

نیاد دینا



اعمالیات دانشگاه تهران

۱۶۲۶

چاپ دوم

کردار نیک
م ۱۱۱۱ (۱۱۱۱۱۱۱۱)

گفتار نیک
م ۱۱۱۱ (۱۱۱۱۱۱۱۱)

اندیشه نیک
م ۱۱۱۱ (۱۱۱۱۱۱۱۱)

پسنا

بخش دوم

(بخشی از نامه مینوی اوستا)

گزارش

پورداود

بکوشش

بهرام فرهوشی

استاد دانشگاه تهران



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۶۲۶

شماره مسلسل ۲۰۲۳

چاپ دوم

گنجینه آثار استاد پوردادود

بکوشش دکتر بهرام فره‌وشی

تهران ۲۵۳۶ شامشاهی

کردار نیک
۱۳۰۰ (۱۳۰۰)

گفتار نیک
۱۳۰۰ (۱۳۰۰)

اندیشه نیک
۱۳۰۰ (۱۳۰۰)

پسنا

بخش دوم

(بخشی از نامه مینوی اوستا)

گزارش

پورداود

بکوشش

بهرام فره‌وشی

استاد دانشگاه تهران

چاپ اول از انتشارات انجمن ایرانشناسی

فروردین ماه ۲۰۱۷

ناشر

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در آذر ماه ۲۰۳۶ شاهنشاهی

در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها : ۱۲۰ ریال

نامه‌های دیگر پورداود

	گزارش اوستا
سرودهای زرتشت با متن اوستایی- بمبئی خردادماه ۱۳۰۵ خورشیدی	گاناها
دومین گزارش، بخش نخست با متن اوستایی، بمبئی ۱۳۲۹	گاناها
بخش نخست از هرمزد یشت تا خورشیدیشتم با متن اوستایی بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۰۷ - چاپ دوم تهران ۱۳۴۷	یشتها
بخش دوم از فروردین یشت تا زامیادیشتم، بمبئی فروردین ماه ۱۳۱۰ - چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷	یشتها
هوشبام، نیایش، پنجگاه، دوسیزوزه، چهارآفرینگان، بمبئی، مهرماه ۱۳۱۰	خرده اوستا
بخش نخست: ازهاات یک تا هات بیست و هفت - بمبئی، بهمن‌ماه ۱۳۱۲ - چاپ دوم: تهران، آبان‌ماه ۱۳۴۰	یسنا
بخش دوم، با گفتاری درباره آتش، چیچست، سولان، سهند، آذرخش، نفت، آذرفرنیغ، آذربرزین مهر، آذرگشسپ، تخت سلیمان تهران، ۱۳۳۷	یسنا
درباره واژه‌های گاناها - تهران ۱۳۳۶	یادداشتهای گاناها
بخشی از اوستا با آفرین پیغمبر زرتشت، آتش، هفت کشور، سوگندنامه. تهران، تیرماه ۱۳۴۳	ویسپرد

تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند با ۷۰ تصویر، چاپ بمبئی ۱۳۴۴ هجری قمری	ایران‌شاه
گفتار درباره آیین و کارنامه و زبان ایران باستان، چاپ بمبئی، سال ۱۳۰۵ خورشیدی	خرم‌شاه

- سوشیالسی رساله‌ایست در باره موعود مزدیسنا ، چاپ بمبئی سال ۱۳۴۶ هجری قمری
- یزد گرد شهریار منظومه‌ایست در دو بیست شعر (بیادگار جشن هزارمین سال فردوسی) بمبئی ۱۹۳۳ میلادی
- پوران‌دخت‌نامه دیوان شعر با ترجمه انگلیسی دیشاه ایرانی، چاپ بمبئی، شهریورماه ۱۳۰۶ خورشیدی
- گفت و شنود پارسی برای دبیرستانهای هند، چاپ بمبئی، اسفندماه ۱۳۱۲
- فرهنگ ایران باستان بخش نخست شامل ۱۲ گفتار در باره زبان و فرهنگ ایران، تهران ۱۳۲۶ خورشیدی
- هرمزدنامه گفتارهایی است درباره تاریخ برخی از واژه‌ها و گیاهان . تهران ، دیمه ۱۳۳۱ خورشیدی
- اناهیتا مجموعه پنجاه گفتار پورداود. تهران . ۳ خرداد ۱۳۴۳
- بیژن و منیژه برگزیده‌ای از شاهنامه با مقدمه و یادداشتها، تهران ۱۳۴۴
- فریدون برگزیده‌ای از شاهنامه ، تهران ۱۳۴۶
- زین ابرار درباره ایزار جنگی که در ایران کهن بکار میرفته است. (چاپ این کتاب پس از درگذشت استاد انجام یافته است). بهمن‌ماه ۱۳۴۷

Lectures delivered by P. D, The K.R. Cama Oriental Institute publication
No. 11, Bombay 1935.

Mithra cult, Lecture delivered by P. D., Bihar and Orissa 1933.

این کتاب که در سال ۱۳۱۴ خورشیدی برای چاپ به بمبئی فرستاده شده بود، چنانکه استاد روانشاد در پیشگفتار کتاب نگاشته‌اند، در نوزده سال پیش در سال ۱۳۳۶ سرانجام در تهران بیچاپ رسید.

در آن هنگام من دانشجوی جوانی بودم که در دورهٔ دکتری ادبیات فارسی در پیشگاه استاد بزرگوار، فارسی باستان و اوستا می‌آموختم.

دیدار استاد و شکوه و فری که از چهره‌اش برمی‌تافت مرا چنان شیفتهٔ وی کرد که بیخدمتش کمر بستم و چون از نیمه‌کاره ماندن چاپ کتاب اوستا دلی آزرده داشت، به کار چاپ کتاب اوستا و کتاب‌های دیگر وی پرداختم.

این کار در آن روزگار، کاری سخت و توان‌فرسا بود. کتاب‌ها پراز واژه‌های اوستایی و پهلوی و آوانویسی لاتینی بود و در ایران نه حروف اوستا و پهلوی یافت می‌شد، نه حروف آوانگاری لاتینی. بناچار دست به بنیاد کردن چاپخانهٔ آتشکده نهادم و با فراهم آوردن آن چاپخانهٔ کوچک، برگ‌های زردوش و شکنندهٔ اوستا را که سالیان دراز بر آنها گذشته بود بیچاپ سپردم و در ویراستاری کتاب‌های استاد بزرگوار کوشیدم و خود در این سال‌ها از نوشته‌ها و گفته‌های استاد بهره‌ها بردم. استاد برآنچه که بیست و دو سال پیش نوشته بود چیزی نیفزود. می‌گفت اگر بخواهم نوشته‌ها را دستکاری کنم، کتابی دیگر فراهم خواهد آمد و دیگر فرصتی برای کار دوباره نیست. از اینرو تنها، گفتارهای آتش، چیچست، سولان، آذرخش و شیون و مویه که از کارهای تازهٔ استاد بود به ترجمهٔ یسنا که در پنجاه سال پیش، بهنگام زندگی و دانش‌اندوزی استاد در آلمان انجام گرفته بود، افزودم. گشت و بخش گفتارهای ویژهٔ این کتاب از آخرین پژوهش‌های استاد برخوردار است.

در آن هنگام، هرگاه کتابی از وی بچاپ میرسید، چنان خرسند می‌گشت که نور جوانی از چهره‌اش می‌تافت و این تنها برای چاپ آن کتاب نبود ، بلکه بیشتر از آنرو خرسند بود که نامه‌ای دربارهٔ فرهنگ پرشکوه ایران بدست جوانان ایرانی میرسید . پس از چاپ چند مجلد از کتابهای استاد ، هم بسفارش وی، من راهی دیاری دیگر شدم و دنبالهٔ کار خود را در فرهنگ و زبانهای کهن ایران بازگرفتم و هنگامی که به ایران باز آمدم ، استاد بزرگوار مرا برکشید و برکرسی خویش نشاند و این برای من افتخاری بزرگ و جاودانه است .

امروز که چاپ دوم این کتاب باز بدست من انجام می‌پذیرد . با آنکه مرا در دانشگاه تهران پایگاه استادی هست ، ولی هنوز در آستانهٔ پیرانه سری در برابر دانش بیکران آن دانشی مرد بزرگوار و بزرگمنش ، خویشتن را شاگردی کوچک می‌بینم .

آذر ماه ۲۰۳۶ شاهنشاهی

بهرام فره‌وشی



دینشاه ایرانی که در سوم نوامبر ۱۹۳۸ درگذشت
این عکس در ژوئن ۱۹۳۱ برداشته شده است

فهرست

* * *

۴۹	رویه	درباره یسنا
۵۱-۵۰	«	هات ۵۴
۵۴-۵۲	«	۵۵ «
۵۶-۵۵	«	۵۶ «
۶۶-۵۷	«	۵۷ «
۷۰-۶۷	«	۵۸ «
۷۳-۷۱	«	۵۹ «
۷۷-۷۴	«	۶۰ «
۸۰-۷۸	«	۶۱ «
۸۴-۸۱	«	۶۲ «
۸۶-۸۵	«	۶۳ «
۸۸-۸۷	«	۶۴ «
۹۴-۸۹	«	۶۵ «
۹۷-۹۵	«	۶۶ «
۹۹-۹۸	«	۶۷ «
۱۰۶-۱۰۰	«	۶۸ «
۱۰۷	«	۶۹ «
۱۰۹-۱۰۸	«	۷۰ «
۱۱۶-۱۱۰	«	۷۱ «
۱۱۹-۱۱۷	«	۷۲ «

* * *

۱۴۳-۱۲۲	رویه	آتش
۱۵۷-۱۴۴	«	چیچست
۱۶۴-۱۵۷	«	سولان

۱۶۵-۱۶۴	رویه	سهند
۱۹۶-۱۶۵	آذرکشیپ - تخت سلیمان	آذرکشیپ - نفت: (فرنبغ - برزین مهر - آذرکشیپ - تخت سلیمان)
۲۰۱-۱۹۷	رویه	شیون و هویه
۲۰۸-۲۰۳	«	واژه‌های اوستایی
۲۱۰-۲۰۸	«	واژه‌های پهلوی و پازند
۲۱۴-۲۱۰	«	واژه‌های پارسی و پازند
۲۲۰-۲۱۴	«	فهرست جایها
۲۲۴-۲۲۰	«	فهرست نامهای کسان

پیشگفتار

بنام هر مزد دادار دانا و توانا

خدای را سپاس که پس از بیست و چهار سال که از تاریخ بخش نخست یسنا
هیکنند، بانتشار بخش دوم آن کامیاب شده، بدسترس خواستاران ارجمند میگذارم.
درست است که کار گزارش نامه کهنسال اوستا، بدستگیری هر که باشد و
در هر کجا و هر زبانی که انجام گیرد، سالیان بلندی فرا خواهد گرفت، بویژه
اگر آن گزارش، گفتارهایی نیز از برای شناسانیدن مزدیسنا دربر داشته باشد.
گزارش اوستای نگارنده با گفتارهایی که در آن گنجاینده شده، بخش
بزرگی از زندگانی نگارنده را گرفته است.

پس از بیست و دو سال کوشش، باهمین نامه، هشت جلد آن بدسترس
خوانندگان گذاشته شده، هنوز دو جلد دیگر، ویسپرد و ونیداد بجای مانده
است. امید است بیاری مزدا، اگر آسیب اهریمنی در پی نباشد، کار آنها هم
پایان پذیرد.

گذشته از کار دشوار این گزارش که بناچار بدرازا میکشد، بیش آمد های
ناخوش نیز سبب گردید که بیش از بیست بدرازا اکشد

آسیبهای فراوانی که در طی سالهای گزارش اوستا روی داد، در دیباچه
«فرهنگ ایران باستان» و در مقدمه و سر آغاز و پیشگفتار و دیباچه «گاتها گزارش
دوم» و در دیباچه «یادداشتهای گاتها» بر شمرده شده و آنچه درین باره باید از
برای پوزش خواهی نگارنده گفته شود، نگاشته آمده، در اینجا نیازی بتکرار آنها
نیست. از آنچه در آن پیشگفتارهای گوناگون آمده، خوانندگان گرامی بخوبی
خواهند دریافت که نگارنده در کار خود کوتاه نیامدم و از کوشش باز نماندم و از
رنجی که در روزگار جوانی بجان پذیرفتم خسته نشدم و دلسرد نگشتم، گرچه در
این سالهای بلند بسا بافسردگی و آزردهی دچار آمدم.

پیشگفتار

۵

بناچار زمانی که درگیر و دارها، بی اینکه خود بخواهیم، از دست می‌رود، بهمان اندازه مایه امید بروزگار آینده بکاهش می‌رود. این است که امروزه به پایان رسانیدن کتابهایی که در زمینه ایران باستان کم و بیش فراهم کردم، کمتر امیدوارم.

با این، گردش زمانه یاپیش آمد روزگار هرچه باشد، کجرفناریا سازگار، دست از کار نباید بازداشت تا آنکه آن دست آسیب پذیر، بناچار از کار بازماند. کار نیک و سودمند هرگونه کاری که باشد، خود یک نیروی ایزدی و یکی از بخش‌های جاودانی آسمانی است، هر آنکه از آن برخوردار باشد، در زندگی کامکار باشد. این است با نومی‌دی از خود، امیدوارم دانش پژوهان ما در زمینه کار ایران‌شناسی بهره‌ور و درست‌کار گردند، بکاری روی آورند که بیش از هزار سال دیو فراووشی بر آن چیر بود، بکاری دست یازند که گرد و غبار هزار ساله از روی یادگارهای گرانبهای نیاکان پارسی ما زدوده شود و اوستا آنچه‌ان که درخور پایه آن است شناخته گردد.

نسخه‌همین بخش دوم بسنارا که اینک بدید خوانندگان گرامی می‌رسد، در هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ (۲۹ آوریل ۱۹۳۵) از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم. سالها در آنجا در گوشه‌ای ماند، پس از گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که در آن رنجی نبرده و زبانی ندیده، نباید آویزشی داشته باشند، ناچار با درد و دریغ نسخه خود را پس خواستم، آن نسخه در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ در تهران بدستم رسید. شاید اگر آن را پس نخواسته بودم، تا با امروز هم در آنجا بگوشه‌ای آرمیده بود یا یکسره از میان رفته بود.

هرچند از این رفتار ناستوده، سالهای گرانبهای زندگی بیهوده و رایگان از دست رفت و آن از دست رفته باز نخواهد گشت، باز جای سپاس است که در هنگام بیست‌سالی که در ایران هستم، توانستم تاکنون دو جلد از گزارش اوستای خود را، با آنچه دشواری که در بردارد، بدستیاری یکی از دانش پژوهان که یاد

خواهم کرد بدسترس خوانندگان ارجمند بگذارم.

واگر باز از بخشایش ایزدی برخوردار باشم، بخشهای دیگر اوستا را در همینجا بچاپ خواهم رسانید، نگفته خود پیداست که هیچ نویسنده روانمیدارد کار چندین سال پیش خود را، آنچنانکه بوده، انتشار دهد، نگارنده نیز رواندانت، گزارش بخش دوم بسنارا که در بیست و دو سال پیش در برلین انجام گرفت، بی کم و کاست بچاپ رساند و آن گزارش را با شناسایی کنونی خود سازگار نسازد. این است که کار را از سر گرفت و آن گزارش را از نو بنیاد نهاد.

یسناکه بزرگترین بخش اوستاست، رویم دارای هفتاد و دو هات (فصل) است. پنج سرود گاتهارا که از سخنان خود و خوشور زرتشت است و هفده هات در بردارد، در میان همین یسنا جای داده اند. گزارش این هفده هات، در یک جلد و یادداشتهای آن در جلد دیگر انتشار یافته است.

بیست و هفت هات از یسنا، آنچنانکه در آغاز یاد کردیم در بیست و چهار سال پیش از این انتشار یافته و بیست و هشت هات دیگر، در همین نامه است. اینچنین هفتاد و دو هات یسنادر سه جلد گنجانیده شده و درباره یسنا و گاتها و «هفت هات» از هر یک بجای خود سخن داشتیم. دو بخش دیگر اوستا که و بسپرد و وندیداد است بجا مانده و باز در زمینه اوستا و آیین زرتشتی یادداشتهایی درباره سوشیانت (موجوده ز یسنا) فراهم شده، اگر بخواست خدا، این سه جلد هم بدسترس خواستاران گذاشته شود، کاری ساخته شده که جز با بردباری و شکیمیابی انجام پذیر نیست. این نامه چنانکه «یادداشتهای گاتها» که در مهرماه ۱۳۳۶ در تهران انتشار یافته، بکوشش دوست دانش پژوه جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فردوسی، پایان پذیرفته است. کامیابی این جوان نیک نهاد و پاک سرشت را از مزدا خواستارم.

در ۱۶ آبان ۱۳۰۴ (نوامبر ۱۹۲۵) که از برای گزارش اوستا به بندر بهمی رسیدم، همینکه از کشتی فرود آمدم و نخستین بار پای بزمین هند نهادم، از میان چند تن از پارسیان که به پیشواز آمده بودند، مرد بزرگواری طوق کلی بگردنم آویخت و

بیشگفتار

۷

خوش آمدی گفت، این مرد فرشته خوی، دینشاه ایرانی بود که در ۱۲ آبان ۱۳۱۷ (۳ نوامبر ۱۹۳۸) از جهان درگذشت و نام بسیار نیکمی از خود بجای گذاشت. اینک پس از سپری شدن سالیان بلند، بیاس آن دوستی بی آلاش، و آیین وفا شناسی، این گفتار را بنام فرخنده او انجام میدهم، بشود این نامه مینوی مایه خشنودی روان پاک او گردد. از اهورا خواستار همواره او را از بخشایش خویش در بارگاه فروغ بی پایان (انیران) برخوردار داراد.

پورداود

تهران - فروردین ماه ۲۵۷۰ مادی - فروردین ماه ۱۳۳۷ خورشیدی

(فهرست نامه‌ها)

- | | | | |
|----|--|---|---|
| ۱ | ابن الاثیر | تاریخ الكامل | قاهره ۱۳۰۱ |
| ۲ | ابن بطوطه | رحلة | قاهره ۱۹۳۳ |
| | | این کتاب بفارسی گردانیده شده : سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه محمد علی موحد از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب | تهران ۱۳۳۷ |
| ۳ | ابن البلخی | فارسانامه باهتمام کای لیسترانج ورینولد نیکلسون | |
| | کبریج ۱۳۳۹ | | |
| ۴ | ابن حوقل | صورت الارض | لیدن ۱۹۳۸ |
| ۵ | ابن خردادبه | کتاب المسالك والممالك | لیدن ۱۳۰۶ |
| ۶ | ابن رسته | اعلاق النقیسه | لیدن ۱۸۹۱ |
| ۷ | ابن الفقیه | کتاب البلدان | لیدن ۱۳۰۲ |
| ۸ | ابوریحان بیرونی | آثار الباقیه بکوشش زاخو Sachau لیبزیک ۱۹۲۳ | |
| | | این کتاب بفارسی گردانیده شده : آثار الباقیه ترجمه اکبردانا سرشت (صیرفی) | تهران ۱۳۲۱ |
| ۹ | ابوالفدا | تقویم البلدان | پاریس ۱۸۴۰ مسیحی |
| ۱۰ | ابونصر فراهی | نصاب الصبیان | برلین ۱۳۴۱ = ۱۹۲۳ |
| ۱۱ | اصطخری | مسالك الممالك | لیدن ۱۹۲۷ |
| ۱۲ | انجیل | Diatessaron Persiano par Giuseppe Messina , Roma 1951 | |
| ۱۳ | بارتولد | جغرافیای تاریخی ایران ترجمه حمزه سردادور | تهران ۱۳۰۸ |
| ۱۴ | برون | از سمدی تاجامی ترجمه علی اصغر حکمت | تهران ۱۳۲۷ |
| ۱۵ | برهان قاطع | باهتمام دکتر محمد معین | تهران ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵ |
| | | فرهنگ‌های دیگر که کم و بیش بکار آمده : اسدی - جهانگیری - سروری رشیدی - انجمن آرا و جزاینها | |
| ۱۶ | تاریخ قم | باهتمام جلال‌الدین تهرانی | تهران ۱۳۱۳ |
| ۱۷ | تاریخ المعجم فی آثار ملوک المعجم | تالیف فضل‌الله العسینی | |
| ۱۸ | ترك و فرانسه لسان‌ترینک لغتی | Dictionnaire Turc-Français | par J. D. Kieffer et T. Bianchi , Paris 1835-1837 |
| ۱۹ | غرد اخبار ملوک الفرس و سیرهم بکوشش زوتنبرک | Histoire Des Rois Des Perses par Al-Thaâlibi publié et traduit par H. Zotenberg, Paris 1900 | |
| | | این کتاب بفارسی گردانیده شده : شاهنامه ثعالبی ، ترجمه محمود هدایت ، | تهران ۱۳۲۷ |

فهرست نامه‌ها

۹

- ۲۰ حدود العالم چاپ تهران ۱۳۵۲ ترجمه همین کتاب از روی چاپ
بارتولد : Barthold Hudûd al - Alam , Translated And
Explained by V. Minorsky, London 1937
- ۲۱ حمدالله مستوفی نزهة القلوب بکوشش لیسترانج Le Strange لندن ۱۳۳۱
- ۲۲ خوارزمی مفاتیح العلوم قاهره ۱۳۴۲
- ۲۳ خواند میر تاریخ حبیب السیر تهران ۱۳۳۳
- ۲۴ دروئی مکای مدن العراق القديمة ، ترجمه یوسف یاقوب مسکونی بغداد ۱۳۷۱
- ۲۵ دهخدا لغت نامه تهران
- ۲۶ روایات داراب هرمز دیار، بکوشش موبد رستم مانک اون والا ، بمبئی ۱۹۲۲ میلادی
ترجمه و یادداشت‌هایی ازین کتاب بانگلیسی :
The Persian Rivayat of Hormazdyar Framarz , by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1932
- ۲۷ زکریا بن محمد بن محمود القزوینی آثار البلاد واخبار العباد طبع و نشر
فردیناند وستنفلد F. Wüstenfeld گوتینگن ۱۸۴۸
- ۲۸ > > > عجایب المخلوقات در حاشیه حیاة الحيوان دمیری،
مصر ۱۳۵۶
- ترجمه فارسی عجایب المخلوقات
طهران ۱۲۸۳
- ۲۹ سروشیان (جمشید) فرهنگ بهدینان تهران ۱۳۳۵
- ۳۰ شهرستانی الملل والنحل بمبئی ۱۳۱۴
- این کتاب بفارسی گردانیده شده : بدستیاری افضل الدین صدر ترکه اصفهانی
تهران ۱۳۲۱
- ۳۱ صد در شر و صد در بندهش, Saddar Nasr And Saddar Bundelesh,
نگاه کنید بشماره ۲۶ edited by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1909
- ۳۲ طبری تاریخ الامم والملوک قاهره ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸
ترجمه فارسی این کتاب : تاریخ بلعمی چاپ کانپور (هند)
ترجمه تاریخ ساسانیان بآلمانی از روی متن عربی طبری :
Tabari übersetzt Von Th. Nöldeke , Leyden 1879
- ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی محمد بلعمی (قسمت مربوط بایران) باهتمام دکتر
محمد جواد مشکور تهران ۱۳۳۷
- ۳۳ فردوسی شاهنامه چاپ بروخیم تهران ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵
- ۳۴ فرهنگستان ایران واژه‌های نو تا پایان سال ۱۳۱۸
- ۳۵ کیهان (مسعود) جغرافیای ایران ، طبیعی تهران ۱۳۱۰
- ۳۶ گوهرنامه تألیف محمد بن منصور، بکوشش منوچهر ستوده (دفترسوم از جلد
چهارم فرهنگ ایران زمین) تهران پاییز ۱۳۳۵
- ۳۷ مجمل التواریخ باهتمام بهار تهران ۱۳۱۸
- ۳۸ مسمر بن المهمل (ابودلف) الرسالة الثانية اعنتی بنشرها و . مینورسکی

قاهره ۱۹۵۵ :

Abû Dulaf Mis'ar ... Travel In Iran (Circa A. D.950) Arabic Text
With an English Translation and Commentary by V. Minorsky,
Cairo 1955

قاهره ۱۳۵۷	التنبیه والإشراف	مسعودی	۳۹
قاهره ۱۳۴۶	مروج الذهب	مسعودی	۴۰
تهران ۱۳۲۶	مزمین (دکتر محمد) مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی ،		۴۱
لیدن ۱۹۰۶	احسن التقاسیم	مقدسی	۴۲
تهران ۱۲۷۰	روضة الصفا باهتمام هدايت	هیرخواند	۴۳
برلین ۱۳۴۱	سفرنامه	ناصر خسرو	۴۴
تهران ۱۳۰۷-۱۳۰۴	دیوان	ناصر خسرو	۴۵
بمبئی ۱۲۶۵	نظامی سکندرنامه ، جلد پنجم از خمسه نظامی		۴۶
کلکته ۱۸۶۵	ویس و رامین فخرالدین گرجانی باهتمام لیس Lees		۴۷
تهران ۱۳۳۷	ویس و رامین باهتمام محمد جعفر محجوب		
تهران ۱۳۲۲		هزاره فردوسی	۴۸
چاپ مصر	معجم البلدان	یاقوت	۴۹
نجف ۱۳۵۸	تاریخ	یعقوبی	۵۰
نجف ۱۳۳۸	کتاب البلدان	یعقوبی	۵۱

☆☆☆

- ۵۲ Ammianus Marcellinus, Römische Geschichte, Uebersetzt
Von Tross, Ulm 1898.
- ۵۳ Anklesaria (B. T.) Zand - i - Vohuman Yasn and Two Pahlavi
Fragments, Bombay 1957
زند و هو من یسن
- ۵۴ Apte (Vaman Shivram) The Practical Sanskrit - English Dicti-
onary, Bombay 1924
- ۵۵ Artâ Viraf Nâmak, Traduction par M. A. Barthelémy, ارداویرافنامه
Paris 1887
- ۵۶ Arda - Viraf, The Pahlavi Text, prepared by Asa. Revised
and translated by Martin Haug, Bombay 1872
- ۵۷ Antia (Edalji k.) kârnâmak - I Artakhshîr کارنامه از تخشیر بابکان
pâpakân, Bombay 1900
- ۵۸ Arrianos, Anabasis, übersetzt und erklärt Von C. Cless,
Stuttgart 1862
- ۵۹ Athar - E. Irân Tome III, paris 1938. آثار ایران
- ۶۰ Bartholomae (Christian) Altiranisches Wörterbuch, Strassburg
1904.
- ۶۱ Bartholomae Zum Sassanidischen Recht IV, Heidelberg 1922

- ۶۲ Bartholomae Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten VI, Heidelberg 1925
- ۶۳ Bailey (H.W.) Zoroastrian Problem in the Ninth Century Books, Oxford 1943
- ۶۴ Benfey (Theodore) Sanskrit – Englisch Dictionary, London 1866
- ۶۵ Baunack (J.) Und Baunack (T.) Studien, Leipzig 1888
- ۶۶ Benveniste (E.) Les Infinitifs Avestiques Paris 1933
- ۶۷ Bulsara (Sohrab) Aêrpatastân And Nirangastân , Bombay 1915
هیربدستان و نیرنگستان
- ۶۸ Bezold (Carl) Babylonisch- Assyrisches Glossar, Heidelberg 1922
- ۶۹ Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeologie June 1937
- ۷۰ Christensen (Arthur) L'Iran Sous Les Sassanides, Copenhagen 1930
- ۷۱ Christensen Le Règne Du Rois Kowâdh I et le Communisme Mazdakite , Kobenhavn 1925
- ۷۲ Curtius Rufus, Verdeutsch Von Johanes Sieblis , Stuttgart 1800
- ۷۳ Dhabhar (Ervad B. N.) Zand -i- Khurtak Avistâk, Bombay 1927
زند خورتک اوستاک
- ۷۴ Dhabhar, Pahlavi yasna And Visperad, Bombay 1944 .
گزارش پهلوی یسنا و ویسپرد
- ۷۵ Dhalla (M. N.) The Nyaisches or Zoroastrian Litanies. New York 1908
بنج نیایش
- ۷۶ Dinkard by Sanjana
دینکرد
- ۷۷ Dinshah Irani Memorial Volume , Bombay 1948
- ۷۸ Darmesteter (James) Zend - Avesta , Paris 1892-3
- ۷۹ Darmesteter Etudes Iraniennes , Paris 1883
- ۸۰ Dastur Hoshang Memorial Volume , Bombay 1918
- ۸۱ Diodor Von Sicilien, Uebersetzt Von J. F. Wurm , Stuttgart 1838
Diodor De Sicile , Traduction Nouvelle par M. Ferd. Hofer Paris 1851
- ۸۲ Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings , Edinburg 1955 - 56
- ۸۳ Encyclopédie De L'Islâm , Leyde 1913 - 1934
- ۸۴ Geiger (Wilhelm) Ostiranische Kultur , Erlangen 1882
- ۸۵ Geiger (Wilhelm) Etymologie des Balûçi . Muenchen 1890
- ۸۶ Geldner (Karl F.) Avesta , Die Heiligen Buecher Der Parsen Stuttgart 1893 - 1895
اوستا
- ۸۷ Geldner Studien Zum Avesta , Strassburg 1882

- ۸۸ Grundriss der Iranischen Philologie , herausgegeben Von W-Geiger und E. Kuhn , Strassburg 1895 - 1901
- ۸۹ Gutschmid (Alfred Von) Geschichte Irans, Tuebingen 1888
- ۹۰ Jackson (Williams) Zoroaster , The Prophet of Ancient Iran , New york 1901
- ۹۱ Jackson (Williams) Persian Past And Present , New york 1906
- ۹۲ Jeffery(Arthur) Foreigne Vocabulary of the Qurân, baroda 1938
- ۹۳ Junianus Justinus Uebersetzt Von Ernst Schaumann , Prenzlau 1830
- ۹۴ Justi (Ferdinand) Bundehesh, uebersetzt, Leipzig 1868 بندهش
- ۹۵ Justi (Ferdinand) Geschichte des Alten Persiens, Berlin 1874
- ۹۶ Justi (Ferdinand) Iranisches Namenbuch, Marburg 1895
- ۹۷ Le Strange , The Land of Eastern Caliphate, Combridge 1930
این کتاب بفارسی گردانیده شده : جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷
- ۹۸ Lommel (Hermann), Die yast's des Avesta Göttingen 1927
- ۹۹ Marquart Eranšahr , Berlin 1901
- ۱۰۰ Marquart Ostasiatische Streifzuege , Leipzig 1903
- ۱۰۱ Marquart Geschichte Von Eran Göttingen Heft I 1896 , Heft II 1905
- ۱۰۲ Marquart A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr. Edited by Messina , Roma 1931 شهرستانهای ایران
- ۱۰۳ Modi (Jivanji) The Religions Ceremonies and Customs of the Parsees , Bombay 1922
- ۱۰۴ Olmstead (A. T.) History of . the Persian Empire , Chicago 1948
- ۱۰۵ Rawlinson (George), Partia , London 1893
- ۱۰۶ Reichelt (Hans), Avesta Reader : Texts , Notes , Glossary and Index , Strassburg 1911
- ۱۰۷ Religionsgeschichtliches Lesebuch , herausgegeben Von Alfred Bertholet , Tuebingen 1926 -1932
- ۱۰۸ Sacred Books of the East (SBE) Pahlavi Texts , edited by Max Mueller , Oxford .
بندهش - چیتکیهای زادسپرم - بهمن یشت - شایست نه شایست Volume V , 1880
دانستان دینیک - نامکیهای منوچهر Vol. XVIII 1882
دانای مینوخرود - شکند گمانیک و یچاره صددر Vol. XXIV 1885
دینکرد بخش هشتم ونهم - زادسپرم - دینکرد Vol: XXXVII 1892

- Vol. XLVII 1897 دینکرد بخش پنجم و هفتم - چیتکیم‌های زادسپرم
- ۱۰۹ Soltau (wilhelm) Orientalische ... Geschichte, Breslau 1913-1914
- ۱۱۰ Spiegel (Friedrich) Eranische Alterthumskunde Leipzig 1871-1878
- ۱۱۱ Spiegel (Friedrich) Eran , Das Land Zwischen Dem Indus und Tigris, Berlin 1863
- ۱۱۲ Spiegel (Friedrich) Commentar ueber Das Avesta , Wien 1864 - 1868
- ۱۱۳ Spiegel (Friedrich) Heiligen schriften der Parsen , Leipzig 1853-1863
- ۱۱۴ Strabo's Erdbeschreibung, Uebersetzt Von Forbiger stuttgart 1858
Strabo , The Geography, Translated by H. C. Hamilton, London 1912-1913
- ۱۱۵ Stuttgarter Bibel - Atlas , Stuttgart
- ۱۱۶ Sykes (Sir Percy), A history of Persia Third Edition, London 1930
این کتاب بفارسی گردانیده شده : فخرداعی تهران
- ۱۱۷ Taraporewala (Irach J. S.) Selections from Avesta and Old Persian, Part I Calcutta 1922
- ۱۱۸ Taraporewala (Irach J. S.) The Divine Songs of Zarathushtra Bombay 1951
- ۱۱۹ Tavadia (Jehangir C.) šâyast - nê šâyast Hamburg 1930
شایست نه شایست
- ۱۲۰ West (E. W.) Mainyo -I- Khard Stuttgart - London 1870
مینوخرد
- ۱۲۱ Wolff (Fritz) Die Heiligen Bücher der Parsen - uebersetzt . Strassburg 1910
- ۱۲۲ Zimmern (Heinrich) Akkadische Fremdwörter, Leipzig 1917

دین لایری

۱۳۰۳ و ۱۳۰۴

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
ahura	در س د ل ا د .	a short	ا .
âdâ	س د و س د .	â long	ا .
yazamaide	ی ا ز م ا ی د و ی ا .	e short	ی .
daênâ	و ی د ن ا س .	ê long	ی .
ə-vərəzika	ا و و ر ا ز ی ک ا .	ə short	ا .
āmavant	ا م ا و ا ن ت .	ā long	ا .
gaona	گ ا ن ا .	o short	ا .
nôit	ن ا ی ت .	ô long	ا .
ânhan	ا ن ه ن .	â = aw	ا .
asu	ا س و .	a	ا .
idha	ی د ه ا .	i short	ی .
išti	ی ش ت ا .	i long	ی .
urvarâ	ا و ر و ا ر ا .	u short	ا .
ûtha	ا و ت ه ا .	û long	ا .

حرفهای بی آوا CONSONANTS

kar	ک ا ر .	k	ک .
gam	گ ا م .	g	گ .
xratu	خ ر ا ت و .	x = kh	خ .
ghzar	گ ه ز ا ر .	gh	گ .
çithra	چ ی ت ر ا .	ç = ch	چ .
Jâmâspa	ج ا م ا س پ ا .	J	ج .
tafnu	ت ا ف ن و .	t	ت .
dûra	د و ر ا .	d	د .
âthâ	ا ت ه ا .	th	ت .

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	باده	dh	𐬀𐬎𐬎
barat	بارت	t	𐬀𐬕𐬀
pərətu	پارتو	p	𐬀𐬕𐬀𐬎
bar	بار	b	𐬀𐬕
fraēšta	فراشتا	f	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎
awra	اورا	w	𐬀𐬕𐬀
vanhu	وانهو	n ang nasal	𐬀𐬕𐬀𐬎
dainhu	دانهو	n ang nasal	𐬀𐬕𐬀𐬎
nmāna	نمانا	n	𐬀𐬕𐬀𐬎
Haētumant myəzda	هاتومانت میزدا	n m	𐬀𐬕𐬀𐬎𐬎 𐬀𐬕𐬀𐬎
yasna	یاسنا	Y	𐬀𐬕𐬀𐬎
nyāka	نیاکا	y	𐬀𐬕𐬀𐬎
varəz	وارز	V	𐬀𐬕𐬀𐬎
hāvana	هوانا	v	𐬀𐬕𐬀𐬎
raoxshna	راوشنا	r	𐬀𐬕𐬀𐬎
sarəta	سارتا	s	𐬀𐬕𐬀𐬎
zyā	زیآ	z	𐬀𐬕𐬀𐬎
uštra	اوسترا	š = sh	𐬀𐬕𐬀𐬎
shu	شو	sh	𐬀𐬕𐬀
šyā	شیآ	š(y)	𐬀𐬕𐬀
znātar	زناتار	z	𐬀𐬕𐬀𐬎
hunara	هونارا	h	𐬀𐬕𐬀𐬎
hyaona	هیوانا	h = kh	𐬀𐬕𐬀𐬎
x ^v afna	خافنا	x ^v = kh ^v Y	𐬀𐬕𐬀𐬎

پیشوایان

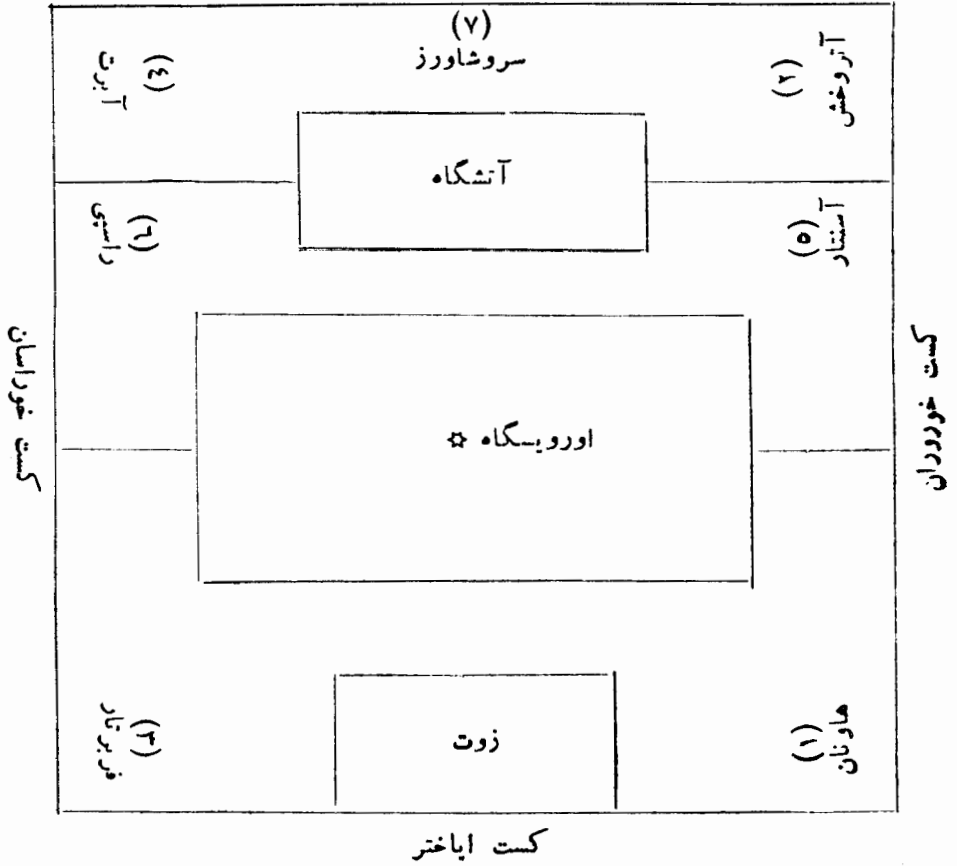
در نخستین بخش یسناو در همین دوین بخش آن، در سر بسیاری از پاره‌ها واژه‌های [زوت] و [راسپی] و بسا هم [زوت و راسپی] دیده میشود. در جلد های دیگر گزارش اوستا، این دو پیشوای دینی و همکاران آنان را یاد کرده‌ایم^۱ در اینجا باید دگر باره یاد آور شویم: واژه‌های زوت و راسپی که در سر پاره‌ها افزوده شده، نمودار آن است که آن پاره‌ها را زوت در هنگام بجای آوردن آیین دینی بسا یزشنه کردن، بتنهایی باید بسراید و پاره دیگر را راسپی بتنهایی بسراید و گاهی زوت و راسپی با همدیگر هم آواز شده، آن پاره‌ها را میخوانند.

در روزگاران پیش هفت تن از پیشوایان یا موبدان باهم آیین دینی میگذاردند و در سر آنان موبد دیگری که زوت خوانده شده، جای داشت. بسا در اوستا و نامه های پهلوی ازین هشت پیشوا یاد گردیده است. نامه‌ایی که باین پیشوایان داده شده، هر يك گویای کاری است که در هنگام «یزشنه» کردن، از آنان برمیآید، چون فشردن هوم در هاون و افروخته داشتن آتشدان و شست و شوی ابزارهایی که در این هنگام بکار رود و جز اینها.

اینکه در پارینه هشت تن به «یزشنه» گماشته بودند و امروزه دو تن از موبدان این آیین را انجام میدهند، شاید از اینرو باشد که پس از گزندی که از تازیان بایران رسید و بناچار رفته رفته، گروه انبوه پیروان مزدیسنا در ایران زمین بزرگ روی بکاهش نهاد؛ شمار موبدان در هنگام یزشنه، از هشت تن به دو تن رسیده باشد. در ویسپرد که بخشی است از اوستا و بویژه در «یزشنه» سروده میشود، در کرده (فصل) سوم هفت تن از موبدان و در سر آنان از «زوت» یاد گردیده، امروزه «راسپی» بتنهایی کار هفت موبد دیگر را انجام میدهد، در نامه پهلوی نیرنگستان

۱- نگاه کنید بجلد ۱ یشتهاس ۴۶۹؛ خرده اوستا ص ۱۶۱ - ۱۶۲، یادداشت‌های

فرگرد (فصل) ۲۷ جای هریک ازین موبدان در هنگام یزشنه چنین نکاشته شده: ۱
کست نیمروچ



نامهای این موبدان دراوستاچنین آمده: زئوتر Zaothar - هاوانن Hâvanan

۱- Aêrpatastân And Nirangastân Translated by Sohrab Bulsara, -
Bombay 1915 p. 391-397

جاهایی که امروزه در یزشنگاه از برای هشت موبدان پنداشته میشود با آنچه در نیرنگستان یاد گردیده تفاوتی دارد و آن این است که آستار سوی چپ و راسپی سوی راست جای داده شده است.

☆ اورویس دراوستا Urvaês یعنی گردش است از مصدر اورویس urvaês گردیدن. اورویسگاه در پهلوی لفظ مترادف یزشنگاه بکار رفته: در آنجایی که یزشنه کنند یا آیین دینی بجای آورند یا جشن گزارند، آلات یا ابزارهایی که از برای مراسم دینی بکار برند، در اورویسگاه گذارند.

آتروخش *âtrəvaxš* - فر برتر *frabərətar* - آبرت *âbərət* - آسناتر *âsnâtar* -
 رتئویشکر *raēthwiškara* - سروشاووز *sraošâvarəz*

در گزارش پهلوی اوستا همین واژه ها با اندک تغییری بکار رفته است .
 آنچه آنکه گفتم زوت (زئوتر) سر و بزرگ این پیشوایان است ، موبدان دیگر :
 « هاونن » دارای نخستین پایه و « سروشاووز » که کار نظم و ترتیب یزشنگاه با او است ، در
 پایه هفتمین بر شمرده شده است .

دیگر از جاهایی که در اوستا این هفت پیشوا (هاونان - آتروخش -
 فربرتار - آبرت - آسناتر - رانوی = راسپی - سروشاووز) با هم یاد گردیده و
 ستوده شده اند ، در آئینگاه پاره پنجم است^۱

همچنین در وندیداد فر کرد ۵ درباره های ۵۷ و ۵۸ باین پیشوایان بر میخوریم
 که در سر آنان زوت یاد گردیده و پس از او هاونان تا سروشاووز^۲ . در اینجا گفته
 شده جامعه ای که به پلشتی آلوده گردد ، هر چند که آن جامعه شسته شود ، نشاید
 که از برای این موبدان و نه هیچیک از پیشوایان دینی ورزمیان و کشاورزان بکار
 رود . در گشتاسپ یشت پاره ۱۵ این موبدان از هاونان تا سروشاووز بر شمرده
 شده اند^۳

در نامه پهلوی داتستان دبنیک فر کرد ۴۸ پاره ۲۳ از یزشنه بجای آوردن
 بدستکاری چند تن از پیشوایان با هم یاد گردیده که برخی از آنان اوستا سرایند
 و برخی دیگر آتشدان را بیارایند و برخی دیگر بخدمت آب مقدس گماشته شده
 و برخی دیگر بنظم و اداره یزشنه ، پردازند^۴ .

در نامه دیگر پهلوی ، دینکرد ، در پخش نهم ، فر کرد ۳۳ پاره ۵ در سخن از
 « ورشت مانسر » که دومین نسک اوستا بشمار است ، آمده : آنگاه که روز پسین

۱ - نگاه کنید بخورده اوستا ص ۱۶۱

۲ - در پاره ۱۷ از فر کرد هفتم وندیداد که پاره ۵۷ از فر کرد پنجم وندیداد

تکرار شده ، بنامهای همه این پیشوایان در آنجا بر میخوریم .

۳ - نگاه کنید به : Zend - Avesta par Darmesteter Vol. II p. 670

Sacred Books of the East Vol. XVIII p. 167

-۴

فرا رسد و تازه شدن کیتی آغاز گردد، زرتشت از خاندان « ایزم » بستایش ایستد و خود در آن « یزشنه » زوت گردد؛ و هوستی پسر سنثویه در آن یزشنه، هاوانان شود و ایسونت پسر وراز، از سرزمین توران، بجای آتروخش باشد؛ سمن پسر اهوم ستوت از سرزمین سائینی، بجای فربرتار باشد؛ گشتاسپ از خاندان نوذر، در آن یزشنه چون سروشا و رز باشد^۱

در بند هش فرگرد ۳۰ پاره ۳۰ از یزشنه پسین که در هنگامه رستاخیز باشد، سخن رفته و گفته شده خود اهورامزدا از برای نابود کردن اهریمن در آن یزشنه زوت گردد و ایزد سروش، بجای راسپی باشد^۲

زوت امروزه مانند پارینه در هنگام یزشنه کردن سر و بزرگ بشمار میرود و راسپی که بجای هفت هوبد روزگاران پیش گماشته است، دستیار زوت است. زوت (زئوتر Zaoatar) از پیشوایان دینی روزگار آریایی است، در سانسکریت هوتر (hotar) خوانده شده است امروزه پارسیان چون در زبان گجراتی حرف « زاء » ندارند آن را « جوتی » گویند.

زرتشت خود را در گاتها (یسنا ۳۳ بند ۶) زئوتر خوانده، اینچنین « منم آن پیشوا (زئوتر = زوت) که از آیین راستین راه درست [بیاهوختم] اکنون از بهتر منش خواستار آموختن برزیگری هستم و با بکار بردن آن آرزو مندم بدیدار (فرشته) راستی و هنش نیک رسیدن »

همین یکبار در گاتها، زرتشت خود را پیشوا خوانده، پنج بار خود را در

Sacred books of the East Vol. XXXVII p. 261

-۱

درباره « ایزم » که نیازم و هایزم نیز خوانده شده و یازدهمین نیای زرتشت دانسته شده، نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ۴۱۵ - در پاره های ۹۶-۹۷ از فروردین، از هوستی Vohvasti پسر سنثویه Snaoya و از ایسونت پسر وراز Varâza و از سمن Saëna پسر اهوم ستوت Ahûm - Stût یاد گردیده و فروردی های پاک این پارسیان درود فرستاده شده است، نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۸۱ - ۸۲

درباره سرزمین سائینی Sâini نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۵۶

درباره نوذر که گشتاسپ از آن خاندان است نگاه کنید به جلد ۲ یشتها ص ۲۷۲

Sacred Books of the East, Vol. V p. 128

-۲

کاتها ماثرن mathran خوانده است یعنی وخشور یا پیغمبر^۱
 در بخشهای دیگر اوستا بواژه زئوتر بسیار بر میخوریم^۲ از آنهاست در
 اردیبهشت یشت پاره ۱-۲ که زرتشت، زوت (پیشوا) وستاینده و سرودگوی واندرز بد
 و پارسا خوانده شده است .

این هشت تن از پیشوایان کسانی هستند که در هنگام برگزاری آیین دینی
 یا یزشنه کردن ، هر يك بمناسبت وظیفه ای که دارند ، بنامی خوانده میشوند. از
 معانی لفظی این واژه ها کار هر يك از آنان نیز دانسته میشود. پیشوایان دینی مزدیسنا
 در ایران باستان چنانکه امروزه نزد پیروان این آیین ، هر گروهی از آنان از روی
 پایه خود ، دستور ، موبد و هیربد خوانده میشوند . همچنین پیشوایان دینی دیویسنا
 که پیش از برانگیخته شدن زرتشت ، بر هبری پیروان گماشته بودند ، برخی اوسیج
 Usi و برخی دیگر کَر پَن Karapan خوانده میشدند . بگواهی سرودهای کاتها
 اینان از بدخواهان مزدا پرستان بودند^۳

دستور در پهلوی دستوور dastovar (= دستوور dastobar) از واژه داستوا
 dastvâ بمعنی داوری و از مصدر بر bara (بردن) در آمیخته است^۴ . دستوور
 بمعنی درست همانند واژه وزیر است که بمعنی داوری کننده یا فتوی دهنده است^۵ .
 دستور یکی از پایه و ران دادستان است . در پهلوی چنانکه در فارسی بزرگترین

۱ - نگاه کنید به یادداشتهای کاتها، یادداشت شماره ۱ ص ۱۷۶

۲ - یسنا ۳ پاره ۲۵ ؛ یسنا ۶۵ پاره ۹ ؛ یسنا ۶۸ پاره ۱۲ ؛ ویسپرد کرده ۱۱
 پاره ۱۹ ؛ آبان یشت پاره ۱۲۳ ، مهریشت پاره ۱۲۰ ، ارت یشت پاره ۶۱ و جز اینها.
 درباره این هشت پیشوای دینی که در گزارش پهلوی اوستا (زند) Zôt - هاوانان

Hâvanân - آتروخش Atarvax - آستار Asnatâr - آبرت Abart - فر برنادر Frabartâr
 سروشاووز Srôšâvarz خوانده شده، نگاه کنید به :

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. I p. LXXI

Sacred Books of the East Vol. XXXVII p. 262 ;

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji
 J. Modi , Bombay 1922 p. 335 - 339

۳ - نگاه کنید به < یادداشتهای کاتها > ص ۳۸۴ - ۳۸۷

۴ - نگاه کنید به < یادداشتهای کاتها > ص ۲۸۴ - ۲۸۷

۵ - نگاه کنید به < یادداشتهای کاتها > ص ۳۸ - ۳۹

اندرزبد یا نخستین وزیر است^۱ :

صید کنان موکب نوشیروان دور شد از کوبه خسروان
مونس خسرو شده دستور و بس خسرو و دستور دگر هیچکس

(نظامی)

همچنین دستور بزرگترین پایه پیشوایی است. دستوران دستور مانند موبدان هوبد در سر دستوران جای دارد .

موبد در اوستا مغو moghu و در فارسی باستان مگو magu و در پهلوی هغویت گویند، موبدان یا هغان از میان قبیله ای که از سرزمین ماد بود، برگزیده میشدند. این برتری هماره با این گروه از مردم ماد بود و پیشوایان بنام آن قبیله و خاندان هغویت خوانده میشدند و تا کنون همین نام پایدار مانده موبد گویم^۲، هر چند در اوستا پیشوای دینی آنروان athravan خوانده شده و آنرا یاد کردیم^۳

یعقوبی در تاریخ خود گوید: و کانت تسمى العالم القیم بشرائع دینهم « موبذ موبذان » و معناه عالم العلماء و کانت قیم النار « الهربذ »^۴.

خوارزمی در مفاتیح العلوم آورده: الموبذ هو قاضی المجوس و موبذان موبذ قاضی القضاة، الهربذ خادم النار و الجمع هرابذ^۵.

مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف آورده: « و کانت للفرس مراتب اعظما خمس هم و سائط بین الملك و بین سائر رعیته فأولها و اعلاها « الموبذ »

۱ - نگاه کنید به: Zum Sassanidischen Recht IV Von Bartholomae

Heidelberg 1922 S: 52-54;

L'Iran Sous Les Sassanides par Christensen, Copenhagen 1936

p. 110-117

۲ - نگاه کنید به یسنا بخش ۱ گزارش نگارنده ص ۷۵-۷۹ و به یادداشت های

کاتها ص ۵۶ - ۶۱

۳ - نگاه کنید بصفحه ۱۲۷ و در باره مغ بصفحه ۱۲۵ همین نامه

۴ - یعقوبی که در سال ۲۹۲ در گذشت همچنین در سخن از ایران گوید: و کانت

تسمى الوزير « بزرگمزار » معناه متقلد الامور و کانت تسمى الکاتب « دبیر بند » ...

نگاه کنید به تاریخ یعقوبی الجزء الاول چاپ نجف ص ۱۴۵

۵ - نگاه کنید بمفاتیح العلوم چاپ قاهره ص ۷۱

۶ - التنبیه و الاشراف چاپ قاهره سال ۱۳۵۷

تفسیره حافظ الدین لأن الدین بلغتهم « مو » و « بد » حافظ و موبدان موبد هو رئیس الموابذة و قاضی القضاة و مرتبته عندهم عظيمة نحو من مراتب الانبياء و الهرا بذة دون الموابذة فی الرئاسة . و الثانی الوزير و اسمه « بزر جفر مدار »^۱

هیربد آنچنانکه از نوشته یعقوبی و خوارزمی بر میآید پیوستگی خاصی با آتش ندارد، پیشوایان دینی از آثرون و دستور و موبد همه در هنگام ستایش در آتشکده با آتش سروکار دارند .

همچنین واژه هیر که در برخی از فرهنگهای فارسی بمعنی آتش گرفته شده ، درست نیست .

در فرهنگ جهانگیری ، « هیر کده » بمعنی آتشکده یاد گردیده و بشعر معزی گواه آورده شده :

در هیر کده گرزمدیح تو بخوانند بیزار شود هیربد از زند وز پازند

این شعر در دیوان معزی چنین آمده : در بتکده گرد دفتر مدح تو بخوانند^۲

هیربد که در اوستا اثر پیتی aēthra paiti و در پهلوی ار پت ēhrpat شده و در فارسی هیربد گویم بمعنی آموزگار است. اثر aēthra بمعنی آموزش و جز، پیتی همان است که در موبد و سپهبد و اندرزبد و دبیربد و جز اینها دیده میشود و بمعنی دارنده است. اثر به aēthrya یعنی آموزنده و شاگرد، این واژه ها بهمین دو معنی در اوستا بسیار بکار رفته و بسا هم با واژه هاویشت hāvišta که آنهم بمعنی پیرو و شاگرد است آمده چنانکه در یسنا ۶۸ پاره ۱۲ و مهر یشت پاره ۱۱۶ ، چون در روز گاران پیش ، کار آموزش و پرورش مردم با آتر بانان (پیشوایان دینی) بوده ، این است که هیربدان یا استادان و آموزگاران از همان گروه پیشوایان بشمار رفتند^۳

۱- بزر جفر مدار = بزرگ فرمدار

۲- نگاه کنید به برهان قاطع چاپ تهران با اهتمام دکتر محمد معین

۳- هاویشت hāvišta در پهلوی هاویشت و در فرهنگهای فارسی از لغات زند و پازند یاد شده و بمعنی امت گرفته شده است ، نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده: یشتها بخش ۲ ص ۲۷۷ - ۲۸۱ ؛ خرده اوستا ص ۲۳۸ - ۲۳۹ ؛ یادداشتهای گاتها ص: ۴۰۲

ناصر خسرو که از همه مردم روزگار خود ناخشنود است، از هیربدان بیچاره زمان ❀

از آنچه گذشت گروه پیشوایان دینی را از روی پایه آنان دستور - موبد - هیرید خوانند و همه زرتشتیان را به دین نامند^۱

چنانکه میدانیم نزد ایرانیان و نزد هندوان^۲ مردم بسه گروه بخش شده : نخست پیشوایان یا آثریانان (âthrvan = athaurvan) دوم رزمیان (rathaestar) سوم کشاورزان (vâstrya) ^۳ ، در فروردین یشت پاره ۸۸ خود پیغمبر زرتشت نخستین پیشوای نخستین رزمازما و نخستین برزیگر خوانده شده است . در سنت آنچنانکه در بند هش آمده ، هر یک ازین سه گروه بیکی از سه پسران زرتشت باز خوانده شده اند . ایسدواستر Isat-Vâstra پسر مهتر ، موبدان موبد بود ؛ اروتد نر Urvatat.Nara پسر میانکی ، بزرگ برزیگران بود ، خورشید چهر (Hvarə - ãithra) پسر کهتر زرتشت ، در سر سپاهیان بود .^۴

پیشوایی ارثی بود ، از پدر به پسر میرسید چنانکه داوری و برخی دیگر از منصبهای ایران باستان چنین بود . تا کنون هم موبدی ، ارثی است ، موبد یا هیرید زرتشتیان ایران و پارسیان هند باید از خاندان پیشوایان باشند^۵ پسری از خاندان بخودش نیز دلتنگ است ، یا اینکه دریغ داشت که قافیه هیرید در ردیف خرد - دد - وزد و جزاینها از دست رود :

بدی مارگرزه است ازو دور باش که بد بدتر از مارگرزه کرد
اگر هیرید بد بود بد مکن که گر بد کنی خود تویی هیرید

۱- نگاه کنید به « پیشگفتار » نگارنده در فرهنگ بهدینان گرد آورده جمشید سروشیان ص شانزده - هجده . درباره پیشوایان دینی ایران ، نگاه کنید به :

Encyclopedia of Religion and Ethics edited by James Hastings
Volume X Edinburgh p. 319 - 322

۲- گروه سه گانه نزد هندوان : براهنه Brâhmana ؛ کشته Ksatriya ؛ و سیه

Vaisya

۳- نگاه کنید به دومین گزارش گاتها ، بگفتار « پیشه وران » ص یم - بت

Sacred Books of the East Vol. V. p. 142

- ۴

و نگاه کنید به یشتها بخش ۲ گزارش نگارنده ص ۸۳

۵- نگاه کنید به : Ostrânische Kultur Von W. Geiger , Erlangen

1882 S. 463 - 76

Erânische Alterthumskunde Von Fr. Spiegel III Band Leipzig 1878

S. 559 - 596

هوید پس از بجای آوردن آیین مخصوصی که ناوار (Nāvar) (نابر Nābar) خوانندبایه پیشوایی میرسد و میتواند خود آیین دینی بجای آورد و باید سن او کمتر از پانزده سال نباشد^۱

آنچنانکه پیشوایان دینی زرتشتی از پشت زرتشت دانسته شده اند ، ربانیهای یهود نیز از پشت هارون ، برادر موسی دانسته شده اند^۲ ، آنچنانکه مغان از خاندانی از ماد بودند ، نزد بنی اسرائیل هم ربانیها از قبیله لوی بودند .

در اوستا ، ایزدی که بنگهبانی گروه پیشوایان گماشته است ، زرتوشتروتمه Zarathustrōtōma خوانده شده ، این واژه که در پهلوی زرتوشتوم zaratustum شده ، یعنی زرتشت سان ، یا کسی که بزرتشت همیمانند ، در یسنا ۱ باره ۶ و یسنا ۲ باره ۶ و در اویسروتریمگاه باره های ۶ و ۹ بآن بر میخوریم .

در وندیداد فرگرد ۱۸ در باره های ۱-۶ گفته شده که چه کسانی را میتوان آترو ن نامید و از چه کسانی که خود رامانند پیشوایان ساخته اند ، باید دوری کرد

هفت هات

در جلد اول یشتها ، ص ۱۱۰-۱۳۰ از هفت هات سخن داشتیم و فصلهای آن را تفسیر کردیم، در آنجا بمناسبت اینکه هفت هات نظر با سمش هفتن یشت بزرگ خوانده شده ، در مقابل هفتن یشت خرد (کوچک) آن را در جزء یشتها آوردیم اما هفت هات با هفت امشاسپندان پیوستگی خاصی ندارد و بخشی از یسنا شمرده میشود نه یشت . اینک در این دومین جلد یسنا ، دیگر باره از هفت هات سخن میداریم و بگزارش فصلهای آن میپردازیم تا ترتیب فصلهای یسنار ارایت کرده باشیم . این دومین گزارش هفت هات با نخستین گزارش آن که در جلد اول یشتها آمده ویست و هفت سال از انتشار آن میگذرد ، فرقی دارد ، چه در برخی ازواژه ها و چه در ساختمان جمله ها اما مفهوم آنها تفاوت زیادی با همدیگر ندارند .

در نخستین جلد یسنا ص ۲۷-۲۸ گفتیم که هپتنگ هائیتی Haptnhâiti یا هفت هات ، جزء یسنا و در میان نخستین گات که اهنود باشد و دومین گات که اشتود باشد ، جای داده شده و فصلهای ۳۵-۴۲ این بخش از اوستا را « هفت هات » نامیده اند. چنانکه دیده میشود هفت هات برخلاف اسمش دارای هشت هات یا فصل میباشد ، اما هات ۴۲ متمم فصلهای پیش است ، خود فصل مستقلی شمرده نمیشود ، آن را بعدها افزوده اند و از حیث انشاء و مفهوم با فصلهای هفتگانه بسیار فرق دارد . از زمان پیش نیز هات ۴۲ از هفت هات جدا دانسته شده است :

درنامه پهلوی شایست نه شایست (چم گاسانیک) از هفت هات سخن رفته ، مندرجات هر یک از فصلهای آن و شمار فقره های هر یک فصل آن معین گردیده و سبب تکرار پاره ای از فقرات آن نیز بیان شده است . آغاز هر یک از هفت فصل هفت هات با ذکر کلمه و یا کلمات اولی همان فصل، معین گردیده است ، در ضمن این تشریح

آغاز و انجام هفت هات چنین محدود شده است : « هفت هات با واژه هومتنام سومدهدومدهد { ۶ } humatanam آغاز شده و باهمین واژه انجام یافته است » ۱ چنانکه در متن هفت هات میبینیم پاره دومی از یسنا ۳۵ با واژه هومتنام شروع شده و در پاره ۷ از یسنا ۴۱ باز بهمین واژه برمیخوریم ، باین معنی که پاره دوم از یسنا ۳۵ در پایان هفت هات تکرار شده است . بنا بر این سنت کهن که در این نوشته پهلوی بجای مانده ، هات ۴۲ جزء هفت هات نیست و نه پاره نخستین از هات ۳۵ که بعد ها افزوده شده است . گلدنر Geldner گمان کرده که هفت هات از پاره سوم یسنا ۳۵ آغاز میگردد و با یسنا ۴۱ پایان می پذیرد ۲ ، بوناک Baunack بر این است که آغاز هات ۳۵ از پاره دوم آن باشد زیرا همین پاره است که در انجام هفت هات (پاره ۸ از یسنا ۴۱) دوبار تکرار میگردد چنانکه در انجام فصلهای هر یک از پنج گاتها نخستین بندی که آن گات با آن آغاز یافته دوبار تکرار میگردد ، از این گذشته بجاست که نظر بزبان نیز پاره دوم از هات ۳۵ جزء هفت هات قدیم شمرده شود نه از اضافات نسبتاً نو ۳

هریک از فصلهای هفت هات گویای مطلب خاصی است ، اینچنین : در نخستین فصل (هات ۳۵) از تکلیف دینداران سخن رفته ، در هات ۳۶ از آذر یاد شده بویژه آذری که در آزمایش روز پسین افروخته گردد ، هات ۳۷ در ستایش و سپاسگزاری از اهورامزداست ، از برای آفرینش نیک وی ؛ هات ۳۸ در نیایش و ستایش زمین و آب

۱ - نگاه کنید به : Sacred Books of the East, Edited by M. Müller -

Pahlavi Texts, Translated by E.W. West Vol. V. p. 360-362

(شایست نه شایست فصل ۱۳ فقر ۱۶-۲۶-چم کاسانیک)

۲ - AVESTA Die Heiligen Bücher Der Parsen Herausgegeben von

K. F. Geldner, Stuttgart 1895 S. 128

۳ - Studien Von J. Baunack Und T. Baunack . Leipzig 1888 S. 342

است؛ درهات ۳۹ بر روان مردان و زنان پاک و چهارپایان سودمند و فرشتگان درود فرستاده شده؛ درهات ۴۰ و درهات ۴۱ از پاداش جهانی و مزد مینوی پاکان درجهان دیگر سخن رفته است..

هفت هات در میان پنخسهای دیگر اوستا جنبه خاصی دارد: از حیث زبان و انشله مانند پنج سرود گاتهاست، بنابراین در ردیف گاتها از کهنترین پنخس کتاب مینوی بشمار است و بلندترین مطالب اخلاقی را در بردارد. نظر بهمین زبان و انشاء و معنی هفت هات است که در نامه های پهلوی، پنخس گاسانیک یعنی گاتهایی بشمار رفته است. در دینکرد، در پنخس نهم آن، در فصل دوازدهم، هفت هات از یازدهمین فرگرد (= فصل) از سوتکر نسک (نخستین نسک اوستا) دانسته شده و آن را رویم یک باب بشمار آورده، مندرجاتش یاد گردیده است.

هفت هات نثر است. با استثنای چند بند منظوم که در آن دیده میشود، از آنهاست پاره ۸ از هات ۳۵ و پاره ۱ از هات ۴۰ که دو بند چهار شعری و هر شعری هشت آهنگی (هجائی = سیلایک) است.

از این دو بند منظوم که بگذریم، هفت هات نثر است، با این، در سنت سراسر هفت هات مانند پنج سرود گاتها منظوم خوانده شده و از ایاتش (افسمن مد ۱۰۶ و ۱۰۷) (afsmān) و از قطعات منظومش (وچس تشتی یا مد ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸) (vačastasti) یاد شده است. در خود اوستا، در سر آغاز کرده (= فصل) شانزدهم و یسپرد و در پاره چهارم آن، ایات و قطعات منظوم هفت هات با فصلها و واژهها و گزارش آن ستاییده شده، آنچنانکه ایات و قطعات پنج سرود گاتهای منظوم در کردههای دیگر و یسپرد ستاییده شده است: در سر آغاز کرده ۱۴ و یسپرد و در پاره ۴ آن مانند کرده ۱۶ و یسپرد ایات و قطعات آهنگات ستوده شده (پاره ۱۳ از کرده ۱۳ و یسپرد نیز نگاه کنید) همچنین در سر آغاز کرده ۱۸ و یسپرد و در پاره ۳ آن از ایات و قطعات اشتودگات و در سر آغاز کرده ۱۹ و یسپرد و در پاره ۳ آن از ایات و قطعات سپنتمدگات و در سر آغاز کرده ۲۰ و هوشترگات و پاره ۳ آن و در سر آغاز کرده ۲۳ و یسپرد و پاره ۲ آن از

ایات وقطعات وهیشتواشت گات یاد گردیده است . درست بهمان ترتیبی که از هفت هات در کرده ۱۶ ویسپرد با ایات وقطعات وزند (گزارش) و پرسشها و پاسخها یاد گردیده ، بهمان ترتیب از پنج سرود گاتها در جاهای دیگر ویسپرد که برشمردیم یاد گردیده است .

این سنت که هفت هات را منظوم میدانستند در نوشتههای متأخر نیز چنین دانسته شده ، در یک نسخه بسیار معتبر یسنا با گزارش پهلوی (زند) که گلدنر در متن اوستای خود بنشانه P14 آورده و امروزه در خانواده سنجانا در بمبئی است ، هر یک از ایات وقطعات هفت هات بخط پهلوی $gās$ و ویچست $vičast$ آورده شده است^۱ . نظر بهمین سنت که در خود اوستا و نوشتههای پهلوی بجای مانده و چند بند منظوم که در هفت هات دیده میشود ، بوناک Baunack بر این شده که سراسر هفت هات را از پاره ۳ از هات ۳۵ تا خود پاره ۶ از هات ۱۴۱ را منظوم بداند که هر یک شعرش دارای هشت آهنگ (هجا) بوده اما چندی پس از آن واژه هایی باین منظومه افزوده شده و وزن آنها را خراب کرده بهیئت نثر در آورده است . دانشمند نامبرده این واژه های افزوده را باز شناخته و آنها را برکنار کرده ، هیئت اصلی منظومه را نشان داده است . نزد او ایات وقطعات هفت هات بمنظومه ودا veda نامه دینی برهمنان همانند است و نظر بزبان هفت هات بهیچ روی نمیتوان گفت که این بخش از اوستا پس از زرتشت انشاء شده باشد . باختصار دانشمند نامبرده بر این است که هفت هات چنانکه سه دعای کوچک مزدیسنان : اشم وهو . . . یثا اهو وئیریه . . . ینگه هاتام . . . ۲ از قطعاتی است که بسا پیش از زمان زرتشت انشاء

۱ - نگاه کنید به: Avesta Die Heiligen Bücher Der Parsen Von Karl F. Geldner , Stuttgart 1895 , Prolegomena S. XIII und S.128; Awestalitteratur Von K. Geldner, im Grundriss der Iranischen Philologie B. II S.31

۲ - درباره اشم وهو . . . یثا اهو . . . ینگه هاتام نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده ، خرده اوستا ص ۴۴-۵۶ و نخستین جلد یسنا ص ۲۰۲ - ۲۱۶

شده است، هر چند تحقیقات مفصل بوناك بسیار سودمند است اما عقیده او در باره قدمت هفت هات نزد اوستا شناسان دیگر پذیرفته نشده است .

در هفت هات درست نشانهای نفوذ آیین و آموزش زرتشتی هویداست و باید زمان انشاء آن را پس از زرتشت، از نخستین پیروان پیغمبر یا در روزگار خود پیغمبر دانست . درست است آنچه بوناك گفته در هیچ جای هفت هات از زرتشت نام برده نشده، اما این را باید اتفاقی پنداشت، باز قطعاتی امروزه از اوستا در دست داریم که در آنها پیغمبر ایران یاد نگردیده و هیچ تردیدی هم نداریم که پس از زرتشت، بسا قرنها پس از روزگار وی انشاء شده است . گذشته ازین هیچ شك در این نیست که باره ۹ از هات ۳۵ اشاره بزرتشت است ^۱ .

Avesta, Die Heiligen Bücher Der Parsen, übersetzt Von Fritz - ۱
Wolff, Strassburg 1910 S. 67

- ۵ براستی پادشاهی را از آن کسی شمريم و از آن کسی دانيم و از برای کسی خواستاريم که بهتر پادشاهی کند: از برای مزدا اهورا و اردیبهشت (سه بار) ۱. °
- ۶ آنچه را که مرد یا زنی دانست که درست و نیک است ، آنگاه باید آن را بکار بندد و دیگران را نیز بیاگاهاند تا آن را بکار بندند ، آنچنانکه هست . °
- ۷ اینک از برای شما : ستایش و نیایش از برای اهورا مزدا و خورش از برای چارپا بهترین (چیز) شمريم ، اینک آن را از برای شما بکار بریم و آن را بیاگاهانیم (بدیگران) آنچنانکه بتوانیم . °
- ۸ بسر پرستی اشا ، بهمسایگی اشا ، هر يك از آفریدگان (موجودات) به بهترین پادشاه هر دو جهان برخوردار شود (دو بار) ۲. °

۱ - همین پاره ۵ از هات ۳۵ در پاره ۶ از آفرینگان گهنبار پاره ۸ از فرگرد دهم و نندیداد و پاره ۲ از کرده هشتم و بسپرد دیده میشود و در همه جا باید سه بار تکرار شود . در نامه پهلوی شایست نه شایست فصل ۱۳ فقره ۲۲ آمده : این تکرار بمناسبت سه پسر زرتشت میباشد ، وست West گوید : از این پسران سه موعود مزدیسنا که پسران آینده پیغمبر هستند (هشدربامی ، هشدیر ماه ، سوشیانت) اراده شده :

SBE. Vol. p 361 n. 5

۲ - درباره تکرار پاره ۸ از هات ۳۵ در شایست نه شایست فصل ۱۳ فقره ۲۳ آمده :

در پنج بند سه دسه . سه دسه . دو دسه . ashahyā āat Sairi (این سه واژه از بخش نخست ، هشتمین پاره از هات ۳۵ میباشد) این تکرار یکبار از برای درود به اشا در پنج بند . اشا و یکبار دیگر برای شکست دشمن است . در نندیداد فرگرد دهم در پاره های ۳ - ۴ ، بندهای گاسانیک یعنی پنج سرود گاتها و بخشهایی از اوستا که در ردیف گاتها دانسته شده چون « هفت هات » که از آن یاد کردیم ، باید دوبار تکرار شود . این بندهای تکرار شدنی یا بیشا مروت در دسه سه دسه سه دسه Bisāmṛūta (دوبار گفتنی) چنین برشمرده شده : بند ۱ از یسنا ، هات ۲۸ ، بند ۲ از هات ۳۵ ، بند ۸ از هات ۳۵ ، بند ۳ از هات ۴۱ ، بند ۵ از هات ۴۱ ، بند ۱ از هات ۴۳ ؛ بند ۱ از هات ۴۳ ؛ بند ۱ از هات ۴۷ ؛ بند ۱ از هات ۵۱ ، بند ۱ از هات ۵۳ ، چنانکه دیده میشود همه این بندها از پنج سرود گاتها و از هفت هات میباشد .

۹ این گفتار وحی شده را ای اهورا مزدا با بهترین منش فرا گستریم ، آنگاه ترا (ای زرتشت) گوینده و آموزگار آن دانیم .:

۱۰ واز برای اشا و وهومن و شهریورنیک ، ای اهورا ، بیش ازیش ، سرود بر سرودها ، بیش ازیش درود بردرودها ، بیش ازیش ، ستایش برستایشها [فرستیم] ۱ .

« ینگه هاتام » مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که [چه مرد و چه زن] در میان جهانیان ، ستایشش از روی راستی ستوده تراسست و اینچنین مردان و اینچنین زنان را میستاییم (دوبار) ۲ .:

۱ - بجای بیش ازیش در متن تهوات **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀** . Thwāt آمده و در گزارش پهلوی (زند) به « تو » گردانیده شده و نزد چند تن از اوستا داناها همین معنی تکرار گردیده است .

نگاه کنید به بارتولومه : Altiranisches Wörterb. Sp. 793

۲ - « ینگه هاتام » در انجام هریک از فصل هفت هات میآید و در اینجا دوبار تکرار میشود . آنچه آنکه در شایست نه شایست آمده : یکبار از برای درود به هر مزد و امشاسپندان و بار دیگر از برای شکست اهریمن و زادگاه ناپاک وی گفته میشود . درباره ینگه هاتام نگاه کنید بجلد خرده اوستا بگفتار « اشم وهو » و « یتا

اهو » و بجلد نخست یسنا ص ۲۰۲ و ۱۱۵

یسنا، هات ۳۶ *

- ۱ بمیانجی کنش این آذر، نخست بتونزدیک شویم، ای مزدا اهورا، بتو، بدستیاری خرد پاکت. آن آذر بکسی آسیب رساند که تو آسیب او خواسته باشی^۱ .:
- ۲ بخوشترین روش بسوی ما آی، ای آذر مزدا اهورا، بارامش دهنده ترین شادمانی، باشایسته ترین درود، درهنگام دادستان بزرگ بماروی آرا^۲ .:
- ۳ توهستی ای آذر، خوشی مزدا اهورا، مانند سپندمینو (خردمینوی) تو خوشی اوهستی، با آن کار سازترین نام تو، ای آذر مزدا اهورا، بتونزدیک شویم .:
- ۴ بتو با اندیشه نیک، بتو با آیین درست، بتو با کردار و گفتار دانایی نیک نزدیک شویم .:
- ۵ ترا نماز بریم [و] سپاسگزاریم، ای مزدا اهورا، بتو با همه اندیشه نیک، با همه گفتار نیک، با همه کردار نیک نزدیک شویم .:

✠ از برای گزارش یسنا ۳۶ به گلدنر و ریختل نیز نگاه کنید :

I Die zoroastrische Religion Von K. Geldner, im Religionsgeschichtliches Lesebuch. herausgegeben Von Bertholet Tübingen 1926 S.15; Avesta Reader : Texts, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt ; Strassburg 1911 p. 207-208

۱ - واژه ای که به «آسیب» گردانیده شده، در متن اختی axt آمده و

چندین بار در اوستا (مهریشت پاره ۵۰، فرگرد ۲ و نیداد پاره ۵ و جز اینها) بمعنی درد ورنج و گزند و آسیب و ناخوشی و بیماری بکار رفته است. در زبان ارمنی واژه اخت axt از واژه های عاریت ایرانی است.

۲ - اشاره است بآزمایش روزپسین در دادستان بزرگ ایزدی که بمیانجی خرد

پاک خداوندگار مزدا و آذر مینوی انجام خواهد گرفت. نگاه کنید بگاتها : یسنا ۳۱

بند ۳ و یسنا ۴۷ بند ۶

۶ زیبا ترین پیکر را در میان پیکرها از آن تو دانیم ، ای مزدا اهورا : این روشنی
و آن [فروغ] بلند ترین [جهان] زبرین را که خورشید خوانند .
« ینگه ها تمام ... »^۱

۱- نگاه کنید بانجام پاره دهم از هات ۳۵

یسنا، هات ۳۷ *

- ۱ ایدر، ما میستایم اهورا مزدا را که جانور و راستی بیافرید، آبها و گیاههای نیک بیافرید، روشنایی و زمین (بوم) و همه چیزهای نیک بیافرید. ∴
- ۲ از برای شهریاری و بزرگواری و خوبکرداری [وی] او را اینچنین با ستایش برگزیده کسانی که باچار پایان [سودمند] آسایند، میستایم^۱. ∴
- ۳ ایدون اورا بنامهای پاک اهورایی و پسندیده مزدایی میستایم؛ او را بادل و جان خویش، خواستار ستاییدنیم، اورا [و] فرورهای مردان و زنان پاکدین را. ∴
- ۴ ایدون اردیبهشت را میستایم، آن زیباترین امشاسپند را، آن فروغمند، آن سراسر بهی را. ∴
- ۵ بهمین را میستایم و شهریور نیک را و دین نیک را و پاداش نیک را سپندارمذ نیک را
« ینکهاها تام . . . » ∴

✠ یسنا از یسنا ۳۷ برداشته شده است چون گزارش آن در نخستین بخش یسنا گذشت از برای توضیح برخی از واژه هانگه کنید بجلد ۱ یسنا صفحه ۱۴۵

۱ - مقصود از کسانی که باچار پایان آسایند یا باگاوزیست کنند، آنچنانکه در متن آمده و از آن مطلق چار پایان سودمند خانگی اراده میشود، کسانی هستند که پیورش گله ورمه بردازند. چنانکه میدانیم پرستاری چار پایان سودمند، چه خرد و چه بزرگ آنها مانند میش (گوسفند) و بز و شتر و اسب، در مزدیسنا از کردار نیک و درخور پاداش ایزدی شمرده شده است.

یسنا، هات ۳۸

۱ ایدون این زمین، زمینی را که مارادر بر گرفته و این زنان را نیز میستاییم و آن زنانی را که از آن تو بشمارند، ای اهورامزدا و از راستی بر گزیده برخوردارند، مامیستاییم^۱ ۰۰

۲ و باشور دینی، چالاکی، هشیاری، نهاد پاک [و] با همه اینها پاداش نیک، آرزوی نیک، فراوانی نیک، نام نیک، بخشایش نیک را میستاییم ۰۰

۳ ایدون آبها را میستاییم [آن آبهای] فرو چکبده و گردهم آمده و روان شده و خوب کنش اهورایی را و شمارا [ای آبها] که بخوبی روان و بخوبی درخور شناوری و بخوبی از برای شست و شو [و] بخشایش دو جهان [هستید ما میستاییم]^۲ ۰۰

۱- در اینجا یاد کردن زن با زمین از بیرواست که هر دو در باروری مانند هم دیگرند، بسا در اوستا از سپندارمذ که یکی از امشاسپندان و مسادبته دانسته شده، زمین اراده کرده اند.

۲- پاره های ۶- ۸ از یسنا ۶۷ از پاره های ۳- ۵ یسنا ۳۸ (هفت هات) برداشته شده است. در گزارش پهلوی (زند) در این پاره همان واژه های اوستایی در پهلوی بکار رفته، همین واژه هاست که چندی پس از آن، نامهای چند گونه آب پنداشته شده است. در فصل ۲۱ نامه پهلوی بندهش هفده گونه آب یاد گردیده در جزء آنهاست واژه های مئکنت 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 maëkant و هیونت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 hābvant؛

فروزنگه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 fravazanh که نگارنده آنها را، صفتهای آب گرفته بمعنی: فرو چکبده، گردهم آمده، روان. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 991 u. 1807 u. 1104

چنانکه بارتولومه نوشته واژه های مکیدن و مزیدن در فارسی به واژه مئکنت اوستایی پیوستگی دارد. درباره هفده گونه آب که در بندهش بزرگ آمده نگاه کنید به:

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. I p. 265-266

و نگاه کنید به: Commentar über Das Avesta Von Spiegel B. II S. 308؛

Baunack Studien S. 335 and 378

- ۴ اینچنین با نامهایی که اهورا مزدای خوشی بخش بشما آبهای نیک داده ، با آن [نامها] شمارا میستایم ، با آنها [از شما] دوستی خواهانیم ، با آن نامها ، نمازگزاریم ، با آن نامها سپاسگزاریم .
- ۵ و شما را ای آبهای بارور بیاری خوانیم و شما را که مانند مادری [هستید] ، شما را که مانند گاو شیرده ، پرستار بینوایان و از همه آشامها بهتر و خوشترید .
- شما نیکان را با رادی بلند بازو باینجا [همیخوانیم] تا اینکه در تنگنا (نیاز) پاداش دهید ، یاری کنید ، شما ای مادران زیونده (زنده) ^۱ «ینکبه ها تام . . .» .

۱ - در اینجا صفت بلند بازو یا دراز دست که در متن درغو بازو darəghô-bâzu و در (۱۳۱) - (سکد) آمده، باین معنی است که رادی یا بخشش و نثار و تقدیمی بزرگ و فراوان ، آنچنان رساست که گویی دست بلندش باستان کردگار تواند رسیدن .

یسنا، هات ۳۹

۱ اینچنین ما میستاییم گوشورون و گوش تشن را^۱، روانهای خودمان و چارپایان را که مایه زندگی ما هستند، آنهاهی که ما از برای آنها [هستیم] و آنهاهی که از برای ما هستند^۲ .

۲ و روانهای جانوران سودمند دشتی را میستاییم. اینک روانهای مردان و زنان پاک را، در هر جایی زاییده شده باشند. آنانی که نهادشان از برای پیروزی [راستی] میکوشد و خواهد کوشید و کوشیده است^۳ .

۳ پس اینچنین ما میستاییم نیکان (نر) و نیکان (ماده)، امشاسپندان جاودان زنده، جاودان سودمند را که با منش نیک زیند و همچنین مادگان آنان را^۴ .

۴ آنچنانکه توای اهورا مزدا بنیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و ورزیدی، همچنان ما آنها را پیشگاه تو فراز آوریم، همچنان ترا ستایش کنیم و نیایش بجای آریم، همچنان نماز آوریم و سپاسگزاریم، ای مزدا اهورا (دوبار)^۵ .

۱ - درباره گوشورون و گوش تشن بیادداشت پاره ۱۴ از سیروزه کوچک در جلد خرده اوستا صفحه ۱۹۴ نگاه کنید.

۲ - یعنی مردم از برای نگاهداری چارپایان سودمند آفریده شده اند و چارپایان سودمند از برای زندگی مردم

۳ - درباره ۱۵۴ فروردین یسنه نیز بهمین پاره برمیخوریم.

۴ - چنانک میدانیم در میان امشاسپندان یا مهین فرشتگان سه تن نر : بهمن - اردیبهشت - شهریور و سه تن مادینه : سپندارمند - خرداد - امرداد، هستند.

۵ - درباره های ۵ - ۶ از یسنا ۱۳ نیز، پاره های ۴ - ۵ از یسنا ۳۹ آمده است،

نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۹۰ بیادداشت شماره ۱

۵ بدستپاری ، پیوند نیک [ها] باراستی ، با پاداش نیک ، با پرهیزکاری نیک ، بسوی تو آییم^۱ .
 «ینکبه ها تام . . . » .

۱ - در اینجا میان بندگان و آفریدگار ، راستی و باکی ایمان ، میانجی دانسته شده است.

یسنایا، هات ۴۰

۱ این پاداش را اینک ای مزدا اهورا بیاد آر و بجای آر آنچه را که آرزوی ماست.
این بخشایشی را که تو مزد دینداری مانند من کسی پیمان دادی، ای مزدا
اهورا^۱ ۰۰

۲ این [مزد] را تو بما ارزانی داشتی، در زندگی اینجا و [جهان] مینوی تا
اینکه ما پیشگاه تو و اشا (راستی) رسیم، هماره، جاودان^۲ ۰۰

۳ ای مزدا اهورا چنان ساز که مردان (رزمیان) برآستی بگردند [و] راستی
جویند [و] کشاورزان کوشا را یسکانگی دیر پایا، پر شور استوار دار. از
برای ما (پیشوایان) که آنان (رزمیان - کشاورزان) با ما رام باشند^۳ ۰۰

۴ بکند اینچنین آزادگان، اینچنین برزیگران، اینچنین پیشوایان، با آنانی

۱- جمله اخیر این پاره، درباره ۵ از هات ۴۱ نیز آمده است.

۲- پاره ۲۵ از هات ۷ از پاره ۲ از همین هات ۴۰ میباشد.

۳- در این پاره و پاره ۴ از گروه مردم: رزمیان و کشاورزان و آتربانان (پیشوایان)

یاد گردیده است، نگاه کنید بگفتار «پیشه‌وران» در بخش نخست گاتها صفحه یم - یت

بجای واژه برشور در متن ایژا **یژا** آمده، همان است که

در پاره ۲ از هات ۳۸ بآن برخوردیم و بمعنی شور دینی گرفتیم و در گات سپنته، هات

۴۹ بند ۱۰ و هات ۵۰ بند ۸ و وهوخشتر گات، هات ۵۱ بند ۱، همچنین در یسنایا، هات ۷۰

پاره ۴ آمده است. در یسنایا، هات ۴۰ پاره ۳ و هات ۴۱ پاره ۳ و و یسپرد کرده ۱۲ پاره ۴

ایژییه **یژا** آمده که صفت است، بار تولومه (379) ترجمه کرده

erfolgreich و واژه **یژا** را ترجمه کرده Eifer, Streben بویژه غیرت دینی.

یژا بسا با واژه **یژا** آمده چنانکه در هات ۳۸ پاره ۲ بمعنی رستگاری

و بخت است.

که ما یگانه هستیم، از شما بشمارروند و اینچنین ما، ای مزدا اهورا، از پاکان
و راستکردارانی باشیم که بآنچه آرزوی ماست، بما ارزانی دارید.
ینکبه هاتام... ۱ .:

۱- نگاه کنید بیایان پاره دهم از هات ۳۵

دیسنا ، هات ۴۱

- ۱ سرود های درود [و] نیایشهای [خود را] فراز آوریم پیشگاه اهورا مزدا و اردیبهشت و بدانها سزاوار و شایسته دانیم .°
- ۲ باشد که از کشور نیک تو ، ای مزدا اهورا ، همواره بهره ورشویم . باشد که بما مرد و زن شهریار نیکی در هر دو جهان شهریاری کند ، ای درمیان باشندگان خوب کنش ترین .°
- ۳ ترا همایون [و] کامیاب [و] ایزد از راستی برخوردار دانیم . بشود که تو در هر دو جهان [مانند] جان و تن ما باشی ، ای در میان باشندگان خوب کنش ترین (دوبار) .°
- ۴ باشد که بخود ارزانی داریم و دریابیم ای مزدا ، پناه دیر پایای ترا . بدستگیری تو کاهروا ونیر و مند گردیم و آنچه آنچنان که آرزوی ماست ، دیر گاهی ما را در پناه خود گیری ، ای درمیان باشندگان خوب کنش ترین .°
- ۵ سرودگران و پیامبران تو ، ای اهورا مزدا ، خوانده شدیم و پذیرفتیم [آنرا] و خورسندیم بآن مُزدی که از برای دین مانند من کسانی بیمان دادی ، ای مزدا اهورا (دوبار) ۱ .°
- ۶ این [مُزد] را تو بما دادی چه در زندگی اینجا و چه در [جهان] مینوی تا

۱- پاره های ۵ - ۶ از هات ۴۱ درباره های ۲۴-۲۵ از هات ۷ نیز آمده است .
در شایسته نه شایسته فصل ۱۳ پاره ۲۵ آمده : پاره ۵ از هات ۴۱ دوبار گفته شود :
یکبار از برای درود و یزشنه و یکبار از برای میزد

اینکه ما بیشکاه تو و راستی توانیم رسیدن، هماره جاودان^۱ .:

۷ ینکبه ها تام ... (دوبار)

«هو متنام من دد صمد {بهد} .» باندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک که در اینجا و در جاهای دیگر بجای آورده شده و بجای آورده خواهد شد، درود گوئیم، آنچه نیک ما [خود] از برای بجای آوردن نیکی کوشا هستیم (دوبار)^۲ .:

«ینا اهو و یریرو ...»

۳ «اشم وهو ...»

۴ «ینکبه هاتام ...»

۱- مانند پاره ۲ از هات ۴۰

۲- «هومتنام» همان است که در پاره ۲ از هات ۳۵ بآن برخوردیم و گفتیم «هفت هات» با این واژه آغاز یافته و با جمله ای که با همین واژه آغاز شود، انجام مییابد، پس با پاره هفتم از هات ۴۱، هفت هات پایان پذیرفت. در پاره ۲۰ از هات ۶۸ نیز به هومتنام برمیخوریم.

۳- درباره «ینا اهو و یریرو ... و «اشم وهو ...» بجلد خرده اوستا ص ۴۴-۵۶ و بجلد یکم یسنا ص ۲۰۷ - ۱۱۴ نگاه کنید.

۴- نگاه کنید بی پایان پاره دهم از هات ۳۵

یسنا، هات ۴۲ *

- ۱ (زوت وراسپی) ما میستاییم، ای امشاسپندان پاره های^۱ هفت هات را، آبهای چشمه رامیستاییم و آبهای گذرها را میستاییم بهم پیوستگیهای راه را میستاییم و بهم آمدنهای راه را! میستاییم. ◦
- ۲ کوههای آبریزان را میستاییم، دریاچه های آب زا را میستاییم و کشتزار های سود بخش گندم را میستاییم نگهدار و آفریدگار را میستاییم، مزدا و زرتشت را میستاییم. ◦
- ۳ زمین و آسمان را میستاییم و باد چالاک مزدا آفریده را میستاییم و سره کوه البرز را میستاییم، زمین و همه چیزهای نیک را میستاییم. ◦
- ۴ منش نیک و روانهای پارسایان را میستاییم [ماهی] واسی: آن پنجا سد ورا رامیستاییم وخر، آن پاک را میستاییم آنکه در میان دریای فراخکرت ایستاده است. دریای فراخکرت را میستاییم^۲. ◦

◊ در پیشگفت هفت هات یاد کردیم که هات ۴۲ نسبت بهفت فصل دیگر، نو افزوده بهفت هات شمرده میشود.

۱- **سوم سد و سه سد** . *handāta* یعنی پاره یا جزء و قطعه است و از آن پاره ای از اوستا و بویژه گاتها اراده میشود در ویسپرد کرده ۱ پاره ۳ و کرده ۱۴ پاره ۴ و کرده ۲۴ پاره ۲ نیز بآن بر میخوریم.

۲- در نخستین جلد بشتها درس ۱۳۱-۱۳۵ از واژه های واسی **پانچا سد و** . *vāsi* و پنجا سد ورا **سوم سد و سه سد** . *pañcā - sadvarā* و خر **سوم سد** . *xara* جانوران شکفت انگیز و کوه البرز و دریای فراخکرت که باید دریای گرگان (دریای آبسکون = دریای کیلان = دریای مازندران = دریای خزر) باشد سخن داشتیم.

۵ وهوم زرین (زرد رنگ) بر زمین در میستاییم، هوم کیتی افزا را میستاییم هوم دور دارندهٔ مرک را میستاییم .:

۶ آب روان و مرغ پران را میستاییم و باز کشت آتر بانان را میستاییم، آنانی که بجا های دور رفته، بکشور های دیگر، که دین راستی خواستارند^۱ همه امشاسپندان را میستاییم
ینکبه هانام:

۱- دربارهٔ آتر بانان (پیشوایان دینی) که از برای گسترش مزدیسنا در گردش بودند، بیادداشت پارهٔ ۸ اویسروتیریمگاه در جلد خرده اوستا ص ۱۶۸ نگاه کنید، پاره ۳ از کرده سوم و یسپرد در همین جلد نیز نگاه کنید.



پایان هفت هات

یسنا، هات ۵۲

آنچنانکه هفت هات در میان نخستین گات آهنود و دومین گات اُشتود فاصله است ، هات ۵۲ در میان چهارمین گات و هوشتر (هات ۵۱) و پنجمین گات و هیشتواشت (هات ۵۳) فاصله است^۱

در پاره دوم از کرده بیستم و یسپرد آمده : « این پیروزی را هیستایم که در میان [گاتها] و هوشتر و هیشتواشت ، گویای اندیشه نیک و گفتار و کردار نیک است » ازین جمله ، هات ۵۲ اراده شده است .



۱ (زوت وراسپی) « یثا اهو وئیریو . . . » مانند سرور بر گزیده، اینچنین سرور مینوی است [زرتشت] هم، از روی راستی ، کسی که منش نیک کردار جهانی را بتزد مزدا آورد و شهر یاری اهورا از برای کسی است که نگهبان بینوایان است (دوبار)^۲

(زوت) [آنچه] به و [آنچه] بهتر است خواستارم از برای سراسر آفرینش پاک که هست و بوده و خواهد بود^۳

۱- نگاه کنید بجلد نخست یسناص ۲۷- ۲۸ و نگاه کنید بگاتها دومین گزارش نگارنده ص یب - یز .

۲- معنی بخش دوم « یثا اهو وئیریو » که اخیراً بنظر نگارنده رسیده چنین است : « . . . » و شهر یاری از آن اهوراست آنکه (بزرگشت) نگاهبانی بینوایان داد « بیادداشت پاره ۷ از هات ۴۱ در همین جلد و بجلد نخست یسناص ۲۰۲ نیز نگاه کنید .

۳- از پاره های ۱ - ۴ از هات ۵۲ ، رویهم ، پاره ۴ هوشبام ، نمازی که در بامداد خوانند ، ساخته شده است ، نگاه کنید بفرده اوستا ص ۱۰۱

بخواست خویش بهمه بهان راست نژاد پیرو راستی شهریاری (توانایی)
دهید [و] پیرو دروغ ناتوانی ' °:

۶ کامروا باد پیرو راستی ، ناکام باد پیرو دروغ ، سپری شده ، بر انداخته
شده ، زدوده ، برده [و] ناکام [باد] در آفرینش سپند مینو [پیرو
دروغ]

۷ برانگیزانم ، من زرتشت ، اینک سران خان ومانها و دهها و شهرها و کشورها
را که بروش دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار
کنند °:

۸ (زوت و راسپی) فراخی و آسانی آرزو مندم از برای سراسر آفرینش
راستی، تنگی و دشواری خواستارم از برای همه آفرینش دروغ °:

۱- پاره های ۵ - ۸ این هات مانند پاره های ۵ - ۸ از هات ۸ میباشد همچنین
پاره های ۵-۷ این هات مانند پاره های ۸-۱۰ از هات ۶ و مانند پاره های ۲۶-۲۸ از
هات ۷۱ میباشد و پاره های ۵ - ۸ این هات مانند پاره های ۱۲ - ۱۵ از هات ۱۱
و مانند پاره های ۱۶-۱۹ از هات ۶۸ میباشد .

یسنا

گفتیم پنج کاتها که رویهم هفده هات (= فصل) است، در میان هفتاد و دو هات یسنا جای داده شده است. نخستین کات که اهنود باشد، از هات بیست و هشت آغاز میشود و با پنجمین کات که وهیشتوایش باشد پایان میپذیرد. وهیشتوایش، پنجاه و سومین هات از یسنا بشماراست. در میان نخستین کات و پنجمین کات چندین هات فاصله است که آنها را از پنج سرود یا از کاتها نباید شمرد: هشت هات از یسنا که رویهمرفته «هفت هات» خوانند، فاصله است میان نخستین کات و دومین؛ هات پنجاه و دوم فاصله است میان چهارمین کات (وهوخشتر) و پنجمین کات. گرچه چندین بار فصلهای یسنا و ترتیب آنها را یاد کردیم^۱ برای اینکه اشتباهی روی ندهد دیگر باره ترتیب هفتاد و دو هات یسنا را و در میان آنها جای هفده هات کاتها را مینگاریم:

یسنا از نخستین هات تا آغاز کاتها	۲۷ هات
نخستین کات (اهنود) از هات ۲۸ تا خود هات ۳۴	۸
فاصله : هفت هات از هات ۳۵ تا خود هات ۴۲	۸
دومین کات (اُشتود) از هات ۴۳ تا خود هات ۴۶	۴
سومین کات (سپنمد) از هات ۴۷ تا خود هات ۵۰	۴
چهارمین کات (وهوخشتر) هات ۵۱	۱
فاصله : هات ۵۲	۱
پنجمین کات (وهیشتوایش) هات ۵۳	۱
هاتهای دیگر یسنا : هات ۵۴ تا انجام	۱۸

۷۲ هات

۱ - نگاه کنید بیادداشت هات ۵۲ در همین جلد.

یسنای، هات ۵۴ *

هات ۵۴ ائیریمَن ایشیه مددلا ددمد مدد - دد دد دد - Airyaman ishya
 از این دعای کوچک در جلد خرده اوستا ص ۱۵۴ - ۱۵۵ سخن داشتیم . در کرده
 ۲۴ از ویسپرد ، از ائیریمَن ایشیه یاد شده است.
 در نامهٔ پهلوی : چیتکیهای زاد سپرم آمده ، ائیریمَن ایشیه پنجاه و هفت
 واژه در بر دارد^۱

۱ (زوت و راسپی) باینجا آی ، ای ائیریمَن گرامی ، برای یاری مردان وزنان
 زرتشتی ، برای یاری منش نیک ، برای آن دینی که درخور مُزدگرانِ بهاست .
 بخشایش آرزو شدهٔ راستی را که اهورا مزدا ارزانی خواهد داشت ،
 خواستارم (چهار بار)^۲
 « اشم و هو . . . » (سه بار) .

۲ [نماز] ائیریمَن ایشیه را میستایم ، [آن نماز] توانای پیروزگر دشمن
 شکن را ، که در میان گمتهار های راستی بزرگترین است .

* تفسیر ائیریمَن ایشیه در تفسیر اوستای خاورشناسان که در طی این تفسیر فارسی
 از آنها یاد کردیم دیده میشود . از برای گزارش هات ۵۴ بخصوصه کتابهای ذیل شایان

توجه است : Selections from Avesta and Old Persian by Irach

J . S. Taraporewala Part I , Calcutta 1922 p. 206-213 ;

ایرج تاراپور والا در ۱۵ ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبی از جهان
 درگذشت .

Avesta Reader by. Hans Reichelt, Strassburg 1911 p. 177 ;

Studien Zum Avesta Von Karl Geldner, Strassburg 1882 S. 33

S B E vol . XXXVII by west p. 405 -۱

۲ - دربارهٔ ۵۴ هات ۲۷ نیز بهمین باره برمیخوریم .

کاتهای پاک ، ردان شهریار پاک را میستاییم : ستوت یسن را میستاییم^۱ ، که
 نخستین آیین (داد) جهان است^۲
 « یشکه هاتام . . . » .:

۱ - از ستوت یسنیه (ستوت یسن) که در هات آینه (یسنا ۵۵) با گاتها ستوده شده ،

در جلد اول یسنا بتفصیل سخن داشتیم ص ۳۰ - ۳۱

۲ - جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۳۳ بند ۱ میباشد .

یسنا، هات ۵۵ *

هات ۵۵ ستوت یسنیه دد مد ۳۰۰ ۴۳۵ دد دد . Staota-yasnya خوانده شده، از آن در جلد نخست یسنا ص ۳۰-۳۱ سخن داشتیم .
در این هات گاتها و بخشی از یسنا که ستوت یسنیه نامیده شده، ستوده گردیده است .

۱ (زوت) سراسر هستی [خویش] از تن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی (دراکه) و روان و فرورد فراز آوریم و در خور پیشگاه دانیم .
اینچنین ما اینها را در خور پیشگاه گاتها ی پاك ، ردان فرمانروای پاك [دانیم] .

✽ از برای گزارش هات ۵۵ کتابهای زیر درخور یادآوری است :

Die zoroastrische Religion Von Geldner, im Religionsgeschichtliches Lesebuch herausgegeben Von Bertholet, Tübingen 1926 I S. 17;

Avesta Reader by Reichelt p. 171-172

۱- واژه هایی که در این پاره به تن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی (دراکه) و روان و فرورد گردانیده شده از روی ترتیب در متن تنو دد مد .
tanu ، ازدی دد مد . azdi ، اوشتان دد مد مد ، کهرپ ، uštāna ، کهرپ و دد مد . Kəhrp ، تویشی دد مد دد مد . tāvishī ، بتوذ دد مد .
baodha ، اورون دد مد . urvan ، فروشی دد مد دد مد . fravashī .
آمده است چنانکه دیده میشود همه این واژه ها را جز اوشتان در فارسی داریم . واژه ازدی azdi هیأت دیگری است از است مد مد مد . ast (استی مد مد مد) استه ، هسته ، استخوان که در اوستا بسیار آمده . در پاره واژه هایی که به فراز آوردن (یا تقدیم کردن و پیشکش کردن) و در خور پیشگاه دانستن (یا شایسته نذر کردن و در راه ایزدی بخشودن) گردانیدیم نگاه کنید بیادداشت پاره ۱ از یسنا

۴ کاتها پناه و نکهدار ما هستند و خورش مینوی هستند . از برای روان ما خورش و پوشاك اند، این کاتها هستند که بما پناه و پایداری بخشند و خورش مینوی سازند ، اینانند از برای روان ما خورش و پوشاك ، باشد که اینان بما مزد (پاداش) خوب، مزد بزرگ ، مزد راستی دهند ، در جهان دیگر پس از جدایی تن و نیروی بوی (دراکه) [از همدیگر] .:

۳ بکند آنان بنزد ما آیند با نیرو ، آنان با پیروزی ، آنان با تندرستی ، آنان با درمان ، آنان با فراوانی ، آنان با بالندگی (پرورش) ، آنان با آموزش ، آنان با یآوری ، آنان با نیکخواهی ، آنان با راستی ، آنان با رادی ، آنان با دهش : آن ستوت یسنیه ها، آنچه آنکه آنها را مزدای تواناترین پیروزمند جهان آرا بیافرید ، از برای نکهداری جهان راستی ، از برای پاسبانی جهان راستی ، از برای سود برندگان و از برای سود رسانندگان و از برای سراسر آفرینش راستی .:

۴ هر آن پاکدینی که با این نماز خشنودیِ ردان ، از برای خود آموزش خواهان ، اندر آید ، تو او را به هومت و هوخت و هورشت رسانی .:

۵ راستی (اشا) و منش خوب (وهومن) را میستاییم.

۴ در جلد نخست یسنا ص ۱۳۸ . بجای رد فرمانروا در متن آمده رتوخشتر (رتوخشتر) رتوخشتر . ratuxshathra صفت است و بهمین واژه در پاره ۲ از یسنا ۵۴ برخورداریم و در آنجا رد شهریار آوردیم یعنی شهرباری که برتری دارد و از ردی و بزرگی و سروری برخوردار است.

۱- هومت - هوخت - هورشت = پندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک ، در اینجا نام سه پایگاه بهشت است. پیش از آنکه روان نیکوکار بگرزمان، یا بیارگاه اهورا مزدا رسد باید این سه پایگاه را در نوردد آنچه آنک روان گناهکار پیش از رسیدن بدوزخ از سه پایگاه دژمت - دژوخت - دژورشت = پندار بد - گفتار بد - کردار بد باید بگذرد، نگاه کنید جلد دوم یسنا ص ۱۷۰

کاتهای باک ، ردان فرمانگزار باک را میستاییم .:

۶ ستوت یسنیه را میستاییم که نخستین آیین جهان (است)^۱ آنکه برشمرده شده ، دو چندان گفته شده ، آموخته شده ، آموزانیده گردیده ، استوار داشته شده ، ورزیده شده ، بیاد سپرده شده ، از برخوردار شده ، ستاییده گردیده ، جهان هستی بخواست خویش نو کنند^۲ .:

۷ بهره (بخش) ستوت یسنیه را میستاییم ما میستاییم ستوت یسنیه از برخوردار شده و باز گرفته شده و سروده شده و ستاییده شده را^۳
 « ینکبه ها تام . . . » .:

۱- نگاه کنید بیادداشت پاره ۲ از هات ۵۴

۲- یعنی اگر «ستوت یسنیه» را بازگیرند (زمزمه کنند) با بلند بسرایند و از بر بخوانند و از یاد خویش بگذرانند . . . مایه تازگی و خرمی و خوشی گیتی و زندگی است .

۳- در باره فعلهای خواندن و زمزمه کردن (بازگرفتن) و سرودن و ستاییدن بیادداشت پاره ۷ از کرده سوم و سپرد نگاه کنید.

واژه ای که در سر پاره ۷ به « بهره » گردانیده شده در متن بنگ (بنا) *bagha* آمده و در اینجا بمعنی بهره یا سرخ و بخش است، چنانکه میدانیم بنگ نام پروردگار هم میباشد لفظاً یعنی بخشاینده یا بخشایشگر، نگاه کنید بجلد نخست

یسنا، هات ۵۶

هات ۵۶ و هات ۵۷ از یسنا، هر دو از آنِ سروش و در نیایش این ایزداست^۱ در نخستین جلد یسنا (ص ۳۱) نقل از مدی Modi کرده نوشتیم: هات ۵۶، سروش هادخت نامیده شده، چه گمان کرده اند که این هات، از هادخت نسک که بیستمین نسک اوستا و از دست رفته است، بجای مانده باشد^۲

در نخستین جلد یشتها دیدیم که یازدهمین یشت، سروش یشت هادخت خوانده شده است و هات ۵۷ از یسنا را نیز در ردیف یشتها، دومین سروش یشت برشمرده اند و از برای باز شناختن از سروش یشت هادخت، آن را سروش یشت سر شب نامیده اند، زیرا همیشه در سر شب، پیش از بخواب رفتن خوانند. آنچنانکه گفتیم پاسبانی آفریدگان نیک اهورا مزدا، در شب هنگام، با ایزد سروش است.

دارمستتر Darmesteter آن را باشتباه، سروش یشت سه شبه، نامیده است^۳



۱ بشود فرمانبرداری (شنوایی) در اینجا باشد، از برای ستایش اهورا مزدا، تواناترین پاکی که پرستیده ماست، در آغاز همچنانکه در انجام. ایدون

۱ - در نخستین جلد یشتها و در خرده اوستا بتفصیل از سروش سخن داشتیم، نگاه کنید به یشتها جلد ۱ ص ۵۱۶ - ۵۵۵ و خرده اوستا ص ۸۲ - ۹۰

۲ - The Religions Ceremonies and Customs of the parsees by J.J. Modi : Bombay 1922 p . 327

جیوانجی مدی در ماه مارس ۱۹۳۳ از جهان درگذشت.
۳ - Zend-Avesta par Darmesteter Vol . I p . 358 et Vol . II p . 481
دارمستتر در سال ۱۸۹۴ درگذشت.

و نگاه کنید به: Zand-i-khurtak Avistak , edited by Ervad B. N .
Dhabhar : Bombay 1927 p . 24

هیربد دها بر در ماه دسامبر ۱۹۵۲ از جهان درگذشت.

بشود فرم-انبرداری در اینجا باشد از برای ستایش اهورا مزدا ، تواناترین
پاکی که پرستیده ماست^۱ .°

۲ بشود فرمانبرداری در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک و فروردهای
پارسایان که ستوده روانهای ما هستند ، در آغاز همچنانکه در انجام .
ایدون بشود فرم-انبرداری در اینجا باشد از برای ستایش آبهای نیک و
فروردهای (فروهر های) پارسایان که ستوده روانهای ما هستند .°

۳ بشود فرمانبرداری نیک در اینجا باشد از برای ستایش آبهای نیک، آن نیکان و
آن امشاسپندان نیک ، آن شهریاران خوب و نیکخواه و از برای ستایش پاداش
نیکی که درخور پاکدینی است بما ارزانی خواهد شد . و بشود سروش نیک
پاداش بخش در اینجا باشد، از برای ستایش آبهای نیک، در آغاز همچنانکه در انجام .°

۴ ایدون بشود فرمانبرداری نیک در اینجا باشد، از برای ستایش آبهای نیک ، آن
نیکان و آن امشاسپندان نیک، آن شهریاران خوب و نیکخواه و از برای ستایش
پاداش نیکی که درخور پاکدینی است ، بما ارزانی خواهد شد و بشود سروش
نیک پاداش بخش در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک^۲ .°

۵ (زوت وراسپی) « یشا اهو و میریو . . . » (چهار بار)

« اشم وهو . . . » (سه بار)

سروش پاک خوب بالای بیروزمندگیتی افزای پاک [و] رد پاکی را میستایم
« ینکبه هانام . . . » .°

۱- واژه ای که فرمانبرداری باشنوایی گردانیدیم بجای سرموش سروش سروش .

sraosha یا سرموش سروش سروش sraosha آمده است .

سرموش (= سروش) لفظا یعنی فرمانبرداری و شنوایی در برابر آسروشتی

سروش سروش . asrušti نافرمانبرداری، ناشنوایی یا خود سری، پاره ۱ از هات ۵۶

وباره ۳ از هات ۱۵ یکی است

۲- پاره های ۳- ۴ از هات ۵۶ = پاره های ۱۷- ۱۸ از هات ۶۵

یسنا ، هات ۵۷ *

گفتیم پنجاه و هفتمین هات از یسنا «سروش یشت سر شب» خوانده شده است .

گزارش این هات که در جلد نخست یشتها ص ۵۴۱ - ۵۵۵ گذشت ، نسبتاً آزاد است و ترتیب فقرات در آنجا مطابق ترتیب فقرات متن اوستای گلدنر Geldner نیست . در اینجا ترتیب پاره ها (فقرات) آنچنانکه در متن اوستای گلدنر میباشد رعایت میشود .

- ۱ (زوت وراسپی) « اشم وهو . . . » (سه بار)
بخشودى سروش پاکِ دلیر تن فرمانِ شکفت زین^۱ اهورایی ، ستاییدن و نیایش کردن و خشنود ساختن (راسپی) و آفرین گفتن .
(زوت) « یثا اهو وئیریو . . . » که زوت بمن بگوید .
(راسپی) « یثا اهو وئیریو . . . » که او زوت بمن بگوید .
(زوت) « انا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید^۲

* از برای گزارش هات ۵۷ بکتابهای زیر نگاه کنید :

Selections from Avesta and Old Persian by I.J.S. Taraporewala ; Calcutta 1922 p.52-88 ; Die yašt's des Avesta Von Hermann Lommel, Göttingen 1927 S. 85-95 .

۱- دربارهٔ تن فرمان یا کسی که سراسر وجود وی گویای شنوایی و فرمانبری از آیین ایزدی است و در بارهٔ شکفت زین یا کسی که از ابزارهای نیرومند چنک برخوردار است ، نگاه کنید بجلد نخست یسنا بیادداشت پارهٔ ۲۰ از یسنا ، هات ۳ بصفحهٔ ۱۳۶

۲- نگاه کنید بخرده اوستا ص ۸۶ بیادداشت پارهٔ ۱ سروش باز و بجلد نخست یسنا ص ۱۳۷ بیادداشت پارهٔ ۲۵ از یسنا ۳ .

کرده ۱

۲ (زوت و راسپی) سروش پاك خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستاییم .

(زوت) نخستین کسی که در میان آفریدگان مزدا ، در نزد برسم گسترده ، بستاید اهورا مزدا را ، بستاید امشاسپندان را ، بستاید نگهبان و آفریدگار را ، آنکه سراسر آفرینش را بساخت .:

۳ « آهه ربه مددده . دمدده » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو و پیروزی ، از برای یزدان پرستیش ، او را میستاییم ، باستایش بلند [و] بازور ، آن سروش پاك را و آشی نيك بزرگوار را و نریوسنك خوب بالا را ^۱ بشود سروش پیروزمند پاك ییاری ما آید .:

۴ سروش پاك را میستاییم . رد بزرگوار ، آن اهورا مزدا را میستاییم ، کسی که در پاکی برترین ، کسی که در پاکی سرآمد ترین [است] همه سرود های زرتشتی را میستاییم و سراسر کنش نيك کرده شده را میستاییم ، آنچه شده و آنچه خواهد شد .
« ینکه هاتام . . . » ^۲ .:

کرده ۲

۵ سروش پاك خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستاییم .:

۱- در باره اشئ **دلیج** Ashi فرشته گنج و خواسته و توانگری بجلد دوم یشتها ص ۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید و درباره نریوسنك (= نرسی) ، بیک ایزدی ، بجلد نخست یسنا ص ۱۹۸ بیادداشت شماره ۲ نگاه کنید . همچنین بجلد نخست یشتها ص ۵۱۸ و ۵۲۹ و بجلد دوم یشتها ص ۲۹۹ نگاه کنید .

۲- باره های ۳-۴ مانند باره های ۸-۹ سروش یشت هادخت است . نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۵۲۹-۵۳۱ .

۶ نخستین کسی که برسم بگسترده : سه شاخه و پنج شاخه و همت شاخه و نه شاخه ، تا بزانو و تا بمیان پا رسنده ، از برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی امشاسپندان .
 « آهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو^۱ .

کرده ۳

۷ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاک و رد پاکی را میستاییم .

۸ نخستین کسی که بسرود پنج گاتهای سپیتمان زرتشت پاک را : از افسمن [و] بند با گزارش ، با پاسخ^۲ از برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی امشاسپندان .

« آهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو^۱ .

کرده ۴

۹ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاک و رد پاکی را میستاییم .

۱۰ کسی که از برای مرد بینوا و از برای زن بینوا يك خانه استوار سازد ، پس از فرو رفتن خورشید^۳ کسی که به [دیو] خشم بسا يك زین ابزار کارساز زخم خونین زند ، آنچنان که توانایی نا توان را .

« آهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو^۱ .

۱- پاره‌های ۳- ۴ در اینجا تکرار میشود .

۲- افسمن = بیت ، بند ، گزارش ، پاسخ . در متن افسمن به (ددهد) .
 afsman و چسشتی با (ددهد) . vačastašti آفرینتی سه (ددهد) .
 âzajnti بیتی فرس (ددهد) . (ددهد) paiti-frasa آمده . نگاه کنید
 بیادداشت پاره ۱ از کرده ۱۴ و بسپرد .

۳- چون پاسبانی شب با سروش است ، این فرشته پس از فرو رفتن خورشید ، مردمان بینوا را در پناه خود گرفته نگهداری کند . ابوریحان بیرونی نیز در آثار الباقیه از سروش و وظایف او یاد میکند . (صفحه ۲۱۹)

گروه ۸

۱۹ سروش پاك خوب بالای پیروز مند گیتی افزای پاك ورد پاکی را میستاییم
کسی را که هوم . . . ۱ درمان بخش، شهریار زیبای زرین چشم (زرد دیدگان)
بر زبر بلند ترین سره کوه هرا بستود ۲ .

۲۰ کسی که خوشگو، در سخن پناه بخش، بهنگام گویا [و] از هرگونه
دانش آگاه و پیشوایی گفتار آسمانی (بهن دد) را دریافته، دارای
آن است ۳
« اهریه » از برای فروغ و فرش، از برای نیرو . . . ۴ .

گروه ۹

۲۱ سروش پاك خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاك ورد پاکی را میستاییم،
خانه صد ستون پیروزمندش بر زبر بلند ترین سره کوه هرا ساخته شده،
[خانه ای که] در اندرون بخود روشن و از بیرون بستارگان، آراسته
است .

۲۲ کسی که « اهورن وئیریه » زین ابزار پیروزمندش بکار رفته و یسنا هفت
هات و فشوشوما نثر پیروزمند و سراسر یسنو کرتی ۵

۱- بجای نقطه ها فراشی (سند ۶۶۳) د . ۲

۲- هر تیتی (سند ۶۶۳) = haraiti هرا (سند ۶۶۳) harā
کوه البرز.

۳- معنی این پاره تقریبی است .

۴- پاره های ۳-۴ در اینجا تکرار میشود .

۵- یعنی که این دعاها بجای ابزار های جنگ یا اسلحه سروش است . « اهورن

وئیریه » همان « ینا اهو وئیریه » میباشد . فشوشوما نثر نام هات ۵۸ میباشد .

در پاره ۳۳ از هات ۵۹ آمده که فشوشوما نثر پاره ای از هادخت نسا (بیستین نسا)

میباشد . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۳۱ و بجلد خرده اوستا ص ۱۵۸ - یسنو کرتی

سند ۶۶۳ (سند ۶۶۳) . (سند ۶۶۳) . yasnō kərətī نامی است که به « ینگه هاتام » داده

شده است .

« ااه ربه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو ... ::

کرده ۱۰

۲۳ سروش پاك خوب بالای بیروزمند کیتی افزای پاك ورد پاکی را میستاییم ، از نیرو و پیروزی و فرزاندگی و دانایی وی امشاسپندان بروی هفت کشور زمین آمدند ، کسی که از برای دین ، آموزگار دینی است ^۱ ::

۲۴ او مانند شهریار کامروا بسوی جهان خاکی فرا رود .

باین دین خستوشد (باورکرد = اعتراف کرد) اهورا مزدا ی پاك ، چنانك بهمین ، چنانك اردیبهشت ، چنانك شهریور ، چنانك سپندارمذ ، چنانك خرداد ، چنانك امرداد ، چنانك پرسش اهورایی ، چنانك کیش اهورایی ^۲ ::

۲۵ بشود ، اینك که تو در هر دو جهان ، ای سروش پاك خوب بالا ، در هر دو جهان ، بما پناه بخشی ، در این جهان خاکی و [جهان] مینوی : در برابر ناپاك زیانکار ، در برابر خشم ناپاك ، در برابر لشکریان ناپاکان که درفش خونین برافرازند ، در برابر تاخت و تازهای خشم که [دیو] خشم بدکنش با ویدئاتو دیو آفریده ، برانگیزاند ^۳ ::

۱- از برای ترجمه باره های ۱۰ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۳ از هات ۵۷ نگاه کنید

به گلدنر:

Geldner Religionsgeschichtliches Lesebuch , herausgegeben Von Bertholet I Tübingen 1926 S. 20-21

۲- در اینجا از هفت امشاسپندان یاد شده و از واژه های پرسش اهورایی و کیش اهورایی ، برسشهایی که از اهورا مزدا در باره دین شده و پاسخهایی که اهورا مزدا داده ، اراده شده است . نگاه کنید به :

Heiligen Schriften der Parsen Von Spiegel Band II ; Leipzig 1859 S.181 N-5

۳- ویدئاتو یا پاك سدصم د . Vidhātu . در فرگرد چهارم و نندیداد باره ۴۹ و فرگرد پنجم باره های ۸ و ۹ است و ویدئاتو سدصم پاك . یا پاك پاك صم د . Astō.vidhātu آمده نام دیومرک و نیستی است . نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۱۲ و ۴۷ و ۵۱۱ و جلد ۲ یشتها ص ۱۱۶ و ۱۳۷

۴۶ بشود اینک که تو ، ای سروش پاک خوب بالا ، بستورهای ما زور دهی [و]
 درستی بتهای [ما] که ما بد خواه را از دور دیدن توانیم ، دشمن را راندن
 توانیم ، هموارد بدخواه کینه ور را بیک زنش شکستن توانیم .
 « آهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . . ۱ . . . °

کرده ۱۱

۴۷ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاک و رد پاکی را هیستایم .
 او را چهار تکاور^۲ سفید ، روشن ، درخشان پاک هوشیار بی سایه ، در مینوی
 جایگاه^۳ میکشند ؛ سهای شاخین آنها زرکوب است . ۴ . . . °

۴۸ تند ترند از اسبها ، تند ترند از بادها ، تند ترند از باران ، تند ترند از میغ
 (ابر) ، تند ترند از مرغهای پران ، تند ترند از تیر خوب رها شده^۵ . . . °

۴۹ [تکاورانی] که همه کسانی که آنها از بی تازند ، توانند رسیدن ، [بخود]
 آنها از بی نتوان رسیدن . آن [تکاورانی] که سروش نیک پاک را
 میکشند ، با دوزین ابزار فرا رسند^۶ اگر کسی در خاور هند باشد او را
 گرفتار کند (بگیرد) ، اگر در باختر باشد او را براندازد (بزند) .
 « آهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . . ۱ . . . °

۱- پاره های ۳ - ۴ در اینجا تکرار میشود .

۲- بجای تکاور ائورونت aurvant آمده است .

۳- جایگاه مینوی یا فضای مینوی mainivasañh .

۴- واژه ای که به «شاخین» گردانیده شده در متن سروین srû .

srvaêna آمده ، صفت است از واژه سرو srû . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۶۲ .

۵- مقصود این است : تکاورانی که گردونه ایزد سروش را میکشند در تک و دو
 تند و تیز ترند از اسبهای جهانی و چست و چالاک ترند از باد و باران و ابر و مرغ و تیر
 ۶- دانسته نشد که از دوزین ابزار یا ساز جنک و سلاح مقصود چیست ؟ خاور
 و باختر = مشرق و مغرب . نگاه کنید بهرمزد نامه ص ۳۹۶ .

کرده ۱۲

۴۰ سروش پاك خوب بالای پیروز مند کیتی افزای پاك و رد پاکی را میستایم ، آن بزرگوار را که کمر بند بمیان بسته از برای آفرینش مزدا نشسته است^۱ .

۴۱ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور خونیرس باهی (درخشان) بدر آید ، زین ابزاری برنده ، تیز ، خوب زنش در دست گرفته از برای سر [کوبی] دیوها^۲ .

۴۲ از برای زدن اهریمن ناپاك ، از برای زدن [دیو] خشم خونین زین ابزار^۳ از برای زدن دیوهای مازندران ، از برای زدن همه دیوها .
« اِه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو . . .^۴ .

کرده ۱۳

۴۳ سروش پاك خوب بالای پیروز مند کیتی افزای پاك و رد پاکی را میستایم ، اینجا و در جای دیگر و در همه جای روی زمین ما میستایم ، سراسر پیروزی پاك پیروزگر دلیر تن فرمان^۵ ، یل جنگاور توانا ، بازوان رزم آزما را که دیوها سر بکوبد ، آن پاك پیروزگر ، در پیروزی پیروز مند را و آن برتری پیروز مند سروش پاك و ایزد ارشستی را^۶ .

- ۱- یعنی سروش از برای خدمت با فریدگان نیک مزدا کمر بسته ، آماده است .
- ۲- خونیرس کشور میانکی است در میان هفت کشور ، ایرانشهر در آن است . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۵۸ و جلد ۱ یشتها ص ۴۳۳ . بجای واژه زین ابزار = سازجنگ در متن سنئی نیش دد (ددان) دد . snaithis آمده .
- ۳- بجای خونین زین ابزار خرویم در توش یو « ۶-۶ » و دد (ددان) .
- ۴- xrvim.draos آمده . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۳۶ بیادداشت شماره ۴
- ۵- پاره های ۳ - ۴ در اینجا تکرار میشود .
- ۵- از برای صفت تن فرمان نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۳۶ بیادداشت شماره ۳
- ۶- در باره ارشستی دد (ددان) که همان ارششت دد (ددان) است .
Arštāt میباشد و در فارسی ارشثاد و اشثاد شده ، یکی از ایزدان یا فرشتگان

۳۴ همه خان و مانی که بنگاهداری سروش [درآمده] است ما میستاییم ،
 آن خان و مانی را که سروش گرامی را ، گرامی داشته و خوب پذیرفته ،
 و همچنین مرد بسیار نیک اندیش ، بسیار نیک گفتار ، بسیار نیک کردار را
 [ما میستاییم]^۱

« ایه ربه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو ...^۲ .:

مزدیسناست . نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۲۰۱-۲۰۳ .
 پاره ۳۳ از هات ۵۷ (جز چند جمله آغاز آن) مانند پاره ۱۹ سروش یشت
 هادخت است .

۱- مانند پاره ۲۰ سروش هادخت است .
 ۲- پاره های ۳- ۴ در اینجا تکرار میشود .

یسنای هات ۵۸

هات پنجاه و هشتم از بخشهای بسیار دشوار اوستاست. دسر معنی بسیاری از جمله های آن، گزارندگان اروپایی اوستا با همدیگر سازش ندارند. چون در این هات از پاره ۴ به پس از آن، از چار پایان خانگی و پرورش کله و رمه سخن رفته، آنرا فشوشو مائثر (Fshūshō mathra) خوانده اند یعنی «گفتار در چارپایان سودمند خانگی». در پاره ۲۲ از هات ۵۷ که یاد کردیم، از فشوشو مائثر نام برده شده و در پاره ۲۳ از هات ۵۹ که یاد خواهیم کرد، فشوشو مائثر، یعنی هات ۵۸، جزء هادخت که بیستمین نسک اوستای روزگارساسانیان بوده، بشمار رفته است. نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۵۸ و بجلد ۱ یشتها ص ۳۱.



۱ این را، زین ابزار، این را، پیروزی، دانیم: این نماز نیک بنیاد به اشیا پیوسته [و] به آرمیتی پیوسته را، نمازی که بنیادش، اندیش نیک و گفتار نیک و کراننیک [است] ۱.

۴ باشد که این نمازها را از ستیزگی دیوان و مردمان پناه بخشد. باین نماز بسیاریم، دارایی و هستی خود را از برای پناه دادن و پرستاری کردن و

۱- واژه ای که در سر پاره ۱ به زین ابزار (سلاح، سازجنگ) گردانیده شده از روی ترجمه بارتولومه میباشد:

Altiran. Wörterb. sp. 1577 ; Commentar über Das Avesta von Spiegel, Band II S. 438

واژه نامبرده در متن سوئیدیش سویدیسیدوم . soidhiš آمده است. بنا بمعنی سنتی که باین واژه در گزارش پهلوی (زند) داده شده، خاور شناسان اوستا دان همان را پیروی کرده بمعنی سود گرفته اند.

پاسبانی کردن و نگاهداشتن^۱ .

۳ ای اهورامزدا ، ما در نماز [تو] شادمانیم ، ما خواستاریم که نماز گزار باشیم ، ما آماده ایم از برای ستاییدن . بنماز سپاریم دارایی و هستی خود را ، از برای پناه دادن و پرستاری کردن و پاسبانی کردن و نگاهداشتن .
• نماز ، آن نمازی که از برای مانند شما کسانی است ، چگونه [باید باشد] ؟^۲ .

۴ شبان پیرو راستی ، پیروزمند است . بهترین شبان را بزرگ میداریم . اوست پدر جانداران و اشا (آیین ایزدی) و هر آنچه از آفرینش اشاست ، چه مرد و چه زن . بدزستی نیک کنش است او ، این بزرگ و نیک و زیبا را یاد کرده ، بزرگ همیداریم .

آن کس که چاربایان پرورد ، با راستی و فراوانی و رادی و دهش و مهربانی با دستیاری آذر اهورامزدا سرپرست و نگاهدار ماست .

۱- واژه هایی که به پرستاری کردن و پاسبانی کردن گردانیدیم در متن نیشکرتهیه { دنددنی مدد } صدددنی و nišanharətayaē و هرثرائی صدددنی و harəthrāi آمده و هر دو در گزارش پهلوی به « سرداری » گردانیده شده است . این دو واژه هر دو (infinitif) از ریشه هر صدددنی- har که بمعنی نگاهداشتن است میباشد . هرتر صدددنی و harətar یعنی نگاهدار ، از همین واژه است ، هر دار که نام یکی از نیاکان زرتشت است و در بندهش و مروج الذهب مسعودی یاد گردیده ، نگاه کنید به :

Zoroaster The Prophet of Ancient Iran by Jackson, New york 1901 p. 19

در باره ۱۵ از هات ۵۷ . بواژه هرتر و اثیویاخستر مددکلدددنی و صدددنی .
= نگاهدار ، نگاهبان برخورداریم . نگاه کنید به :

Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste, Paris 1935 p. 44 et 45 et 54

۲- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۴۴ بند ۱ میباشد .

۵ آنچه‌ان که ما را بیافریدید ، ای امشاسپندان ، آنچه‌ان ما را در پناه خود
گیرید .

پناه دهید ما را ای نیکان ، پناه دهید ما را ای نیکان^۱ ، پناه ما باشید ای
امشاسپندان ، ای شهریاران نیکِ خوب‌کنش .

« من جز از شما دیگری را نشناسم ، پس تو ای راستی (اشا) بما پناه
بخش^۲ .»

۶ اندیشه ، گفتار ، کردار ، چارپایان ، مردمان را از آن سپند مینو (خرد
پاک ایزدی) دانیم .

[از اوست] که چارپایان رسا ، زندگی درست ، چارپایان درست ، مردان
درست داریم .

تندرستی و رسایی و برخورداری ما از پاکی [از اوست]
بکند که ما در آفرینش دادار اهورا مزدا ، آن فروغ آفریدگار را توانیم
دیدن .»

۷ نماز بتو ای آذر اهورا مزدا . در هنگام بزرگترین آزمایش ایزدی ، بسوی ما
آی ، آن بخشایش بزرگ ، آن شادمانی بزرگ خرداد و امرداد را بما
بخش^۳ .»

۸ سراسر ستوت یسنیه را با برترین بند های آن میستاییم^۴

۱- نیکان دوم بهیئت تأنیث آمده ، ناگزیر از برای امشاسپندانی که ماده دانسته
شده چون سپندارمند و خرداد و امرداد . نگاه کنید بیادداشت پاره ۳ از هات ۳۹
(هفت هات) .

۲- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۳۴ بند ۷ میباشد .

۳- شاید در این پاره از دو امشاسپند : خرداد و امرداد ، معانی لفظی آنان که
درستی و رسایی = بمرگی و جاودانی است ، اراده شده باشد .

۴- از برای ستوت یسنیه به هات ۵۵ نگاه کنید .

زیبا ترین پیکر را در میان پیکرها از آن تو دانیم ، ای مزدا اهورا : این
روشنی ، آن بلند ترین روشنی [جهان] زبرین را که خورشید نامیده
میشود .^۱ ::

۹ ستوت یسنیه را میستاییم « که نخستین آیین (داد) جهان است »^۲ ::

۱- درباره ۸ جمله‌های : زیباترین پیکر . . . از باره ششم از هات ۳۶ (هفت
هات) برداشته شده است .
۲- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۳۳ بند ۱ میباشد .

یسنا، هات ۵۹

بسیاری از پاره های این هات ، با پاره های هاتهای دیگر یسنا ، یکی است ،
اینچنین : پاره های ۱-۱۷ = پاره های ۱-۱۷ هات ۱۷ ؛ پاره های ۱۸-۲۷ = پاره های
۱-۱۰ هات ۲۶ ؛ پاره ۲۹ = پاره ۱۹ هات ۱۷ .

چون در نخستین جلد یسنا ، گزارش این هاتها (فصلها) آمده ، در اینجا
فقط آغاز و ترتیب پاره ها را نشان میدهیم . از برای تکمیل کردن آنها به نخستین
جلد یسنا نگاه کنید .



۱۷-۱ اهورامزداى پاك [و] ردِ پاکی را میستاییم ؛ امشاسپندان ... ۱ .

۱۸-۲۷ فروهرهای (فرود های) نیک توانای پاك پاکدینان را [زوت]
میستاییم ... ۲ .

۲۸ بهرام اهورا آفریده را میستاییم ؛ سوشیانت پیروزگرا میستاییم .
[زوت و راسپی] این برسم از روی راستی گسترده شده را با زور
[و] با کستی (برسم) میستاییم ، روان خود را میستاییم ؛ فروهر خود
را میستاییم .

۲۹ همه ایزدان پاك را میستاییم ؛ همه ردان پاکی را میستاییم ؛ هنگام
ردی (سروری) هاونی ، هنگام ردی ساونکهی و ویسیه ، هنگام ردی

۱- پاره های ۱-۱۷ = پاره های ۱-۱۷ از هات ۱۷ . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص
۱۹۶-۱۹۹ .

۲- پاره های ۱۸-۲۷ = ۱-۱۰ از هات ۲۶ . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص
۲۲۷ - ۲۲۹ .

همه ردان بزرک

« ینکه هاتام . . . ۱ » .°

۴۰ (راسپی) خوب [و] آنچه بهتر از خوب است از آن توباد ، از برای خودت [و] از برای زوت ؛ بشود بتو ارزانی گردد آن مزدی که بیک زوت ارزانی گردیده است ، [بآن زوت] در اندیشه نیک سرآمد ، در گفتار نیک سرآمد ، در کردار نیک سرآمد^۲ .°

۴۱ (زوت) بشود بسوی شما آید آنچه بهتر از به است ؛ هبادا بسوی شما آید آنچه بتر از بد است ؛ هبادا بسوی من آید آنچه از بد بتر است .°

۴۲ (زوت و راسپی) « ینا اهو وئیریو . . . » (ده بار)
« اشم وهو . . . » (ده بار)^۳ .°

۴۳ اھون وئیریه را میستاییم ؛ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را میستاییم ؛ فشوشو مانثر از هادخت نسک را میستاییم ؛ سراسر پاره ستوت یسنیه را میستاییم^۴ ستوت یسنیه را میستاییم که نخستین آیین جهان [است]^۵

۱- نگاه کنید بانجام پاره دهم از هات ۳۵ و به پاره نوزدهم از هات ۱۷ در جلد ۱ یسنا ص ۱۹۹ .

۲- از زوت که در اوستا زئوتر کیسرتا صمدا zaotar آمده و نامی است که به بزرگترین پیشوای دینی مزدیسنا داده اند ، چندین بار در گزارش اوستا ، سخن داشتیم ، همچنین از راسپی و پیشوایان دیگر . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۰۳ و ۱۳۹ و ۶۶۹ و بجلد خرده اوستا ص ۱۶

۳- درباره « ینا اهو وئیریو . . . » و « اشم وهو . . . » که هر کدام ده بار در اینجا خوانده میشود ، بیادداشت پاره ۷ از هات ۴۲ نگاه کنید .

۴- « اھون وئیریه » همان « ینا اهو وئیریه » میباشد .

از برای « فشوشو مانثر » و « ستوت یسنیه » بیادداشت پاره ۲۲ از هات ۵۷ و بخود هات ۵۸ و بجلد ۱ یسنا ص ۳۰-۳۱ نگاه کنید .

۵- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۳۳ بند ۱ میباشد .

« ینکه هاتام ... »

« ینا اهو وئیریو ... » (دو بار) ::

۳۴ (زوت) « ینا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .

(راسپی) « ینا اهو وئیریو » که او زوت بمن بگوید .

(زوت) « انا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید ^۱ ::

یسنا، هات ۶۰ ❖

هات شصتم، دَهَم آفریتی ویدم ۶۰ مد . سد ۱۰ ی ص د . dahma-âfriti خوانده شده است .

در نخستین پاره از هات ۶۱ چنین نامیده شده : دَهَم ونکوهی آفریتی ویدم ۶۰ مد . واند ۳ د م د . سد ۱۰ ی ص د dahma. vanuhi. âfriti

هات شصتم را پارسیان « تندرستی » هم نامیده اند ، از اینرو که در این هات بخاندان بهدین و پارسا درود فرستاده شده و خوشی درخواست شده است .
پاره‌های ۲-۷ از آفرینگان دَهَمان ، از همین هات است . نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۲۳۱ .



۱ (زوت وراسپی) باشد ، آن کس به بهتر از به برخوردار گردد ، آن کس که به راه سودمند راستی بنمود ، در این زندگی جهانی چنانک [در زندگی] مینوی ، بآن جهان پاکی که بارگاه اهورامزداست - آن پارسایی که مانند تو دانا و پاک است ، ای مزدا ۱ :

۲ باشد ، باین خان و مان برسد ، خشنودی ، پاکدینی و درود و دهش و

❖ از برای گزارش هات ۶۰ نگاه کنید به :

Studien Zum Avesta von karl Geldner , Strassburg 1882 S. 137-138 ; Selections from Avesta and Old Persian, Part I by Taraporewala Calcutta 1922 p. 106 - 122.

۱- نخستین پاره این هات ، از گاتها ، یسنا ۴۳ بند ۳ برداشته شده است . در این پاره از آن کس که راهنمای راه راست است و در دانایی و پاکی چون اهورا مزداست ، خود زرتشت اراده شده است .

- پذیرش^۱ ، باشد که اینک باین جایگاه فرارسد ، راستی و توانایی و سود و فرو خوشی و پیشوایی دیر پایای این دین اهورایی زرتشت ☉
- ۳ مباد ، اینک از این جایگاه کله و رمه گسسته شود (از کله و رمه تهی ماند) ، راستی نکسلد ، نیروی مرد پاك نکسلد ، کیش اهورایی نکسلد ☉
- ۴ باشد ، باین جا (خان و مان) رسند ، فرورهای پارسای نیک پاکان ، بهمراهی درمان اشئی [که] بپهنای زمین و درازای رودها و بلندی خورشید [است]^۲ تا اینکه بآن [جا] بهتری فرارسد و در برابر بدخواه پایداری توان کردن تا اینکه فروغ و فر برافزاید ☉
- ۵ باشد ، در این خان و مان ، شنوایی بناشنوایی (نا فرمانبری) چیره شود ، آشتی بنا سازگاری ، رادی بنارادی ، فروتنی به برتنی (خود پسندی) ، گفتار راست گفته شده ، بگفتار نادرست گفته شده ، راستی بدروغ [چیره گردد] ☉
- ۶ آنچه آنچنان که در اینجا ، امشاسپندان ، شنوایی ، پاکدینی ، ستایشها و نیایشهای نیک ، توانند دریافت [و] دهش خوب و دهش آرزو شده و دهش دوستانه تا هنگام پاداش جاودانی^۳ ☉

۱- پاره های ۲ - ۷ از این هات با پاره های ۲ - ۷ از آفرینگان دهمان یکی است . نگاه کنید بفرده اوستا ص ۲۳۱ - ۲۳۲ ، گزارش نگارنده .

۲- اشئی ، فرشته گنج و توانگری است ، خوشی و آسایش خاندان از اوست ، چاره و درمانی که از او آید ، بپهنای زمین و درازای رود و بلندی خورشید است ، یعنی که سود و بهره و بخشایش ایزد خواسته و توانگری بسیار بزرگ و رسا و فراوان است . بیادداشت پاره ۳ از هات ۵۷ نیز نگاه کنید .

۳- یعنی تا روز پسین در آن هنگامی که نیکوکاران پاداش یابند .

۷ مباد که هرگز این خانه تهی گردد از خوشی فره ، نه از خوشی هستی (زندگی) ، نه از خوشی فرزندان برازنده ، با همراهی دیر پایای آنکه بخوشی رهنمون گردد و با اشئ نیک^۱ .:

۸ (زوت) باشد ، بکام و بخواست [خود] تو ای اهورا مزدا بآفریدگان خود شهریاری کنی، بخواست خود بآبها ، بخواست خود بگیاهها ، بخواست خود بهمهٔ بهان راستی نژاد. براست، شهریاری (توانایی) دهید [و] بدروغ، ناتوانی^۲ .:

۹ کامروا باد راست ، ناکام باد دروغ ، سپری شده ، برانداخته ، زدوده [باد] از آفرینش سپند مینو ، برده [و] ناکام [باد دروغ] .:

۱۰ برانگیزانم من زرتشت ، اینک سران خان ومانها ودهها و شهرها و کشورها را تا بروش دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند .:

۱۱ تا اینکه منش (نهاد) ما شاد شود [و] روان ما کامیاب [و] تن [ما] خرسند باشد که به بهشت رسیم ، همچنان پس از آشکار شدن [کردارها] بیارگاه اهورایی [کراییم] ، ای مزدا^۳ .:

۱۴ ای راستی (اشا) بهتر ، ای راستی زیبا تر ، بشود بدیدار تو رسیم ، بشود

۱- آن کس که بخوشی و آسایش و گشایش راهنمایی کند ، خود اشئ ، ایزد توانگری است .

۲- باره های ۸ - ۱۰ = باره های ۵-۷ از هات ۸ = باره های ۱۲-۱۴ از هات ۱۱ = باره های ۵-۷ از هات ۵۲ = باره های ۱۶-۱۸ از هات ۶۸ = باره های ۲۶-۲۸ از هات ۷۱ .

نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۵۷ بیادداشت شماره ۲ .

۳- اشاره است بروز بسین ، روزی که کردار نیک و بد جهانی مردمان ، آشکار گردد .

بتو نزدیک کردیم ، بشود هماره با تو درآمیژیم .
 « اشم و هو . . . » (سه بار) .

۱۳ « ینا اهو . . . » (چهاربار)

« اشم و هو . . . » (سه بار)

اهون وئیره را میستاییم ؛ اددیبهشت زیباترین امشاسپند را میستاییم .
 « ینکبه هاتام . . . » .

یسنّا ، هات ۶۱

درهات شصت و یکم از تأثیر « یثا آهو » و « آیشم و هو » و « ینکبه هاتام » و « دهم آفریتی » (یسنّا ۶۰) سخن رفته که چگونه با این سرودها در برابر ستیزه و آزار اهریمن و نا پاکان و بلیدان دیگر ، پایداری توان کردن .



۱ (زوت) « آهون وئیریه » را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان^۱ ؛ و اش و هیشث (اردیبهشت) را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان ؛ و « ینکبه هاتام » خوب ستاییده شده را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان ؛ و « آفرینگان دهمان » نیک مردان پارسای پاک را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان :^۲ .

۴ از برای بر انداختن و راندن اهریمن ، با آفرینش بد آفریده پُر مرکش (پرگزندش) ؛ و از برای بر انداختن و راندن مردان کخوارِذ و زنان کخوارِئیدی ، و از برای بر انداختن مرد کخوارِذ و زن کخوارِئیدی ؛^۳

۱- بجای همیخوانیم در متن fraēšyāmahī آمده و در گزارش پهلوی به « فرماییم » گردانیده شده است . این واژه از فر (آهسته) و ایشم (آهسته) .
 = fra + aeš (بار تولومه ستون ۳۱) .
 از جمله « اندرمیان زمین و اندرمیان آسمان » همه جای جهان زیرین و زبرین اراده شده ، چه در همه جا ، از پایین و بالا پر است از تأثیر این سرودها و فرشتگان نماینده آنها .

۲- آهون وئیریه = یثا آهو وئیریه ؛ اش و هیشث = ایشم و هو ؛ آفرینگان دهمان = دهم آفریتی (هات ۶۰ از یسنّا) .

۳- کخوارِذ و دهم سدا { ۳۵ } کxvarədhā ماده آن کخوارِئیدی و دهم سدا { ۳۵ } . کxvarəidhī همین یکبار در اوستا آمده و کخوارِئینیه و دهم سدا { ۳۵ } و دهم سدا { ۳۵ } . کxvarədhainya صفتی که از آن ساخته شده ،

۳ و از برای برانداختن مردان کید و زنان کیئیدی^۱ از برای برانداختن و راندن مرد کید و زن کیئیدی ، از برای برانداختن و راندن دزد و راهزن ، از برای برانداختن و راندن زندیق و جادوگر^۲ و از برای برانداختن و راندن پیمانشکن و پیمان شناس .:

۴ از برای برانداختن و راندن کشندگان مرد پاك و دشمنان مرد پاك ؛ از برای برانداختن و راندن آشموغ^۳ و فرمانگزاران پاك پر آسیب ، از برای

در پاره های ۹ و ۱۲ و ۱۶ اردیبهشت یشت بکار رفته و از کخوارذ زن بدکاری اراده شده است . در گزارش پهلوی اوستا به فره کاستار گردانیده شده ، یعنی کسی که فره بکاهد . شاید کخوارذ نام قبیله ای بوده که بگردار های زشت و پست شناخته شده بود . نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۱۴۵ و به :

Altiran. Wörterb. Von Bartholomae Sp. 462

۱- کید و مدد مدد kayadha ماده آن کیئیدی و مدد مدد و مدد مدد .
kayeidhī ، بیادداشت پاره ۱۵ از هات ۵۷ نگاه کنید .

۲- واژه ای که به زندیق گردانیدیم در متن زند کید سوسد . Zanda آمده ، در وندیداد فرگرد ۱۸ پاره ۵۵ نیز بآن برمیخوریم و در آنجا هم زند با جادوگر (یا تومنت ۳۵ مدد مدد) yātumant سروکاری دارد . در نامه پازند ، مینو خرد فصل ۳۰ از مینو خرد پرسیده شده : گناهان گران کدامند ؟ در پاسخ ، سی گناه بر شمرده شده ، در میان این گناهان بزرگ و سنگین در پاره های ۱۶ - ۱۷ آمده : « و سیزدهم که زندیکی zandiki کند و چهاردهم جادویی کند » . زندیکی یا زندیقی گمراهی و بیدینی است . زند Zanda در پهلوی زندیک کم و دو zandik بکسی گفته میشد که بدین مزدیسنا نباشد یا از آن آیین برگشته باشد . ایرانیان در روزگار ساسانیان مانی و پیروان او را زندیک خوانده اند . مانی که در آغاز پادشاهی شاپور نخست (۲۴۲ - ۲۷۲ میلادی) برخاست نزد ایرانیان زرتشتی ، گمراه و از دین برگشته دانسته شده است .

زندیق باید معرب از زندیک بهمین معنی باشد نه از زند بمعنی تفسیر آنچنانکه مسعودی در مروج الذهب (چاپ مصر ج ۲ ص ۱۵۵) و گروهی از دانشمندان نوشته اند .

۳- در پاره آشموغ = گمراه کننده نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۷۳ .

برانداختن و راندن هر آن دروند^۱ نادرست اندیش، نادرست گفتار، نادرست کردار، ای سپیتمان زرتشت ☉.

۵ « چگونه دروغ را از خود توانیم راند^۲ ؟^۲ مانند سوشیانتها ما دروغ را از خود خواهیم راند^۳ »

چگونه آن را راندن - آنچه آن که توانایی ناتوانی را در همه هفت کشور، بر افکند (بزند) از برای برانداختن و راندن سراسر هستی دروند ، [اهورا را] سرود گویان ، آنکه نیکخواه آفریدگان است ، ای اشا^۴ ☉.

۱- دروند = دروغون یا پیرو کیش دروغین . نگاه کنید بخرده اوستا ص ۷۳.

۲- این جمله از گاتها یسنا ۴۴ بند ۱۳ برداشته شده است .

۳- در اینجا سوشیانت به معنی مطلق راهنمای دین و پیشواست .

۴- باره های ۱ - ۵ از هات ۶۱ = باره های ۱ - ۵ از هات ۷۲ .

یسنا، هات ۶۲ *

هات شصت و دوم در نیایش آذر است . پاره های ۷ - ۱۶ آتش نیایش از پاره های ۱-۱۰ همین هات است .^۱



۱ (زوت وراسپی) « یثاهو وئیریو... » (دوبار) .
ستایش و نیایش ، پیشکش خوب و پیشکش آرزوشده و پیشکشی که از روی دوستی است ، آرزومندم از برای تو ای پور اهوراهزدا ، تویی برازنده ستایش [و] برازنده نیایش . باشد که تو بستایش برازنده [و] بنیایش برازنده شوی درین خان و مان . خوشا بآن مردی که ترا از روی راستی بستاید ، هیزم در دست ، برسم در دست ، شیر در دست ، هاون در دست^۲ .

۲ آن هیزم که شاید ، ترا باد ؛ آن بوی خوش (بخور) که شاید ، ترا بساد ؛

* از برای گزارش پاره های ۱ - ۱۰ از هات ۶۲ نگاه کنید به :

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla , New York 1908 p. 155 - 181 ; Avesta Reader by Reichelt p. 173 ; Die Zoroastrische Religion Von K. Geldner , im Religionsgeschichtliches Lesebuch , herausgegeben Von Bertholet S. 28 .

۱- چون پاره های ۱ - ۱۰ از هات ۶۲ درست همان پاره های ۷ - ۱۶ آتش نیایش است و گزارش آتش بهرام نیایش در جلد خرده اوستا ، گذشت . بیادداشتهای آن در ص ۱۳۳ - ۱۳۶ نگاه کنید .

۲- لوازم مراسم دینی در اینجا با هم یاد شده : هیزم از برای افروختن آتشدان ، شاخه های برسم از برای بدست گرفتن در هنگام برستش ، شیر از برای آمیختن بافشرده هوم و هاون از برای کوبیدن هوم . درباره هریک از این ابزارها و لوازم ، بفهرست واژه ها در جلد های دیگر تفسیر اوستای نگارنده نگاه کنید .

آن خورش که شاید ، ترا باد ؛ آن اندوخته که شاید ، ترا باد ^۱ ؛ بُرنایی
بنگهبانی تو کماشته باد ؛ [دین] آگاهی بنگهبانی تو کماشته باد ، ای آذر
پور اهورامزدا ۰۰

۴ تا اینکه درین خان ومان سوزان ^۲ بوی ، تا که هماره درین خان ومان سوزان
^۳ بوی ، تا که درین خان و مان روشن ^۴ بوی ، در روزگارانی دیرپایا ، تا
رستاخیز توانا ، همچنان در هنگامه رستاخیز توانا و نیک ۰۰

۴ بده بمن ، ای آذر پور اهورامزدا ، بزودی گشایش ، بزودی پناه ، بزودی زندگی
پر گشایش (آسانی) ، پر پناه ، پر زندگی ، دانایی ، پاکی ، زبان شیوا ،
روان هوشیار ، پس آنگاه خرد بزرگِ فراگیرنده نابود نشدنی ۰۰

۵ پس آنگاه دلیری مردانه ، همیشه بسربا ایستاده ، بیخواب ، در آرامگاه [نیز]
بیدار ، فرزندان رسا و کاردان ، آیین گستر ، کشور [و] انجمن آرا ، باهم
بالنده ، نیک اندیش ، از تنگنارهاننده ، خوب هوش که از برای من افزایش
دهند خان ومان را ، دیه را ، شهر را ، کشور را و نام و آوازه کشور را ۰۰

۶ بده بمن ، ای آذر پور اهورامزدا ، آنچه را که کامروا سازد ، اکنون و از
برای همیشه بهشت پاکان ، روشنایی و همه گونه آسانی تا اینکه من بمزد
نیک و نام نیک رسم و زیست خوش از برای ردان ۰۰

۷ بیهه آواز دهد آذر اهورامزدا : بآن کسانی که او از برای آنان میبزد شام
و سوز (چاشت بامداد) ، از همگان خواستار است پیشکش خوب ، پیشکش
آرزو شده (دلخواه) و پیشکشی که از روی دوستی است ، ای سپیتمان ۰۰

۱- اندوخته یا ذخیره هیزم در انبار برای برافروختن آتش ، مراد است .

۸ آذر مینگرد بدستهای همه روندگان : چه میآورد دوستی از برای دوستی ،
آن فرازرونده از برای آن آرامش برگزیده .◦

۹ و اگر او (از راه رسنده) از روی راستی پیشکش هیزم آورد ، از روی
راستی برسم گسترده با گیاه هذائشیتا ، پس درخواست کند از برای او آذر
مزدا اهورا [آن آذر] خشنود و نیاززده ، کاهیبایی .◦

۱۰ باشد که رمه ای از چارپایان از آن تو شود و گروهی از مردان ، باشد که
منشی ورزیده از آن تو شود و یک زندگی ورزیده ، باشد با زندگی شاد
بسر بری شبهایی که زیست خواهی کردن . این است آفرین (درود) آذر
از برای کسی که از برای او آورد هیزم خشک روشنی نگرسته ، از روی
راستی پاک شده .◦

۱۱ « اشم وهو ... » (سه بار)
به فراز رفتن و واپس کشیدن آبهای نیک روی آوریم و پذیرفتن آنها را ؟ .◦

۱۴ « فرورانه » من خستو شدم (اقرار دارم) که مزدا پرست زرتشتی ، دشمن
دیوها [و] اهورایی کیشم به هاونی پاک [و] رد پاکی ستایش و نیایش و
خشنودی و آفرین ، به ساونگهی و به و یسیه پاک [و] رد پاکی ستایش و
نیایش و خشنودی و آفرین ؛ به ردان روز و گاهها و ماه و کهنبارها و سال ،
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین .◦

۱- ازواژه امیبی جرتیچه aibiġarətimča که به پذیرفتن گردانیده شده، و در گزارش
پهلوی (زند) گردانیده شده به «پرگیریشنی» شاید مقصود این باشد: آب فرشته آسا
ندوراتی را که بدو تقدیم میشود ، میببرد . این جمله در پاره ۶ از هات ۷۰ و در
پاره ۶ از هات ۷۱ نیز آمده ، مقصود آنچنان که باید روشن نیست .

- ۱۳ (زوت) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .
 (راسپی) « یثا اهو وئیریو » که او ، زوت بمن بگوید .
 (زوت) « انا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید^۱ .

۱- بیاره های ۱۲ - ۱۳ از هات ۶۲ ، در پاره های ۲۴ - ۲۵ از هات ۳
 برخوردیم . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۳۷ .

یسنا ، هات ۶۳

در جلد ۱ یسنا در صفحه ۳۲ گفتیم که فصلهای ۶۳ - ۶۹ یسنا را آب زور نامیده اند.

۱ (زوت وراسپی) کسی که از برای من ، از روی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد مزدا اهورا ، اینان را که بوده وهستند بنام خودشان میستایم و با درود [بآنان] نزدیک میشوم^۱
• کشورنیک برگزیده شده ، بهره شایان تر^۲ .:

۲ باشد ، شنوایی در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک و فرورهای پارسایان که ستوده روانهای ما هستند ، در آغاز همچنان که در انجام ، ایدون بشود که شنوایی در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک و فرورهای پارسایان که ستوده روانهای ما هستند^۳ .:

۳ اهورامزدای پاك [و] ردباکی رامیستاییم؛ اهشاسپندان ، شهریاران نیکِ خوب

۱- پاره ۱ از هات ۶۳ ، از گاتها ، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده است . نگاه کنید بیادداشت پاره ۱ از هات ۶۹ .

۲- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۵۱ بند ۱ میباشد - کشوریباخشر (شهر) برگزیده شده و آرزو گردیده ، پاداش برازنده و شایان دین راستین است ، پاداشی که بروز پسین بنیکوکاران بخشیده خواهد شد ، در اینجا بهشت مراد است .

پاره ۱ از هات ۶۳ در پاره ۲ از هات ۱۵ و در پاره ۱۶ از هات ۶۵ و در پاره ۳ از هات ۶۹ نیز دیده میشود - نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ، بیادداشت ص ۱۹۲
۳- پاره ۳ از هات ۶۳ = پاره ۲ از هات ۵۶ .

کنش را میستاییم، آبها را میستاییم؛ روانها و فرورهای پارسایان را میستاییم .
« ینکبه ها تام ... »
« ینا اهو وئیریو . . . » (چهار بار) ∴

یسنا، هات ۶۴

سراسر هات شصت و چهارم از گاتها برداشته شده است : پاره ۱، فرد شعری است از گاتها، یسنا ۴۶ بند ۳ ؛ پاره های ۲-۷ از گاتها ، یسنا ۵۰ بند های ۶-۱۱ میباشد^۱



- ۱ (زوت) چون آنان فرا رسند ، جهان براستی گراید ،^۲
- ۲ پیغمبر نماز گزار آواز برداشته ، ای مزدا ، آن دوست راستی ، زرتشت ، بکند دادارِ خرد ، بمیانجی منش نیک ، آیین خویش بیاموزاند تا اینکه زبانم را راه [راست] بُود .^۳
- ۳ ایدون از برای شما با انکیزش نیایش تان ، چست تر تکاوران پهنانورد و چیر برانگیزم ، ای مزدا ، ای اردیبهشت ، ای بهمن ، با آنها فراز آید ، بکند که از برای یاری من باشید .^۴
- ۴ با سرود های شناخته شده که از کوشش [من است] بشما روی کنم ، ای مزدا ، با دستهای بلند شده ، و بشما ای اردیبهشت ، با نماز پارسایان ، و بشما

۱- یسنا ۵۰ که از سرود های گاتهاست ، بسیاری از اوستا شناسان اروپایی بزبان های خود گردانیده اند و در گزارش خود از آنها یاد کردیم . از اینان گذشته ، گلدنر Geldner نیز در کتاب تاریخ ادیان باهتمام برتوله Bertholet آن را بزبان آلمانی در آورده است :

Religionsgeschichtliches Lesebuch (I Die Zoroastrische Religion Das Avesta -) Tübingen 1926 S.14-15

۲- جزء نخست آن فرد شعر گاتها ، یسنا ۴۶ بند ۳ این است :
کی ای مزدا ، بامداد روز فراز آید ، جهان دین راستین (اشا) فرا گیرد ؛

با آنچه از هنر منش نیک است .:

۵ با این پرستش ستایش کنان بسوی شما آیم ، ای مزدا ، ای اردیبهشت ، با کردار های منش نیک ، آنگاه که بدله خواه ، بیاداش خود دست یافتم ، پس از آن کوشا [شوم] تا نیک اندیش [نیز] از آن برگیرد .:

۶ و آن کردار هایی که من خواهم ورزید و آن [کردار های] پیش ، و آنچه ، ای منش نیک ، بچشم ارزش دارد [چون] روشنایی خورشید [و] سبیده بامداد روز [همه] از برای نیایش شماس ، ای راستی ، ای مزدا اهورا .:

۷ و ستایشگر شما ، ای مزدا ، خواهم خوانده شوم و [چنین] باشم تا چند که توش و توان دارم ، ای راستی ، دادار جهان از منش نیک [چنان] سازد که او درست بجای آورد آنچه را که بخواست وی سازگار تر است .:

۱- پاره های ۲-۷ چنانکه گفتیم بی کم و بیش همان بند های ۶-۱۱ یسنا ۵۰ ، سپتمدگات است . نگاه کنید به دومین گزارش گاتهای نگارنده ص ۱۳۰-۱۳۲ چاپ بمبئی و بجلد یادداشت های گاتها (بخش ۲) ص ۳۲۷ - ۳۴۳ چاپ تهران .

یسنا، هات ۶۵ *

هات شصت و پنجم از یسنادر ستایش آب است . آردوی سورا اناهیتا
مدلا؛ وری. ددم لاس. مد {سرس} دم سد . Arədvīsurā Anāhitā ایزد
آب است ، از او در جلد ۱ یشتها سخن داشتیم - پنجمین یشت از اوستا که آبان یشت
خوانده شده در ستایش و درود آب و فرشته نکهبان آن است^۱ . همچنین آبان نیایش
که « اردویسور بانو نیایش » هم خوانده شده ، از آن اناهیتا = ناهید است^۲



۱ آب اردویسور ناهید رامیستایم که بهمه جاکشیده شده ، درمان بخش ، دشمن
دیوها ، اهورایی کیش ، برازنده ستایش در جهان خاکی ، برازنده نیایش
در جهان خاکی [است] ، پاکی که افزاینده جان ، پاکی که افزاینده گله ورمه ،
پاکی که افزاینده گیتی ، پاکی که افزاینده خواسته ، پاکی که افزاینده
کشور است . ❖

❖ از برای گزارش پاره های ۱ - ۵ از هات ۶۵ نگاه کنید به :

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by Dhalla p. 115-127

Avesta Reader by Reichelt p. 100

Die Zoroastrische Religion im Religionsgeschichte. Lesebuch von
Bertholet S. 21

Die Yašt's des Avesta von Lommel S. 32

۱ - نگاه کنید بگفتار « ناهید » در جلد ۱ یشتها ص ۱۵۸ - ۱۷۶ و از برای
گزارش آبان یشت بصفحه ۲۳۳ - ۳۰۳ از همان کتاب .

۲ - نگاه کنید بجلد خرده اوستا ، بگزارش آبان نیایش ص ۱۵۶ - ۱۷۹

چگونه گفتارها (واج = باژ) که آموزگار آموزد ، بسامان رسد ؟
 چگونه بُود آفرین ، چگونه بُود وام ، چگونه بُود رادی که اهورا مزدا
 بزرتشت فراگفت وزرتشت بجهان خاکی رسانید ؟^۱ .

۱۰ نخست از آبها آرزوی خود بخواه ، ای زرتشت ، پس آنگاه آبزور پاکی را
 که پاکدینی برگزیده باشد ، پیش آر [و] این باژ برخوان :

۱۱ ای آبها ، يك خواهش بزرگ از شما دارم ، آن را بمن ارزانی دارید ، آن
 بخشایش بزرگی که از پرتو آن از چیرگی و فریب برکنار توان بودن .
 ای آبها از شما چند گونه بخشایش آرزومندم : نیرو و فرزندان نيك ،
 آنچه‌آنکه بسیاری از کسان آرزوی آنان را دارند و کسی جویای زیان
 رسانیدن بآنان نیست ، نه بزدن آنان ، نه کشتن ، نه ستم کردن ، نه بهر بودن
 [آنان] .

۱۴ (زوت وراسپی) این را از شما ، ای آبها ، آرزومندم ؛ این را ، ای زمینها ؛
 این را ای گیاهها ؛ این را ، ای امشاسپندان ، شهریاران نيك [و] خوب
 کنش ، ای بهان (نر) و ای بهان (ماده) ، ای داداران نيك ؛ این را ،
 ای فرورهای نيكِ زورمند در همه جا پیروزگر پاکدینان ؛ این را ، ای مهر
 دارنده دشتهای فراخ ؛ این را ، ای سروش‌پاكِ خوب بالا ؛ این را ، ای رشن
 راست ترین ؛ این را ، ای آذر پسر اهورا مزدا ؛ این را ، ای اِپام نپات بزرگوار ،
 سرور ، شهریار تیز اسب ؛ این را از همه [شما] ایزدان ، بهتر بخشندگان ،
 ای پاکان .

۱ - یعنی ستایش و نماز و ادای قرض و تکلیف دینی و پاداش ایزدی ، آنچه‌آن
 که مزدا به پیغمبرش آموخت چگونه باید باشد ؟ در پاره های بعد بیان شده که چگونه
 باید ستایش کردن .

۱۳ این را بمن ارزانی دارید ، ای آبها ؛ این را ، ای زمینها ؛ این را ، ای گیاهها ، این را ، ای امشاسپندان ، شهریاران نیک [و] خوب کنش ، ای بهان (نر) و ای بهان (ماده) ، ای داداران نیک ؛ این را ، ای فرورهای نیک زور مند در همه جا پیروزگر پاکدینان ؛ این را ، ای مهر دارنده دشتهای فراخ ؛ این را ، ای سروش پاک خوب بالا ؛ این را ، ای رشن راست ترین ؛ این را ، ای آذر پسر اهورا مزدا ؛ این را ، ای ابام نپات بزرگوار ، سرور شهریار تیز اسب ؛ این را از همه [شما] ایزدان ، بهتر بخشندگان ، ای پاکان (دوبار) ^۱ .

۱۴ (زوت) و آنچه بزرگتر از این است ؛ و آنچه بهتر از این است ؛ و آنچه زیباتر از این است ؛ و آنچه پر ارزش تر از این است ، آن را بما بدهید ، ای ایزدان پاک ، ای کسانی که توانا هستید با آنچه خواستارید ، تند تر و تیز تر از باژ این گاتها : « آنچه را که بخواست وی (اهورا) سازگارتر است » ^۲ .

۱۵ ببخشای بمن توای کسی که جانور و آبها و گیاهها آفریدی ، بدستیاری پاکتر خردت ، جاودانی و رسایی ، ای مزدا ، توش و پایداری ، بمیانجی منش نیک در داوری [پسین] ^۳ .

۱۶ کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد مزدا اهورا اینان را که بوده و هستند بنام خودشان میستایم و با درود [بآنان] نزدیک میشوم ^۴

۱ - پاره ۱۳ همان پاره ۱۲ میباشد که دوبار خوانده میشود .

۲ - این جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۵۰ بند ۱۱ میباشد .

۳ - پاره ۱۵ از یسنا ۶۵ ، از گاتها ، یسنا ۵۱ بند ۷ برداشته شده است

۴ - این پاره ، از گاتها ، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده ، نگاه کنید بیاورقی

آن بند از گاتها ، دومین گزارش نگارنده صفحه ۱۴۸ و بیادداشت پاره ۱ از هات ۶۹ و بیادداشت پاره ۱ از یسنا ۶۳ در همین جلد .

کشور نیک برگزیده شده ، بهره شایان تر^۱ .:

۱۸-۱۷ بشود شنوایی نیک در اینجا باشد از برای ستایش آبهای نیک ...^۲ .:

۱۹ [راسپی] «ینا اهو و ئیریو» که زوت بمن بگوید

[زوت] «انار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید .:

۱ - این جمله اخیر، از کاتها . یسنا ۵۱ بند ۱ میباشد . نگاه کنید یادداشت پاره ۱ از هات ۶۳

۲ - پاره های ۱۷ و ۱۸ از هات ۶۵ = پاره های ۳ - ۴ از هات ۵۶، نگاه کنید بآنجا

[ای آب] اهوراییِ اهورا * از برای خشنود ساختن اهورا مزدای رایومند
 خرهمند ، امشاسپندان ، مهر دارنده دشتهای فراخ ورام چراگاه خوب
 بخشنده .:

۱۸ خورشید بیمرگ (جاودانی) شکوهنده تیزاسب ؛ اندروای^۱ دربالا کارگر ،
 که دیدبان آفریدگان دیگر است - آنچه از تو ای اندروای که از سپندمینو
 است - راست ترین دانش مزدا داده پاک ، دین نیک مزدیسنا ، ماسپندپاک^۲
 کارگر ، آیین دشمن دیوها ؛ آیین زرتشتی ، روش کهن^۳ ، دین نیک مزدیسنا ؛

* از اینجا تا انجام هات ۶۶ برابر پاره های ۲۳ - ۲۷ از هات ۲۲ میباشد
 اینچنین : نیمه ای از پاره ۱۷ از هات ۶۶ همانند پاره ۲۳ از هات ۲۲ میباشد و پاره ۱۸ از
 پاره های ۲۴ - ۲۶ (رویهمرفته) از هات ۲۲ برداشته شده است و پاره ۱۹ از هات
 ۶۶ برابر است با پاره ۲۷ از هات ۲۲ . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۲۱۹ و از برای
 برخی از واژه ها به سیروزه^۴ خرد در جلد خرده اوستا ص ۱۹۶

۱- اندروای در سه وجه بدل^۵ . و آمدند^۶ . Antarə vayu ایزدهوا است ،
 در پهلوی و فارسی اندروای یا دروا بهمین معنی است ، باشتباه بمعنی آویخته
 و معلق گرفته شده است ، در جای دیگر از آن سخن خواهیم داشت . نگاه کنید بجلد ۲
 یشتها ص ۱۳۴

۲- مارا سپند یا مهرا سپند = مانتر سپنت = منتر سپند Mathra spənta
 در سه وجه بدل^۷ . در سه وجه بدل^۸ . گفتار ایزدی ، گئوش آسمانی . نگاه کنید به جلد
 خرده اوستا ص ۳۰ و نگاه کنید به یادداشتهای گاتها صفحه ۱۴ شماره ۶

۳- روش کهن در متن آمده اوینا در سه وجه بدل^۹ . upayanā
 مرکب است از جزء اوپ در سه وجه بدل^{۱۰} . upa که معنی بالا ، بر ، از آن برمیآید و آینه
 در سه وجه بدل^{۱۱} . layana از مصدر ای > . i که در اوستا و پارسی باستان بمعنی
 رفتن است و با صفت دیر و یا درنگ و بلند آمده (در سه وجه بدل^{۱۲})
 در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به دیر ابرروشنیه der apar ravišnih ،
 در اوستا چندین بار باین واژه مرکب و صفتش برمیخوریم چنانکه در یسنا ۱
 پاره ۱۳ و یسنا ۲ پاره ۱۳ و یسنا ۷۱ پاره ۵ و سروش هادخت یشت پاره ۱۱ و
 بمعنی سنت (traditio) بکار رفته است . چون این واژه آنچنانکه دیدیم از مصدر
 رفتن درآمده و در گزارش پهلوی نیز به روشنی گردانیده شده در گزارش فارسی
 خود ، آن را به روش کهن گردانیدیم و بمعنی سنت قدیم گرفتیم .

گروش به مار اسپند^۱ ، هوش دریافتن مزدیسنا ، آگاهی از مار اسپند ،
 خرد مادر زادی مزدا داده ، خرد باگوش فراگرفته مزدا داده^۲ ، آذر پسر
 اهورا مزدا ، ترا ای آذر پسر اهورا مزدا با همه آتشیها ، کوه اوشیدرن^۳
 مزدا داده [و] آسانی راستی بخشنده .:

۱۹ همه ایزدان پاک مینوی [و] جهانی ، فرور های نیرومند بسیار پیروزگر
 پاکدینان ، فرورهای نخستین آموزگاران کیش ، فرور های نیاکان^۴ [و]
 ایزدبنام خوانده شده [میستاییم] .:

۱- واژه ای که به گروش گردانیده شده در متن زرزداتی *zardāstī* است.
zarasdāti آمده لفظاً بمعنی دلدادگی است ، نگاه کنید به یادداشت‌های گاتها ص ۲۱۹
 شماره ۵

۲- خرد : خرتو *zardōst* . در اینجا بمعنی دانایی گرفته شده است .
 دانش یا دانایی مادرزادی : *zardōst* . *âsna* صفت است یعنی طبیعی یا فطری از
 مصدر زن *zan* زاییدن ؛ گئوشو سروت *gaoshō srūta* . *zardōst* .
gaoshō srūta صفت است یعنی باگوش شنیده شده یا دانش اکتسابی .

۳- اوشیدرن *ušīdarōna* . *ušīdarōna* کوهی است در میان دریاچه
 هامون در سیستان ، امروزه کوه خواجه خوانند ، از آنجاست که سوشیانت ظهور خواهد
 کرد ، در کتاب سوشیانت از این کوه سخن خواهیم داشت .

۴- درباره نخستین آموزگاران کیش : *zardōst* . *zardōst* .
paoiryō tkaēsha و نیاکان *zardōst* . *nabānazdišta* نگاه
 کنید بجلد ۲ یشتها ص ۵۹

یسنا، هات ۶۷ *

۱ (زوت) از روی راستی میدهم بفروورهای کسانى که پیش ازین درین خان و مانها و دهها و شهرها و کشورها بودند، آنانی که آسمان را نگهداری کردند که آب را نگهداری کردند که زمین را نگهداری کردند و چار پا را نگهداری کردند که بچه را در شکم مادر نگهداری کردند [که] نمرود .

۲ از روی راستی میدهم بفروور اهورا مزدا [و] امشاسپندان، بفروورهای پاك همه ایزدان مینوی، از روی راستی میدهم بفروور کیومرث، زرتشت سپیتمان، کی شتاسپ، و ایست و استر، پسر زرتشت، با فروورهای پاك همه نخستین آموزگاران کیش .

۳ از روی راستی میدهم بفروورهای هر یک از پاکان، هر آن روزگاری که در روی این زمین مرده باشد [فروور] زن پارسا، برنا، کنیزك که در کار و کوشش بسر بردند [و] ازین خانه در گذشتند [اکنون] بستایش نیک و نیایش امیدوارند .

۴ از روی راستی میدهم بفروورهای چیر پیروزگر پاکدینان، فروورهای نخستین آموزگاران کیش، فروورهای نیاگان، فروور روان خودم . از روی راستی

† پاره‌های ۱-۴ از هات ۶۷ برابر است با پاره‌های ۱-۴ از هات ۲۳ با این تفاوت که در پاره‌های ۱-۴ از هات ۲۳ در آغاز هر یک از جمله‌ها سه دد ۲۳ دد ۲۳ دد ۲۳ دد ۲۳ دد آمده که بمعنی «خواستار ستاییدنم» میباشد، اما در آغاز هر یک از جمله‌های پاره‌های ۱-۴ از هات ۶۷ بجای دو واژه نامبرده آمده : $\text{دودد ۲۳ دد ۲۳ دد ۲۳ دد}$. یعنی «از روی راستی میدهم»، چنانکه دیده میشود در این پاره‌ها، فروورها (= فروورها) ستوده شده‌اند . نگاه کنید بجلد ۱ پشت‌پا ۵۸۲

میدهم بهمه ردان پاکی ، از روی راستی میدهم بهمه نیکی دهندگان ،
با یزدان مینوی و جهانی که در خور ستایش و نیایش اند ، از روی بهترین
راستی ^۱ .

۵ باشد که از روی راستی او بسوی ما آید ^۲ .

۶ (زوت وراسپی) آبها را میستاییم ،
(زوت) [آبهای] اهورایی فرو چکیده و گرد هم آمده و روان شده و
خوب کنش اهورا را و شما را که بخوبی روان و در خور شناوری و بخوبی
از برای شست و شو [و] بخشایش دوجهان هستید ^۳ .

۷ اینچنین با نامهایی که اهورا مزدای خوشی بخش بشما آبهای نیک داده ،
با آن [نامها] شما را میستاییم ، با آنها [از شما] دوستی خواهانیم ، با آن
نامها ، نماز گزاریم ، با آن نامها سپاسگزاریم .

۸ و شما را ای آبهای بارور بیاری خوانیم و شما را که مانند مادری [هستید] ،
شما را که مانند گاو شیرده ، پرستار بینوایان و از همه آشامها بهتر و
خوشترید . شما نیکان را بارادی بلند بازو باینجا [همیخوانیم] تا اینکه
در تنگنا پاداش دهید ، یاری کنید ، شما ، ای مادران زیونده .
«ینکبه ها تام . . .» .

۱ - از برای توضیح نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۲۲۰

۲ - این يك پاره کوتاه ، جمله است از پاره ۲۴ از هات ۷

۳ - پاره های ۶-۸ از هات ۶۷ که در نیایش آب است ، از هفت هات ، یسنا ۳۸۸ ،

پاره های ۳-۵ برداشته شده ، در آنجا ص ۳۶ پاره ۳ درسرواژه « فرو چکیده » واژه

« اهورایی » افتاده است و در سطر پایین تر باید « اهورا » باشد نه اهورایی

یسنا، هات ۶۸

- ۱ اینک این را از برای تو بجای میآوریم ، ای [آب] اهورایی اهورا^۱ از برای اینکه از توروی برتافته ترا آزرديم . باشد که این زور آمیخته بهوم ، [و] شیر [و] هذاشپتا پذیرفته شود ، ای [آب] اهورایی اهورا ::
- ۲ بشود که تو بمن ، زوت ، روی آوری از برای شیر و چربی ، از پی تندرستی و درمان ، از پی گشایش و بالش ، از پی زندگی خوش و کراییدن برآستی ، از پی نیکنامی و آسایش روان ، از برای پیروزی و افزایش کیتی ::
- ۳ میستایم ترا ای [آب] اهورایی اهورا باز و راندیشه نیک ، میستایم ترا ای [آب] اهورایی اهورا با زور گفتار نیک ، میستایم ترا ، ای [آب] اهورایی اهورا با زور کردار نیک ::
- ۴ از برای روشنی اندیشه ، از برای روشنی گفتار ، از برای روشنی کردار ، از برای زندگی خوش روان ، از برای افزایش کیتی ، از برای زندگی خوش کسی که برآستی گراید ::
- ۵ بده بمن ای [آب] اهورایی اهورا بهترین سرای (بهشت) پاکان ، روشنایی همه گونه خوشی دهنده ، بده بمن ، ای [آب] اهورایی اهورا فرزندان نر (منش) کارگر که از برای من بخان و مان افزایش دهند و بده و بشهر و بکشور و بنامو آوازه کشور ::

۱- واژه ای که در این هات به اهورایی گردانیده شده در متن اهورانی ahurāni آمده ، نگاه کنید بیادداشت پاره ۱۱ از هات ۶۶

او پایداری تن ، از برای او پیروزی تن ، از برای او خواسته بسیار آسایش
بخشنده ، از برای او فرزندان کارگر ، از برای او زندگی دیر پایا و
بلند ، از برای او بهترین هستی (بهشت) پاکان و روشنایی همه گونه آسانی
بخشنده .

۱۲ بدهید ، ای آبهای نیک ، بمن زوت ستاینده و بما مزدیسنان نیایشگر و بدوستان
و بیروان (شاکردان) و پیشوایان (استادان) و به آموزندگان و مردان
وزنان و نابرنایان ، پسر و دختر و برزیگران .

۱۳ آنانیکه بجای خود پایداری توانند کردن ، از برای چیر شدن بنیاز و تنگی
که با پیش آمدن لشکر دشمن و ستیزه کینه وری روی کند . [چنان ساز که
آنان [بچویند و بیابند راست ترین راه را ، آن [راهی] که راست ترین است
بسوی اشا (آیین ایزدی) و بسوی بهترین هستی (بهشت) پاکان و بسوی
روشنایی همه گونه آسانی بخشنده
« یثاهو و تیریو . . . » . (دوبار)

۱۴ (زوت) زیستگاه خوب ، زیستگاه آرام ، زیستگاه پایدار درخواست میکنم
از برای آن خاندانی که در آنجا این زورها درآیند ؛ زیستگاه خوب ،
زیستگاه آرام ، زیستگاه پایدار درخواست میکنم از برای همه خاندان
مزدیسنان . با پیشکش خوب ، با پیشکش آرزو شده ، با پیشکش بر گزیده
[ترا] ای آذر آفرین خوانم ؛ با ستایش خوب ، ترا ای [آب] اهورایی
آفرین خوانم ^۱ .

۱ - درباره واژه آفرینامی **سوم ۱۶** { سد ۱۶ } که چهار بار در باره ۱۴ و باره
۱۵ تکرار شده ، بمناسبت جمله به «درخواست میکنم» یا «آفرین خوانم» گردانیده
شده است ، نگاه کنید به خرده اوستا ص ۲۲۵

۱۵ رامش درخواست میکنم از برای این سرزمین دارای چراگاه خوب ، درستی [و] درمان درخواست میکنم از برای شما مردان پارسای پاك ، هر آنچه اندر زمین و آسمان خوب و پاك است از برای [شما] درخواست میکنم : هزار درمان ، ده هزار درمان .:

۱۶-۱۸ بشود بكام و بخواهش [خود] تو ای اهورا مزدا بآفریدگان خودشهریاری کنی :

۱۹ (راسپی) گشایش و آسانی آرزومندم از برای سراسر آفرینش راست ، تنگی و دشواری آرزومندم از برای سراسر آفرینش نپاك (دروغ)
« ات جمیات . . . » بشود چنان پیش آید ، آنچنان که من آرزو مندم .:

۲۰ (زوت) باندیش نيك ، گفتار نيك ، کردار نيك که در اینجا و در جاهای دیگر کرده شده و کرده خواهد شد ، درود گوئیم ، همچنان [خود] بجان از برای نیکی همیکوشیم^۲ .:

۲۱ [ایزد] نيك آدا [و] ارت نيك را باینجا فرود همیخوانیم^۳
باشور دینی ، چالاکی . . .

۱ - پاره‌های ۱۶-۱۸ از هات ۶۸ = پاره‌های ۵ - ۷ از هات ۸ ، پاره‌های ۵-۷ از هات ۵۲ = پاره های ۸-۱۰ از هات ۶۰ = پاره‌های ۲۶-۲۸ از هات ۷۱ ، نگاه کنید پاره های ۸-۱۰ از هات ۶۰

پاره‌های ۱۶ - ۱۹ از هات ۶۸ جز جمله « ات جمیات » برابر است با پاره‌های ۵-۸ از هات ۸ و پاره های ۱۲-۱۵ از هات ۱۱ . درباره « ات جمیات » به‌خرد اوستا ص ۸۸ نگاه کنید .

۲ - این پاره : « هومتنام » که در پیشگفتار « هفت هات » یاد کردیم ، از هفت هات ، یسنا ۳۵ پاره ۲ میباشد و در پایان هفت هات ، یسنا ۴۱ پاره ۷ تکرار شده است همچنین در پایان هر يك از چهار آفرینگان تکرار گردیده است .

۳ - درباره آدا سه سه . Adâ و ارت (= اشئ مدعی ashî)

ایزدان توانگری نگاه کنید به یشتها جلد ۲ ص ۱۷۹ و ۱۸۳

ایدون آبها را میستایم . . .

اینچنین بانامهایی که . . .

و شمارا ای آبها . . . (سه بار) ۱ .:

[اینک] آنچه خواهش شده ، ارزانی دارید بما ، ای کسانی که آن را
توانید برآورد :

فروغ و فر ، شما ای آبها بیخشاید بما ، آن نیکی را که پیش ازین از شما
دریافتند .:

۲۲ [زوت و راسپی] نماز باهورا مزدا ، نماز بامشاسپندان ، نماز بمهر دارنده
دشتهای فراخ ، نماز بخورشید تیز اسب ، نماز باین دیدگان اهورامزدا ، نماز
به گوش نماز به گیه ۳ نماز به فرور زرتشت سپیتمان پاک ، نماز بهمه آفرینش
پاک که هست بوده و خواهد بود .:

۲۳ بدستیاری و هومنه (بهمن) . خشر (شهریور) و اشا (اردیبهشت) به بالان
تن را ، بکام [و آرزو] (سه بار)
این روشنی بلندترین درمیان [روشنیهای] بلنداها (سه بار)

۱ - این واژه‌ها از نخستین واژه‌های چهار پاره از هفت هات ، یسنا ۳۸ میباشد
اینچنین : از پاره دوم یسنا ۳۳ . یسنا ۳۳ . یسنا ۳۳ .

از پاره سوم یسنا ۳۳ . یسنا ۳۳ . یسنا ۳۳ .

از پاره چهارم یسنا ۳۳ . یسنا ۳۳ . یسنا ۳۳ .

از پاره پنجم یسنا ۳۳ . یسنا ۳۳ .

۲ - گوش (gōuš) ایزد نگهبان چارپایان سودمند است ، نگاه

کنید به یشتها جلد ۱ ص ۳۷۲

۳ - گیه یسنا ۳۳ . Gaya کیومرث است (ابوالبشر ایرانیان) بسا

دراوستا باصفت مرتن ۳۳ . marotan یعنی مردنی ، درگذشتنی آمده . کیومرث

(= گیه مرتن) یعنی جاندار درگذشتنی ، نگاه کنید به یشتها جلد ۲ ص ۴۱ - ۴۵

در آن سرانجامی که تو [ای مزدا] باخرد مینوی فرا خواهی رسید (سه بار) اشم و هو . . . (سه بار) ^۱

« فرورانه » من خستو شدم که مزدا پرست زرتشتی ، دشمن دیوها [و] اهورایی کیشم .

به هاونی پاك ، ردپاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین ، به ساونگهی و به ویسیه پاك ، ردپاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین . به ردان روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین . (راسپی) « یسهاو وئیریو » که زوت بمن بگوید .

(زوت) « انا رتوش اشات جیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید ^۲ .

۲۴ (زوت و راسپی) نماز بشما ای گاتهای پاك

* به سپند مینو و به دین راستین بهتر اندیشه [و] کردار [و] گفتار

[در پاداش] رسایی و جاودانی بما خواهد بخشید مزدا اهورا

آری بسا کسان این را خواستار شنیدن اند از برای گرویدن .

(زوت و راسپی) به سپند مینو و به دین راستین بهتر اندیشه [و] کردار

[و] گفتار [در پاداش] رسایی و جاودانی بما خواهد بخشید مزدا

۱ - پاره های ۲۲ - ۲۳ تا اینجا برابر است با پاره ۵ خورشید نیایش . جمله های

آن از گاتها و از هفت هات برداشته شده است ، نگاه کنید به خرده اوستا ص ۱۰۸ - ۱۰۹

۲ - از « فرورانه » تا پایان پاره ۲۳ برابر است با پاره های ۲۴ - ۲۵ از هات ۳

و پاره های ۱۲ - ۱۳ از هات ۶۲ یسنا

* از « به سپند مینو » تا « از برای گرویدن » از گاتها ، سپنتمند (یسنا ۴۷) میباشد .

همه شش بند از یسنا ۴۷ ، از آغاز تا انجام در اینجا می آید . از همین شش بند از سپنتمند گات

(یسنا ۴۷) نیز پاره های ۲ - ۷ از هات ۱۸ ساخته شده است . نگاه کنید به گاتها ،

دومین گزارش نگارنده و بجلد یاد داشتهای گاتها ص ۳۰۲ - ۳۰۵ و بجلد ۱ یسنا

ص ۲۰۰ - ۲۰۱

یسنا، هات ۶۹

- ۱ (زوت وراسپی) کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ،
میشناسد مزدا اهورا . اینان را که بوده و هستند ، بنام خودشان میستایم و
با درود [بآنان] نزدیک میشوم^۱
اندیشه نیک بهترین [چیز است] .^۲
- ۲ کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد
مزدا اهورا . . .
« اشم و هو . . . »^۲ . (دوبار)
- ۳ کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد
مزدا اهورا . . .
« کشور نیک برگزیده شده ، بهره شایان تر »^۳ . (سه بار)

۱ - این پاره ، از گاتها ، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده جز اینکه دو واژه نخستین
آن از املاء گاتها تغییر یافته ، باملاء بخشهای دیگر اوستا درآمده است .
درپاره دوم از هات ۱۵ و درپاره ۱ از هات ۶۳ و درپاره ۱۶ از هات ۶۵ نیز
بآن برمیخوریم . درپاره ۲ از هات ۱۵ درجاء ۱ یسنا صفحه ۱۹۲ اشتباهی روی داده
« میشناسم » چاپ شده ، باید « میشناسد » باشد .

۲ - پاره دوم که دوبار گفته میشود و پاره سوم که سه بار بزبان رانده میشود
همان نخستین پاره از هات ۶۹ میباشد .

۳ - این جمله ، از گاتها ، یسنا ۵۱ بند ۱ میباشد . بیادداشت پاره ۱ از هات ۶۳
نگاه کنید .

ارجمند اهورا مزدا شویم ، ما مردان پاکی که باندیشه نیک اندیشیم ،
بگفتار نیک سخن گوئیم ، بگردار نیک رفتار کنیم ، ۰۰

۵ « تا اینکه منش نیک نزد ما فرود آید »^۱ آنگاه [روانم] بیخشایش شادی
انگیز خواهد رسید « چگونه روان من بیخشایش شادی انگیز خواهد رسید »؟^۲ ۰۰

۶ ما میستاییم فرا رفتن و واپس کشیدن آبهای نیک را و پذیرفتن آنها را؛^۳
سرور بزرگوار ، شهریار شیدور ا پام نبات تیز اسب را میستاییم .
سراسر آفرینش پاک از برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی ،
شنوا شوند^۴ ۰۰

۷ سرور پاک را میستاییم ، رد بزرگوار ، آن اهورا مزدا را میستاییم ، آنکه
در پاکی برترین ، آنکه در پاکی سرآمد ترین [است] ، همه سروردهای
زرتشتی را میستاییم و سراسر کردار های نیک کرده شده را میستاییم ،
آنچه شده و آنچه خواهد شد^۵
« ینگه هاتام . . . » ۰۰

۱ - نخستین جمله این پاره از بسین جمله یسنا ۴۴ (گاتها) بند ۱ میباشد

۲ - بسین جمله این بند از بند ۸ یسنا ۴۴ میباشد

۳ - درباره این جمله پیچیده که در پاره ۶ از هات ۷۱ نیز بآن برمیخوریم

بیادداشت پاره ۱۱ از هات ۶۲ نگاه کنید

۴ - یعنی سراسر جهان بشنود

۵ - پاره ۷ از هات ۷۰ = پاره ۴ از هات ۵۷ و در پاره ۲ از کرده چهارم

و سپرد نیز بآن برمیخوریم .

اهورا مزدا را میستاییم و همه امشاسپندان را میستاییم و همه ردان پاکِی را میستاییم ، و همه دین مزدیسنا را میستاییم ، و همه سرودها را میستاییم^۱ .

۵ و همه گفتار ایزدی (سپند منتر) را میستاییم و همه داد های (قانونهای) دشمن دیوها را میستاییم ، و روش کهن را میستاییم ، و همه ایزدان پاکِ مینوی و جهانی را میستاییم ، و همه فرورد های نیک توانای پاکِ پارسایان را میستاییم .

۶ همه آفرینش مزدا آفریده پاکِ را میستاییم که پاکِ آفریده شدند ، پاکِ ساخته شدند ، پاکِ کیش اند ، ستوده پاکانند ، نزد پاکان ، پاک بشمارند و در نزد پاکان درخور نیایش اند ، و همه پنج گات پاکِ را میستاییم ، و همه یسنا و فرارفتن و واپس کشیدن [آبهرا] و پذیرفتن آنها را میستاییم^۲ .

۷ و همه ستوت یسنیه را میستاییم^۳ ، و همه سخنی که مزدا فرو فرستاده ، میستاییم : آنها هستند پندار بد را زنده تر ، آنها هستند گفتار بد را زنده تر ، آنها هستند کردار بد را زنده تر ، آنها پندار بد بنگردند ، آنها بگفتار بد بنگردند ، آنها بکردار بد بنگردند .

۸ آنها از هم بگسلند (بپُرند) همه پندار بد را ، آنها از هم بگسلند همه گفتار بد را ، آنها از هم بگسلند همه کردار بد را ، آنچنانکه بدرستی توان پنداشت که آتش هیزم خشک پاکِ شده و خوب برگزیده شده را از هم

۱ - افسمن مد (دود) . afsman ایبات گاتها مراد است که بجای آن

سرود آوردیم .

۲ - بیادداشت پاره ۱۱ از هات ۶۲ نگاه کنید ، در پاره ۱۶ از هات ۷۰ نیز

بآن برخوردیم .

۳ - در پاره ستوت یسنیه بجلد ۱ یسنا ص ۳۰-۳۱ نگاه کنید .

بگسلد ، بر افروزد ، بسوزد ^۱

و نیرو و پیروزی وفر و زور همه این باژهارا میستاییم °

۹ همه آبهای چشمه و در رود رونده را میستاییم ؛ بالا و ریشه همه گیاهان را میستاییم ^۲ ؛ سراسر زمین را می ستاییم ؛ سراسر آسمان را میستاییم و همه ستارگان و ماه و خورشید را میستاییم ؛ سراسر ایران را میستاییم و همه جانوران آبی و زیرزمینی و پرنده و رونده و چرنده را میستاییم ^۳ °

۱۰ همه آفرینش نیک پاک را که تو ، ای اهورا مزدا ی خوب کنش ، فراوان و نیک بیافریدی ما میستاییم ، آنهایی از تو که از روی بهترین راستی درخور ستایش و شایسته نیایش هستند ؛ و همه کوههای خرمی راستی بخشنده را میستاییم ؛ و همه دریا های مزدا آفریده را میستاییم ؛ و همه آتشفهارا میستاییم ؛ و همه سخنان راست گفته شده را میستاییم °

۱۱ و همه اینان را بایوستگی باشا ، بایوستگی با آرمیتی ، میستاییم ، از برای پناه و سرداری و پاسبانی و نگاهداری ^۴ . بکنند مایه زندگی خوب من باشید . باگاتهای پاک ، ردان ، شهریاران پاک را هم میخوانیم و میستاییم از برای پناه و سرداری و پاسبانی و نگاهداری . بکنند مایه زندگی خوب من باشید ، از برای خود ، از برای روان خویش [شمارا] هم میخوانم و ما میستاییم از برای پناه و

۱ - یعنی گفتار ایزدی اندیشه‌ها و کردارها و گفتارهای زشت را نابود کند آنچه‌آنکه آتش‌هیزم خشک را بسوزاند .

۲ - بجای بالا : اوروئی ۰۶۶۰۰ uruthmi از ریشه رنود (رود و - raod رستن و رویدن و بجای ریشه : ورش‌جی ۰۶۶۰۰ varəshaji

۳ - جانوران سودمند مراد است . نگاه کنید بجلد ۲ یشتها (جانوران پنجگانه) ص ۶۱ ، در نخستین باره از نخستین کرده و بسپرد نیز از این جانوران پنجگانه یاد شده ، نگاه کنید بآنجا .

۴ - نگاه کنید به پارۀ ۲ از هات ۵۸

سرداری و یاسبانی و نگاهداری [خودمان] .:

۱۴ خرداد پاك ، ردپاکی را میستاییم؛ امرداد پاك ، ردپاکی را میستاییم ؛ پرسش^۱
پاك اهورایی ، ردپاکی را میستاییم ؛ کیش پاك اهورایی ، ردپاکی را میستاییم ؛
یسنا ، هفت هات توانای پاك ، ردپاکی را میستاییم .:

۱۴ او ، زرتشت پاك ، آرزومند است که دوست پناه بخشد ؛ پاکدینی از پاکدین
دیگر، دوستی از دوست دیگر، دستگیری کند . این است بتو گویم که این بهتر
است ، چه دروغپرست نیکخواه دروغپرست است ، راستی پرست آن کسی
است که دوست يك راستی پرست است^۲ .:

۱۴ آری ، این بهترین سخن را اهورامزدا گفت بزرتشت: آری این را ای زرتشت
در پسین گردش زندگی از برخوان^۳ .:

۱۵ زیرا ، اگر تو ای زرتشت این سخن را در پسین گردش زندگی از بر بخوانی ،
من اهورامزدا ، روانت را از بدترین زندگانی دور بدارم^۴ ، باندازه درازا و پهنای
این زمین من دور بدارم . و این زمین را بهمان اندازه که دراز است ، بهمان
اندازه پهناست .:

۱۶ اگر تو خواستاری ، ای پاکدین ، در اینجا از اشا بهره ور شوی (و) روان
تو از زهر چینود پل^۵ بگذرد [و] با برخورداری از اشا به بهترین هستی

۱- پرسش = فرشن (دردی) - : مقصود پرسشی است که پیغمبر از
اهورامزدا کرده و در پاسخ کیش مزدیسنا بدو نموده شده ، در گزارش پهلوی نیز این
واژه به پرسش گردانیده شده و در توضیح آورده : « اوستا وزند »

۲- جمله پسین از گاتها ، یسنا ۴۶ میباشد .

۳- گردش یا دوره اورونتس (دردی) - urvaêsa یعنی انجام و پایان
و مقصد هم آمده است از اورونتس (دردی) - urvaêsa گردیدن .

۴- بترین زندگی یا هستی، دوزخ و بهترین هستی، بهشت است.

۵- چینوت پل = پل صراط . نگاه کنید بدومین گزارش گاتها « چینود پل »

(بهشت) گرابی، اشتوت گات را برای کامروایی (اوست تات) فرو خوان^۱
 (زوت وراسپی) «اوشتا اهمایی» بکام دل خواستارم از برای هریک، آنچه
 را که او خواستار است، که مزدا اهورای کامفرما، بدو ارزانی دارد، بنیروی
 پایدار رسیدن و راستی داشتن - این را بمن ببخشای ای سپندار هذ - شکوه
 پاداش [و] زندگی منش نیک (دوبار) ۰۰

۱۷ کارومنش خوب رامیستاییم، منش خوب و کار را میستاییم از برای پایداری
 کردن در برابر تاریکی، از برای پایداری کردن در شیون ومویه^۲ (سه بار)
 (زوت) درستی و درمان را میستاییم، پرورش و بالش را میستاییم، از برای
 پایداری کردن در برابر دردها و بیماریها ۰۰

۱- اشتوت گات «نصص» «دصد» - *uštavaiti* (یسنا، هات ۴۳-۴۶)
 «کامروایی» را بجای اوست تات «نصص» «دصد» *uštātāt* آوردیم یعنی جمله‌ای
 که واژه اوست را در بردارد و این همان بند ۱ از یسنا ۴۳ میباشد که با واژه‌های اوشتا اهمایی
 «نصص» «دصد» «دصد» *uštā ahmāi* آغاز میگردد. ترجمه نخستین نیمه
 این بند بواسطه صنعت شعری که در آن بکار رفته و واژه اوشتا در آن تکرار شده،
 دشوار است. اوست «دصد» *ušta* اسم مفعول است از مصدر *vas* و «دصد»
 (خواستن و آرزو کردن) یعنی خواهش شده و درخواست گردیده و آرزو شده در جزء
 واژه های مرکب نیز بسیار آمده از آنهاست. اوست برتی «نصص» «دصد»
ušta bərəti که در پاره ۷ از هات ۶۲ و در پاره ۱۴ از هات ۴۸ آمده یعنی تقدیمی
 آرزو شده یا تقدیمی و ندی شایسته و برازنده آنچنانکه دل بخواهد. در گزارش
 پهلوی به نوک برشبه *nēvak barišnih* یعنی پیشکش نیکو. اوست نیز بمعنی نیکی و
 سعادت و عافیت است. اوشتی «نصص» *ušti* یعنی خواهش، آرزو، در پهلوی کامک
 و «و» (کام) آورده اند. و «دصد» *vasatha* خواهش، آرزو،
 کام؛ و سوخشر «دصد» «نصص» «دصد» «دصد» «دصد» «دصد» «دصد» «دصد»
 مطلق، باراده و خواهش و کام خویش فرمانگزار.

۲- این پاره تا اینجا سه بار خوانده میشود - تا یکی بجای تمنگه *təmanh*
 در فارسی تم شده. نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۱۳۷ بیادداشت شماره ۶؛
 شیون، خشی «نصص» «دصد» *xshī*، مویه، امیوا «دصد» «دصد» «دصد»
 در مزدیسنا اهریمنی است در گفتاری جداگانه از آنها سخن داشتیم نگاه کنید بان.

۱۸ گفتار سراسر خوانده شده را میستاییم [و آنچه هم] از گاتها انداخته شده باشد^۱، ما میستاییم. گاتها رد شهریار پاك را میستاییم .
ستوت یسنیه را میستاییم ، آن نخستین آیین (داد) جهان را
سراسر بخش ستوت یسنیه را میستاییم . روان خود را میستاییم ، فرورد خود
را میستاییم .^۲

۱۹-۴۱ آفرین نیک پارسا را میستاییم و [خود] پارسا، مرد پاك را میستاییم . . .^۲

۴۲ فرورهای نیک توانای پاك ، پاکدینان را میستایم ، همیخوانم ، همیسرایم .
ما میستاییم فرورهای خان وهان ، ده ، شهر ، کشور ، زرتشتوم را^۳ .

۴۳ آذر پاك پسر اهورا مزدا ، رد پاکی را میستاییم . نیز [آب] زوررا ، نیز کستی
این برسم پاك از روی راستی گسترده شده ، رد پاکی را ، ابام نپات را میستاییم ،
نریوسنگ را میستاییم . ایزد دامویش او پَمَن دلیر را میستاییم ، روانهای
مردگان را میستاییم ، آن فرورهای پاکدینان را^۴ .

۴۴ رد بزرگوار، آن اهورا مزدا را میستاییم، آنکه درپاکی برترین، آنکه درپاکی
سرآمد است. همه سروردهای زرتشتی را میستاییم و همه کردارهای نیک کرده
شده ، آنچه شده و آنچه خواهد شد، میستاییم^۵

۱- یعنی سروردهای گاتها درخور ستایش است چه سراسر آن خوانده شود و چه
بخشی از آن .

۲- پاره‌های ۱۹-۲۱ از هات ۷۱ = با پاره های ۱۴-۱۶ از هات ۶، نگاه کنید
بجلد ۱ یسنا ص ۱۴۸-۱۴۹ .

۳- پاره ۲۲ از هات ۷۱ = با پاره ۱۸ از هات ۱۷ و پاره ۱ از هات ۲۶، نگاه
کنید بجلد ۱ یسنا و جلد ۲ یشتها پیاره ۲۱ فروردین یشت .

۴- پاره های ۲۳-۲۴ از هات ۷۱ = با پاره ۹ از هاونگاه و = با پاره ۵ از
کرده هفتم و یسپرد . نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۵۵-۱۵۶ .

۵- پاره ۲۴ از هات ۷۱ = با پاره ۴ از هات ۵۷ جزاینکه در این پاره اخیر
در آغاز آن ، این جمله افزوده شده : سروش پاك را میستاییم . نگاه کنید بیادداشت
پاره ۴ از هات ۵۷ .

« ینکپه هاتام . . . »

(زوت و راسپی) « یشا اهو وئیریو » . . . (دوبار) . . .

۴۵ (زوت) از بی پاداش بسین ، از برای بهترین کنش که بچاربا رامش بخشند و خورش دهند^۱

ابدون از برای او (چاربا) مزد ابدستیاری اشا (اردیبهشت) گیاه برویانید^۲ . . .

۴۸-۴۶ بشود بکام و خواست [خوبش] تو ای اهورامزدا ، بآفریدگان خود شهریاری کنی . . .^۳ . . .

۴۹-۴۱ تا اینکله نهاد (منش) ما شاد شود و روان کامیاب [و] خرسند . . .^۴ . . .

۱- این جمله از ، هفت هات ، یسنا ۳۵ پاره ۴ برداشته شده و در پاره ۱ از کرده ۲۲ و سپرد هم بآن برمیخوریم .

۲- این جمله از گاتها ، یسنا ۴۸ برداشته شده است .

۳- پاره های ۲۶-۲۸ از هات ۷۱ = با پاره های ۵ - ۷ از هات ۸ و پاره های ۸ - ۱۰ از هات ۶۰ ، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۵۷ و بیادداشت پاره ۸ از هات ۶۰ در همین جلد .

۴- پاره های ۲۹-۳۱ از هات ۷۱ = با پاره ۱۱-۱۳ از هات ۶۰ ، نگاه کنید بآنجا .

یسنّا، هات ۷۲

- ۵-۱ (زوت) اهون وئیریه را همیخوانم ، اندر زمین واندر آسمان ...
«یئاهووئیریو...»^۱ (دوبار) ۰:
- ۶ ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزو مندَم، از برای اهورامزدا ی رایو مند خُر همند،
امشا سپندان ، مهر دارنده دشتهای فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده^۲ ۰:
- ۷ خورشید بیمرک (جاودانی) شکونده تیزاسب؛ اندروای در بالا کارگر ، که
دیدبان آفریدگان دیگر است - آنچه از توای اندروای که از سپند مینواست -
راست ترین دانش مزدا داده پاک ؛ دین نیک مزدیسنا ؛ ماراسپند کارگر؛ آیین
دشمن دیوها ؛ آیین زرتشتی، روش کهن ؛ دین نیک مزدیسنا ؛ فروش به
ماراسپند؛ هوش دریافتن مزدیسنا؛ آگاهی از ماراسپند ؛ خرد مادرزادی مزدا
داده ؛ خرد باگوش فرا گرفته مزدا داده ؛ آذربسراهورامزدا ؛ ترا ای آذر پسر
اهورا مزدا با همه آتسها ؛ کوه اوشیدرن مزدا داده [و] آسانی بخشنده همه
ایزدان پاک مینوی [و] جهانی ، فرورهای نیرو مند بسیار پیروزگر پاکدینان؛
فرورهای نخستین آموزگاران کیش ؛ فرورهای نیاگان (نبا نزدیشتان)^۳ ۰:
- ۸ ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزو مندَم از برای توای آذر پسر اهورامزدا
-
- ۱- پاره های ۵-۱ از هات ۷۲ = پاره های ۵-۱ از هات ۶۱ نگاه کنید بآنجا.
۲- پاره ۶ از هات ۷۲ (جز پنج واژه نخستین آن) = پاره ۲۳ از هات ۲۲.
نگاه کنید بجلد ۱ یسنّا ص ۲۱۸
۳- از پاره های ۲۴-۲۷ (جز یک دو جمله پسین آن) هات ۲۲، پاره ۱۷ از هات ۷۲ ساخته
شده است . همین یک پاره (پاره ۷) نیز برابر است با پاره های ۱۸-۱۹ از هات ۶۶
جز اینکه یک جمله که در پایان پاره ۱۹ از هات ۶۶ دیده میشود ، افزوده آنجاست .

«اشم وهو...» (سه بار)

(زوت و راسپی) « یثا اهو وئیریو... » (دو بار)

ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزو مندم از برای اهورامزدا ی رایومند^۱ خرهمند
امشاسیندان، مهر دارنده دشتهای فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده؛

خورشید بیمرک شکوهنده تیزاسب ، اندروای در بالا کارگر...^۱

(زوت) ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزو مندم از برای تو ای آذر پسر
اهورامزدا^۲

(زوت و راسپی) « اشم وهو... » .:

۹ اهمایی رتشیچه... « از برای او فروغ و فر، از برای او تندرستی، از برای او

پایداری تن، از برای او پیروزی تن، از برای او خواسته بسیار آسایش بخشنده...^۳
« اشم وهو... »

هزار درمان، ده هزار درمان^۴ (سه بار)

بیاری من آی ای مزدا (سه بار)^۵

ام خوب ساخته شده خوب بالا، بهرام اهورا داده و اوبرتات شکست دهنده را
[میستاییم] .:

۱۰ رام چراگاه خوب بخشنده، اندروای در بالا کارگر که دیدبان آفریدگان

دیگراست

آنچه از توای اندروای، که از سپند مینواست [میستاییم]

۱- پاره های ۶-۷ همین هات در اینجا تکرار میشود .

۲- همان نخستین جمله از پاره ۸ در اینجا تکرار شده است .

۳- اهمایی رتشیچه... همان پاره ۱۱ از هات ۶۸ میباشد، نگاه کنید به آنجا و
بجمله خرده اوستا ص ۸۸ .

۴- نگاه کنید بخرده اوستا ص ۸۹ بیادداشت شماره ۱، نگاه کنید بانجام پاره

۱۵ از هات ۶۸ .

۵- نگاه کنید بخرده اوستا ص ۷۴ بیادداشت شماره ۳

۱۱ راه یکی [است] آن [راه] راستی [است] ، همه دیگر [راهها]
بیراهه [است] ... ۱۰۰

پایان یسنا

۱- در پایان یسنا چنانک در پایان ویسپرد ، « راه یکی است » افزوده شده است . بدبختانه نیمی از این قطعه بدست نویسندگان اوستا خراب شده است . در یک نسخه خطی یسنا که در سال ۶۹۲ یزدگردی (= ۱۳۷۹ میلادی) نوشته شده ، این قطعه کاملاً یادگردیده است برابر نخستین نیمه این قطعه :

سغ ۲۳ و سغ ۲۴ . سغ ۲۵ . سغ ۲۶ و سغ ۲۷ . سغ ۲۸ و سغ ۲۹
سغ ۳۰ و سغ ۳۱ و سغ ۳۲ و سغ ۳۳ و سغ ۳۴ و سغ ۳۵ و سغ ۳۶ و سغ ۳۷ و سغ ۳۸ و سغ ۳۹ و سغ ۴۰

راه یکی است و آن راه راستی است ، همه راههای دیگر بیراهه است ، در ارداویرافنامه ۱۰۱ قتره فصل ۱۵ آمده :

سغ ۲۳ و سغ ۲۴ و سغ ۲۵ و سغ ۲۶ و سغ ۲۷ و سغ ۲۸ و سغ ۲۹ و سغ ۳۰
و سغ ۳۱ و سغ ۳۲ و سغ ۳۳ و سغ ۳۴ و سغ ۳۵ و سغ ۳۶ و سغ ۳۷ و سغ ۳۸ و سغ ۳۹ و سغ ۴۰

یعنی « يك راه راستی هست و بس ، این راه کیش پیشین است و همه راههای دیگر نه راه اند » .

نیمه دیگر اوستایی این قطعه که خراب شده و معنی درستی از آن برنمیاید بخط لاتین چنین خوانده میشود :

anrahe . mainyōuš . nasistam . daenam . daēvayasnanam . para-
jītim . mašyanam . frakərəitim . ?

شاید چنین معنی داشته باشد : بیراهه ای که یکسره بدین زبان آور اهریمن و بزندگی و کردار مردمان دیویسنا کشاند ؟
نگاه کنید به :

Avesta Von Geldner IB . S. 239; Zend-Avesta par Darmesteter Vol.
III p. 149 - 150 . ;

Avesta. Die Heiligen Bücher Der Parsen Von F. Wolff. Strassburg
1910 S. 104

Arda viraf . The Pahlavi Text. prepared by J. Asa. Revised and
translated by Haug

آتش

آتش

نیارا همی بود آیین و کیش پرستیدن ایزدی بود بیش
بدان که بدی آتش خوبرنک چومر تازیان راست محراب سنک^۱
در گزارش اوستا چندین بار از آتش سخن داشتیم^۲، اینک دگر باره آن را یاد
کرده، سخنانی چند بر آنچه تا کنون گفته ایم میافزاییم. در سراسر اوستا از کهنترین
بخش آن گاتها تا بخشهای دیگر آن نامه مینوی که نو خوانده شده و در همه نوشته های
پهلوی و بازند دینی و در بسیاری از نوشته های یونانیان و رومیان و نویسندگان دیگر
باستانی، در سخن از ایران باستان و در ادبیات فارسی هم همواره با آتش بر میخوریم. بهر
جای که روی آوریم و بهر چیز این کشور که دست یازیم، با آتش سروکاری پیدا میکنیم،
آنچنانکه در همه جا با آخشیجی^۳ که نیاکان ما را همیشه دلگرم و روشن روان داشته،
روبرو میشویم.

آری کارنامه ایران باستان و دین کهنسال آن و فرهنگ دیرین آن را نمیتوان از
آتش جدا ساخت، تا بوده ایرانیان در هنگام ستایش در برابر این فروغ ایزدی سرفرو
آورده اند، ازینرو آتشپرست پنداشته شده اند.
درین گفتار بر آن نیستیم که گرایش ایرانیان را با آتش ناچیز نشان دهیم و نیایش
و نماز آنان را در برابر آن نادیده انگاریم.

از روزی که مردم آریایی نژاد (ایرانیان و هندوان) در پهنه کارزار کیتی شناخته

۱ - شاهنامه فردوسی جلد ۱ چاپ بروخیم، تهران ۱۳۱۳ ص ۱۸ شعر ۱۶-۱۷

۲ - نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده: یشتها جلد ۱ ص ۵۰۴ - ۵۱۵

۳ - آخشیج = آخشیگ: بمعنی عنصر درست است و پیشینیان بهمین معنی بسیار

بکار برده اند.

بلند آسمان از برش برکشید	خداوند ما کاین جهان آفرید
کجا اندرو بست چندین نگار	فراز آورد آخشیجان چهار
میان آب دارد ابا باد پاک	برین آتش است فرودینش خاک
ابوشکور	

نگاه کنید بلغت نامه دهخدا

شدند، مردمی شناخته شدند که آتش را در پرستشگاهان خویش گرامی و بزرگ میداشتند. بکواهی اوستا و ودا Veda سرودهای آتش همواره در سرزبانهای نیاگان پارسی ما بود. درسنگنپشتهایی که از هخامنشیان بجای مانده، بسا داریوش در برابر آتشدان بستایش ایستاده است، در لشکر کشیهای آنان پیشاپیش سپاهیان کشور گشای ایرانیان آتشدانهای زرین و سیمین دیده میشد، پیش از بیکار در آتشکده بمیانجی زبانه آتش از اهورامزدا پیروزی و رستگاری بزهش میکردند و در روی هزاران سکه پادشاهان روزگاران پیش، آتشدان دیده میشود.

پس از چیره شدن تازیان بایران و چندین سده پس از آن، باز در سراسر ایران زمین بزرگ آتشکده ها روشن بود یا آنچه آنکه گروهی از نویسندگان پیشین نوشته اند، برخی از آنها خاموش و ویران و برخی دیگر مسجد گردید.

خود واژه «پرستیدن» در فارسی گویاست که ایرانیان در پیراهون آتش گرد آمده، بستایش و نیایش میپرداختند. «ستا» در اوستا پارسی باستان و سانسکریت به معنی ستادن (استادن، ایستادن) است با جزء یا پرفیکس préfixe (پیشاوند) «پر» که در پارسی باستان پری pari و در اوستا پیری pairi، بمعنی گرداگرد و پیراهون است، در آمیخته است و رویهم یعنی پیراهون چیزی ایستادن یا گرداگرد چیزی (بنیایش) ستادن^۱. در باره ایرانیان، در گرداگرد آتش بستایش ایستادن، بیش از هر چیز دیگر برانده است. واژه دودمان نیز در فارسی گویاست که در پیراهون آتشدان یا از جایی که دودی برخاسته و آتشی برافروخته شده، خان و مان خاندان ایرانی ساخته شده است^۲.

۱ - همین پرفیکس در سرچند واژه دیگر فارسی نیز دیده میشود، از آنهاست «پراکندن»: کن Kan در پارسی باستان و اوستا بمعنی کنندن است و با جزء پری pari^۱ در فارسی پراکندن شده است.

۲ - در باره «مان» که در اوستا دمان dāmāna و نمان nmāna بمعنی خانه و آشیان است نگاه کنید به بخش دوم کاتها، یادداشتها ص ۱۲۶ شماره ۴ در سانسکریت dhūma و در لاتین fūmus بمعنی دود است

دودمان در پهلوی دوتاک مانگ یا دوتاک تنها چنانکه دوده تنها در فارسی بمعنی خاندان است^۱ همانند این در لاتین فکوس focus جایی است که در آن آتش افروزند و هم بمعنی خاندان است، از همین بنیاد است واژه فویه foyer در زبان فرانسه که بهر دو معنی رایج است: آتشدان یا اجاق، خانواده یا فامیل^۲

آتش که نزد همه مردم جهان ستوده بوده و در همه دینهای بزرگ گرامی داشته شده، نزد ایرانیان بیش از مردم دیگر بزرگ داشته شده است. برای اینکه بارزش این آخشییج سودمند نزد ایرانیان پی بریم باختصار داستان پیدایش آن را نزد برخی از اقوام باستانی و متایش آن را نزد آنان یاد میکنیم و بیش از اینکه بآن پیردازیم از خود واژه آتش سخن میداریم.

۱ - دوتاک dutak در گزارش پهلوی اوستا (فرگرد پانزدهم و نهمین باره ۱۲) بمعنی خاندان بکاررفته است و بهمین معنی در فصل نخست ارتخشیر پابکان باره ۱۴ آمده است. همچنین است دوده در فارسی:

همه مرز ایران بر اذ دشمن است بهر دوده ای ماتم و شیون است

(شاهنامه بروخیم جلد ۱ ص ۲۹۲ شعر ۱۹۲)

۲ - اجاق یا اوجاق ترکی است بمعنی جایی که در آن آتش افروزند یا آتشدان، همچنین بمعنی خاندان، خانوار، دودمان و گروه دینی و لشگری است. (ترک و فرانسه لسانلرنیک لغتی پاریس ۱۸۳۵)

اما واژه کانون که دیرگامی است بزبان فارسی راه یافته، بابلی است: کانونو Kanûnu یا کینونو Kinûnu بمعنی آتشدان یا اجاق است، همچنین نام دو ماه از سال است، کانون اول و کانون دوم:

دوتشرین و دو کانون و پس آنکه شباط و آذر و نینسان ایار است
حزیران و تموز و آب و ایلول نگه دارش که ازمن یادگار است

(نصاب الصبیان)

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه چاپ لیبسیک ص ۲۸۸ - ۳۰۱ در ماههای سریانی از کانون اول و کانون الاخر یاد میکند، در فارسی واژه کانون بهر دو معنی بکار رفته: گرنه هوا خشنناک و تافته گشتست گرم چرا شد چنین چو تافته کانون
(ناصر خسرو ص ۳۵۴)

همو گوید:

نثار آرد عروسان را بیستان ز گوهرهای الوان ماه کانون (ص ۳۲۸)
نگاه کنید به:

Akkadische Fremdwörter Von H. Zimmern, Leipzig 1917 S 32
Babylonisch-Assyrisches Glossar Von C. Bezold, Heidelberg 1926, S. 144

واژه آتش در اوستا آتر *atar*؛ آثر *âthr*؛ آتر *âtere*؛ آتر *âtr* آمده است در پارسی باستان آتر *atar* میباشد که در واژه آتریه دیه *Atriyadiya* که نام یکی از ماههای پارسی باستان است (نوامبر - دسامبر) و در سنگنبشته داریوش در بغستان (بیستون) بجای مانده است، لفظاً یعنی ماه ستایش آذر. آذر همان واژه پارسی باستان است که تا، به ذال برگشته است، در پهلوی آتور *atur* همچنین آتش *ataš* آمده است.

واژه آتش همان واژه «آتر» اوستایی و پارسی باستان است که در حالت فاعلی (Nominatif) بمارسیده است و بهمین حالت در اوستا بکار رفته: آتش *atarš* چنانکه در فرگرد (فصل) ۵ و ندیداد پاره ۹ و جز آن. آتش یگانه واژه ای نیست که باعلامت فاعلی باستانی، در فارسی بجای مانده باشد. نام دوتن از پادشاهان هخامنشی که کورش و داریوش باشند نیز با همین نشان بمارسیده است. این نامها باحروف او (u) انجام یافته: کورو *Kuru*، داریو او *Darayavau* (لفظاً دارنده وهی = بهی) در حالت فاعلی علامت «ش» میگیرد: کوروش *Kurush*؛ داریو او *Darayavaush* (منم کورش؛ گفت داریوش). دیگر از واژه هایی که بانشان «ش» باستانی بمارسیده، واژه «مجوس» است، در اینجا «ش» به «س» برگشته است. در پارسی مگو *Magu* چندین بار در سنگنبشته بیستون آمده و در اوستا مغو *Moghu* و در پهلوی و فارسی منغ شده^۱، از همین واژه است «موبد» نامی که به پیشوای دینی زرتشتی دهند (در پهلوی مغویت) مگوش با همان نشان «ش» فاعلی از پارسی باستان بزبان ارامی در آمده و پس از آن بهیئت «مجوس» بزبان عربی در آمده و از آن همه پیروان دین

۱ - یکبار در بسا ۶۵ پاره ۷ مغویتیش *moghu-tbish* آمده، صفت است

بمعنی منغ آزار یا کسی که مغان را بیازارد

۲- از عدو آنگاه کن حذر که شود دوست و ز منغ ترس آن زمان که گشت مسلمان

ابوحنیفه اسکافی

چو شب رفت و بردشت پستی گرفت هوا چون منغ آتشپرستی گرفت

عنصری

مزدیسنا یا زرتشتیان اراده کنند^۱

اما اینکه از واژه آتیش *atarš* در حالت فاعلی، در فارسی حرف «را» افتاده، آتش گفتند، اینگونه افتادگی در فارسی همانند بسیار دارد، از آنهاست واژه کرشور *Karshvar* که در فارسی کشور شده؛ ارشک *Aršaka* که در سنگنبشتهای هخامنشی آمده و این همان نامی است که امروزه اشک (اشکانیان) گوئیم؛ ارشتات *Arštāt* نام یکی از ایزدان زرتشتی است، در پهلوی ارشتات و در فارسی اشتاد شده، ایزدی است که نگهبانی روز ۲۶ هرماه با اوست و نام کسی است^۲، ترشن *tarshna*، در فارسی تشنه گوئیم^۳؛ واژه پاشنه در اوستا و پارسی باستان بجای مانده اما در سانسکریت پارشنی *pārshni* بهمین معنی بجای مانده، و این میرساند که در زبانهای باستانی راجع ایران زمین هم این واژه، حرف «را» در برداشت، پرشت *paršta* همان است که در پهلوی و در فارسی

۱- واژه مجوس پیش از اسلام بزبان عربی در آمده و در قرآن یکبار در سوره حج، آیه هفدهم با صابئین و نصاری یاد گردیده است

نگاه کنید به: *Foreign Vocabulary of the Qurân by Arthur Jeffery*,

Baroda 1938. p. 259

۲- چو اشتاد و خراد برزین پیر دو دانای گوینده و یاد گیر
(شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۹ ص ۲۹۱۰ شعر ۲۰)
چنین گفت اشتاد کای شاد کام من اندر نهانی ندارم پیام
(شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۹ ص ۲۹۱۳ شعر ۷۵)

۳- ترشن: در گوش (در واسپ) یشت پاره ۹، زامیاد یشت پاره های ۶۹ و ۹۶،
فرگرد ۷ و ندیداد پاره ۷۰ آمده است در سانسکریت *trsnā* آمده است.

هر چند نمیدانیم که در اوستا و پارسی باستان چه واژه ای بجای واژه «گرسنه» کنونی بکار میرفته، اما هیئت دیگر آن که «گشنه» باشد، میرساند که از قاعده کلی بیرون نیست و حرف «را» پیش از حرف «شین» افتاده است، در بسیاری از گویشهای ایرانی بهمین واژه بر میخوریم چنانکه گوشنک *gušnag* در گویش بلوچی و وشنه *vašna* در گویش زرتشتیان (با تبدیل یافتن «ك» به «و» و جز اینها) در پهلوی گورسك *gursak* نگاه کنید به:

Etymologie des Balūči Von W. Geiger; München 1890 S. 20

و به فرهنگ بهدینان، گردآوری جمشید سروشیان تهران ۱۳۳۵

و به: *Zur Kenntnis der mittliranischen Mundarten VI Von christian*

Bartholomae; Heidelberg 1925 S. 65-66

پشت گویم و در سانسکریت پرشته *pr̥tha* آمده است؛ و *var̥sha* به معنی درخت است^۱ و در گزارش پهلوی اوستا (=زند) به *vēshak* گردانیده شده و در فارسی بیشه شده و بمعنی جنگل میگیریم، در سانسکریت *vr̥ksā* آمده است، واژه فرموشیدن (فراوشیدن) در اوستا و پارسی باستان بجای نمانده اما در زبان دیگر آریایی که سانسکریت باشد *pra-marsh* در دست است، فراموش که در فارسی دیده میشود، در سانسکریت *pra-marshā* پرمش *pra-marshā* میباشد^۲ چنانکه در همه این واژه ها دیده میشود، در فارسی حرف «را» پیش از حرف «شین» افتاده است، واژه آتش هم پس از درنوردیدن چندین هزار سال، درست از روی قاعده بما رسیده است.

در سخن از آتش فرصتی بدست آمده که واژه *āthravan* = آثرون (اثورو *athaurvan*) را، نامی که به پیشوایان دینی زرتشتی داده شده، یاد آور شوم. چون آتش = آذر در دین مزدیسنا ستوده است، چنین مینماید که آثرون باید از آثر (= آتش) در آمده باشد و او پیشوایی است که بنگهبانی آتش گذاشته است. همانندی این دو واژه بهم در خود گزارش پهلوی اوستا (زند) در روزگار ساسانیان مایه اشتباه شده است. در فرگرد سوم و نندیداد پاره ۲^۳ بواژه آثر و نت بر میخوریم و آن صفت است بمعنی آذر مندیا از آتش برخوردار. گزارندگان اوستا آثر را در پهلوی به آسرونومند *āsrônōmand* گردانیده اند و آن را با واژه آثرون *āthravan* که گفتیم پیشوای دینی است، یکی پنداشته اند و همین مایه اشتباه دارمستتر *Darmesteter* شده که در گزارش اوستای خود آن را بمعنی از پیشوای

۱- در فرگرد ۲۲ و نندیداد پاره ۱۹ آمده است.

۲- در داستان ویس و رامین آمده:

که شهرو راه مینو را مفرموش سخنها ام بگوش دلت بنیوش

(چاپ کلکته باهنام لیس Lees ص ۵۰ شم ۱۳)

شهر، زن شاه قارن، پادشاه کشور ماه (ماد) و مادر ویس است، شعری که یاد

شده، در نامه ایست که شاه موبد بشهرو نوشته است

برخوردار گرفته است (avec prêtre) ۱

واژه آثرون athravan یا اثورون athaurvan و اثورون athaurun بمعنی پیشوای دینی در اوستا بسیار آمده و در همه جا در گزارش پهلوی اوستا به آسروک āsrōk یا آسرون āsravan گردانیده شده است.

همچنین واژه مرکب آثر و پوتهر āthravō puthra که درینا، هات دهم یاره ۱۵ آمده (در تأیید āthravō puthri) که صفت است بمعنی آثر بان یوریا کسی که فرزندش پیشوای دینی است، در گزارش پهلوی گردانیده شده به آسروک (بنمن) پسر āsrōk (benman) pusar

بنیاد واژه آثرون بدرستی دانسته نشده است.

آتورپاتکان دیرگاهی است که بخش بزرگی از سرزمینهای شمال غربی ایران آتورپاتکان Aturpātakān نامیده شده است این نام در نوشتهای یونانی اتروپتنه Atropatene و در نوشتهای ارمنی اترپتکان Atrpatakān یاد گردیده است و همان است که امروزه آذربایجان (آذربایگان = آذرباذگان) گوئیم ۲، بسادر نوشتهای تازی آذربایجان آمده است. شك نیست که در این نام واژه آذر (= آتش)

۱- نگاه کنید به: Zend-Avesta par J. Darmesteter. Vol. II p. 34

و به: Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 66 und 324

بنفی در فرهنگ سانسکریت خود درجایی که واژه سانسکریت athravan را یاد میکند مینویسد:

athravan (barrowed from the Zend āthra-van, derived from ātar, fire)

1 a priest, 2 the name of a Rishi or saint, 3 The Atharvaveda

ناگزیر اینهم سهوی است از بنفی. āthravan سانسکریت با آثرون athravan

اوستایی یکی است اما بن واژه چنانکه گفتیم روشن نیست

نگاه کنید به: Sanskrit English Dictionary by Benfey p. 13

و به: The Practical Sanskrit-English Dictionary by Vaman Shivram

Apte Bombay 1924

آنچه نگارنده در دومین گزارش گاتها، بخش نخست صفحه یف و صفحه یص نوشته ام و آثرون athravan را از آثر = آذر یاد کرده ام، نیز اشتباهی است

۲ - گزیده هرچه در ایران بزرگان ز آذربایگان وری و گرگان

(ویس ورامین)

بجای مانده ، اما این سرزمین بدین روی که در آنجا آتشکده‌های بسیار بوده ، چنین خوانده نشده است آنچه‌اگرچه یاقوت حموی (۵۷۵ - ۶۲۶) پنداشته مینویسد : آذر در پهلوی آتش و بایکان بمعنی نگهبان است چون در آنجا آتشکده بسیار بوده ، چنین نامیده شده است^۱

ابن خردادبه (در سده سوم میزیسته) نوشته که اسپهبد شمال در روزگار ان فرس ، آذرباذکان اسپهبد خوانده میشد^۲ . بزودی خواهیم دید که نوشته ابن خردادبه ، نزدیکتر بوجه تسمیه آذربایجان است .

در نامه پهلوی شهرستانهای ایران آمده: بت کوست آتورپاتکان شترستان گنجک فراسیاک تور کرت - شترستان آتورپاتکان ، ایران گوشسپ آتورپاتکان سپاهیت کرت: در کرانه آذرباتکان شهرستان (پایگاه) گنجک را افراسیاب تورانی ساخت - پایگاه آذرباتکان را ایران گشنسپ ، سپهبد آذرباتکان ساخت . در اینجا از دو پایتخت زمستانی و تابستانی شهریاران آذربایجان یاد گردیده که یکی از آنها گنجک بوده ، در نزدیکی تخت سلیمان کنونی که ساخته افراسیاب تورانی پنداشته شده و پایگاه زمستانی که از آن نام برده نشده بایستی اردبیل باشد که آن ساخته ایران گشنسپ ، سپهبد آذرباتکان شناخته شده است . از این دو پایگاه باستانی آذرباتکان

۱- آذربایجان ... قال ابن المقفع ، آذربایجان مسمیة باذرن ایران بن الاسود بن سام بن نوح علیه السلام وقیل آذرباذ بن بیوراسف وقیل بل آذراسم النار بالفهلویه وبایکان معناه الحافظ والغازن فکان معناه بیت النار اوغازن النار وهذا شبه بالحق و احری به لأن بیوت النار فی هذه الناحیه کانت کثیرة جداً ... در دنبال این گوید : مردم آذربایجان را گویشی است که آن را آذریه خوانند و جز از خودشان ، کسی آن را در نمیابد ... آذربایجان در روزگار عمر گشوده شد و مرزبان آنجا با حدیفه سازش کرد که هشتصد هزار درهم بپردازند باین شرط که دیگر کسی را از مردم آذربایجان نکشند و برده نگیرند و آتشکدها را خاموش نکنند ... و مردم «شیز» را در آراستن جشنهای دینی باز ندارند . نگاه کنید یاقوت چاپ مصر ص ۱۵۹ - ۱۶۰

ابن الفقیه (در کتاب البلدان سال ۲۹۰) پیش از یاقوت ، نوشته که بگفته ابن المقفع ، آذربایجان نام آذرباذ بن ایران ... و بروایت دیگر بنام آذرباذ بن بیوراسف ، نامیده شده است . در دنبال این نوشته : مفیره بن شعبه در سال ۲۲ آذربایجان را بگشود . نگاه کنید به کتاب البلدان چاپ لندن ۱۳۰۲ ص ۲۸۴ .

۲ - وکان اصبهذا الشمال علی عهد الفرس بسمی اذرباذکان اصبهذا . نگاه کنید به المسالك والممالك ، چاپ لندن ۱۳۰۶ ص ۱۱۸ .

(آذربایجان) بازسخن خواهیم داشت .

شك نیست که سرزمین آذربایجان بنام خاندان شهریارانی که در آنجا از روزگار اسکندر فرمانروایی داشتند، بازخوانده شده است. آتربات از نامهای بسیار رایج ایران باستان بوده و این نام لفظاً یعنی آذرپناه یا کسی که ایزد آتش او را نگهدارسته یا فرشته پاسبان آتش، پرستار اوست.

این نام از دو جزء درآمیخته. از آتر (= آذر) و پات pāta که اسم مفعول است از مصدر پā که در اوستا و پارسی باستان بمعنی نگاهداشتن و پاس داشتن و پناه دادن بسیار بکار رفته است^۱ همین واژه است که در پارسی بایدن شده است. این نام خود میرساند که ایرانیان آتش را بزرگ و گرامی میداشتند و خود را پناه و پشتیبانی فرشته نگهبان آن میسپردند .

جزء «کان» که بنام سرزمین پیوسته : آتورپاتکان (معرب آن آذربایجان) همان است که در بسیاری از نامهای سر زمینهای دیگر ایران هم دیده میشود؛ از آنهاست گلپایگان (کلبادگان = گرباذگان معرب آن جرباذقان = جرباذقان) . در فروردین یشت باره ۱۰۲ « آتربات » که یکی از پاکان و پارسایان است باچندتن از پارسایان دیگر که نامهای همه آنان باواژه آذر درآمیخته یادگردیده اند و فرورهایشان ستوده شده اند^۲

در میان ناماوران روزگاران پیشین ، آتربات ، همزمان شاپوردوم، شاهنشاه

۱ - نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » صفحه ۲۵ شماره ۳

۲ - این نامها درباره ۱۰۲ فروردین یشت چنین آمده: آترو نوش Atərə-Vanuš (یعنی دوستار آتش)؛ آتربات Atərə-pāta (آتش پناه)؛ آتردات Atərə-Dāta (آتش داد)؛ آترچیتهر Atərə-ēithra (آتش چهر)؛ آترخوار Atərə-xvārenah (آذرخره = آتشفر)؛ آترسوه Atərə-Savah (آتش سود)؛ آترزنتو Atərə-Zantuu (آتش پرگه)؛ آتردینگهو Atərə-Dainhu (آتش کشور) .

پیدا است که این چهار نام پسین یعنی: کسیکه فره آذر ایزدی از آن اوست - کسیکه از سود فرشته نگهبان آذر بهره و راست - کسی که از سود ایزد آذر، پرستار پرگه (ایالت) برخوردار است - کسیکه ایزد آذر، پاسبان کشور، پشت و پناه اوست . نگاه کنید بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده ص ۸۵-۸۷

ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) درخور یاد آوری است. او موبدان موبد ایران بوده و همان کسی است که خرده اوستارا از اوستای بزرگ گرد آوری کرده، تا از برای ستایش و نیایش و نماز روزانه و هنگام جشنهای دینی به دینان بکار آید و بمیانجی موبدان و هیربدان نیازمند نشوند. این آتریپات از پاکان و بزرگان دین مزدیسنا بشمار میرود. یکی از نامه های پهلوی که امروزه در دست داریم و اندرز آتریپات نامیده شده، بهمین موبدان موبد که گویا از سرزمین گیلان^۱ (؟) بوده؛ باز خوانده شده است^۱

یکی دیگر از این ناموران که نامش جاودانی گردیده و بخشی از میهن مابدو باز خوانده شده، آتریپات همزمان داریوش سوم شاهنشاه هخامنشی (۳۳۶-۳۳۰ پیش از میلاد مسیح) است. او از ماد و از سپهبدان بوده، در جنگ اسکندر، سرداری گروهی از لشکریان سرزمینهای ماد را داشته است. چندتن از تاریخ نویسان باستانی یونانی او را در این کارزار یاد میکنند، از آنان است اریانوس^۲ (۹۵-۱۷۵ میلادی) که نوشته: اتروپاتس Atropates (= آتروپات) از ماد، در جنگ اسکندر و داریوش در گوگملا^۳، سردار گروهی از جنگاوران بود. این آتروپات پس از آنکه اسکندر بایران دست یافت، پدرزن پردیکاس Perdikkas گردیده و او یکی از دوستان نزدیک اسکندر و از سرداران بزرگ لشکر وی بود، همان کسی است که اسکندر در هنگام مردن مهر خود را بنشان محبت و اعتماد بدو سپرد.

چنانکه میدانیم اسکندر با امید یونانی کردن ایران، گروهی از سرداران خود را بر آن داشت که دخترانی از بزرگان ایران بزنی برگزینند. در جشن بسیار بزرگ و

۱- نگاه کنید به خرده اوستا گزارش نگارنده ص ۳۰-۴۱

۲- Arrianos, Anabasis 3,8,4 übersetzt und erklärt Von C. Cless. - Stuttgart 1862 S. 104

۳- گوگملا Gaugemâla جایی است در سرزمین آشور در شمال غربی اربل Arbela. در اینجا داریوش در ۲ اکتبر ۳۳۱ پیش از میلاد از اسکندر شکست سخت یافت و بناچار روی از پهنه کارزار بگردانید. با این شکست راه پایتختهای هخامنشیان چون بابل و شوش و پارس (تخت جمشید) بروی دشمن باز شد. گوگملا نزدیک ویرانه نینوا تقریباً در ۷۰ میلی شمال غربی اربل در کنار رود گومل واقع است. نگاه کنید به مدن العراق القديمة تألیف درونی مکای ترجمه یوسف یعقوب مسکونی، بغداد ۱۳۷۱ ص ۱۴۸

باشکوهی که در شوش آراستند ، در یکشب هشتاد تن دختر از خاندان بزرگان ایران ، زنان سرداران مقدونی گردیدند ، نامهای گروهی ازین سرداران مقدونی و نامهای خاندان زنانشان در نوشتههای نویسندگان یونانی یاد گردیده ، از آنان است پردیکاس که دختر آتریات ، اسپهبد را بزنی گرفت.^۱

خود اسکندر چندین زن ایرانی گرفت ، يك دوتن از آنانرا یادخواهیم کرد . داریوش سوم در سال ۳۳۰ پیش از مسیح بخیانت کشته شد ، همارداوا اسکندر هفت سال پس از او در ۱۳ ژوئن ۳۲۳ که ۳۲ سال و هشت ماه داشت ، پس از ۱۲ سال و هشت ماه شهریاری در بابل ، در کاخ نبوکدزر Nebukadrezar مرد و امپراتوری پهناور وی بی شهریار ماند . سران لشکر وی انجمن کردند و همین پردیکاس پیشنهاد کرد که فرزند آینده رُخسان^۲ (روشنک) ، زن اسکندر که در آن هنگام شش ماهه آبستن

۱ - نگاه کنید به: Eranische Alterthumskunde Von F. Spiegel

II. Band, Leipzig 1873 S. 577-8

۲ - رُخسان که یونانیان Rôxanes یاد کرده اند اوستایی آن باید رنوخسن raoxsna باشد که در فارسی روشن گوئیم. نام این دختر در شاهنامه و تاریخ طبری و تاریخ ابن الاثیر و در مجمل التواریخ و در فارسنامه و جزاینهاروشنک یاد گردیده و دختر داریوش سوم پنداشته شده است. در شاهنامه آمده: همینکه اسکندر از زخمی شدن داراب آگاه شد خود را بشتاب بیالین وی رسانید، داراب در هنگام جان سپردن در اندر زهای خود بدو گفت که دخترش روشنک را بزنی گزیند :

نگه کن بفرزند و پیوند من	بیوشده رو بان دلبد من
زمن یاک تن دختر من بخواه	بدارش آرام . در پیشگاه
کجا مادرش روشنک نام کرد	جهان را بدو شادو پدram کرد
نیایی ز فرزند من سر زنش	نه بیفاره از مردم بد کنش
بیاداید این آتش زردهشت	بگیرد همی زند و استا بشت
نگه دارد این فال و جشن سده	همان فر نوز و آتشکده

(شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۶ ص ۱۸۰۳)

طبری گوید : فسأله داران یتزوج ابنته روشنک و برخی حقها و معظم قدرها. همچنین است در همه کتابهایی که از داراب و اسکندر سخن داشته اند ، همچنین نظامی در اسکندرنامه خود در گرفتن اسکندر دختر دارا را آورده که اسکندر از برای خواستگاری این دختر یکی باصفهان فرستاد :

جهان پادشا را چنین است کام بصمت سرایی چنین نیکنام ❖

بود بیادشاهی برگزیده شود، پس از گفتگوی بسیار این پیشنهاد پذیرفته شد و آن فرزند هنوز زاییده نشده را پادشاه خواندند و خود بردیکاس فرمانروای امپراتوری گردید. کودکی که پس از چندماه دیگر بجهان روی آورد واسکندر نامیده شد، پس از چند سالی بفرمان پادشاه مقدونیه کساندرس Kassandros پسر انتیپاتور Antipator با مادرش رخسان کشته شدند.

فرمانروایی بردیکاس دیری نپایید، در هنگامی که بجنک بطلمیوس Ptolemäos بمصر لشکر کشیده بود، سربازان خود او که از خوی بد وی بستوه آمده بودند، ریختند بچادر وی و کارش را ساختند.

چنانکه میدانیم پس از اسکندر که در همه نوشتهای پهلوی از برای آسیب فراوانی که از او بایران رسیده، گجستک سکندر (اسکندر ملعون) خوانده شده، سرداران

که روشن شود روی چون عاج او شود روشنگ درة التاج او
بروشن رخس چشم روشن کند بدان سرخ گلخانه گلشن کند

(سکندرنامه ، جلد پنجم از خمه نظامی چاپ بمبئی ۱۲۶۵ ص ۶۲)

آنچه درباره اسکندر در نوشتهای نظم و نثر ماباد گردیده افسانه ای بیش نیست و بهیچروی نباید ارزش تاریخی بآن داده شود. بگفته نویسندگان یونانی که در لشکر کشی اسکندر بایران همراه وی بودند و پس از آن گروهی از نویسندگان دیگر یونانی و رومی نوشتهای آنان را در تاریخ خود یاد کرده اند، روشنگ (رخسان) دختر یکی از بزرگان بلخ (باختری Bâxtri) بوده بنام oxyartes (این نام باید در پارسی باستان اوخشثر Uxathra باشد) اسکندر در زمستان سال ۳۲۹-۳۲۸ پیش از میلاد در شهر بلخ ماند و در بهار آن سال چند دژ در آن سرزمین بدست وی افتاد. خاندان اوخشثر و در میان آنان روشنگ بدست دشمن گرفتار آمدند. اسکندر در سال ۳۲۷ روشنگ را بزنی گرفت، یکی از آن دژها که بدست اسکندر افتاد. سوسیمتس sysimithres یاد گردیده، پدر روشنگ فرماندار این دژ بود. این دژ در سرپل سنگین در جنوب فیض آباد کنونی در بدخشان واقع بود، نگاه کنید به:

Geschichte Irans Von Ferd. Justi im Grundriss der Iranischen philologie
2, Band S. 474

یکی دیگر از زنان ایرانی اسکندر، دختر داریوش سوم بوده که در شوش زن اسکندر گردید.

نام این زنی را گروهی از نویسندگان یونانی سته تئیر stateira نوشته اند، فقط اریانوس نام او را با شتاب بر سینه Barsine یاد کرده و او را با یکی از زنان دیگر ایرانی اسکندر بهمین نام اشتباه کرده است.

آزمند او از برای ربودن بخشی از آن امپراتوری، بجزاهم افتادند و از هر سوی ایران آتش‌جنگ میان آنان زبانه میکشید .

درهنگام بیش از بیست سال، خونریزی و غارت و ویرانی، سراسر ایران زمین بزرگ دچار خشم اهریمنی بود. همان سرزمینهایی که در روزگاران هخامنشیان درهنگام بیش از دویمت سال با آنها نژادها و زبانها و دینهای گوناگون آرام بسر بردند .

در زمان خود اسکندر آترپات بفرمانروایی سرزمینی که پس از آن بنام وی آتورپاتکان خوانده شده، گماشته بود و پس از مرگ اسکندر، هر آشوبی که پیش آمده، او همچنان در سرزمین خود پایدار ماند .

چنانکه میدانیم پس از اسکندر هر بخشی از کشور های وی بدست یکی از سرداران و سران لشکرش افتاد .

خاک ماد دو بخش گردیده ، ماد بزرگ و ماد کوچک ، ماد بزرگ از آن پایتون Peithon که یکی از سرداران بزرگ بوده، گردید و ماد کوچک که آتورپاتکان (آذربایجان) باشد به آترپات سپرده شد .

پس از گذشته شدن پردیکاس که گفتیم جانشینی و سرپرستی کشورهای اسکندر را داشت ، دگر باره آشوبی برخاست ، بسیاری از این سرزمینها فرمانروایان خود را از دست دادند و سرداران زورمندتری از سران لشکر اسکندر، جای آنان را گرفتند . پایتون هم بناچار جا از برای شهریار دیگری تهی کرد اما در این گیرودارها، آترپات ، ماد کوچک را از دست نداد و خاندان وی پشت در پشت در همانجا شهریاری داشتند .

۱ - نگاه کنید به : Diodor Von Sicilien XVII, 107; XVIII, 3 Uebersetzt

Von J. F. Wurm, Stuttgart 1838 S. 1708-9; 1735-6

دیودوروس معروف به سیکولوس Siculus کتاب خود (Bibliotheca Historia) را در میان سالهای ۶۰-۳۰ پیش از میلاد مسیح نوشت.

Curtius Rufus X, 19-20 Verdeutsch Von Johannes Siebelis, Stuttgart 1860 S. 386 - 388

جغرافیا نویس نامور یونانی استرابو Strabo که در روزگار اشکانیان حمیزست و در سال ۶۳ پیش از میلاد مسیح زاییده شده و در سال ۱۹ میلادی درگذشت، از سرزمینهای ماد و خاندان آترپات چنین یاد میکند: «ماد دو بخش است، بخشی از آن را ماد بزرگ نامند و پایگاه آن همدان شهر بزرگی است، کاخ شاهی کشور ماد در همانجا است. هنوز هم این کاخ شاهی بکار پارتها آید، دست کم در هنگام تابستان پادشاهان (اشکانی) در آنجا بسر برند زیرا ماد سرزمینی سرد است و پایگاه زمستانی آنان در سلوکیه است در کرانه دجله، بنزدیکی بابل است، بخش دیگر ماد را آتروپتته Atropatene خوانند. نام این بخش بنام ساتراپ (= خشتهر یاون Xsathra-pāvan) آتروپاتس (Atropates) باز خوانده شده است. اوست که نگذاشت این سرزمین هم پاره‌ای از ماد بزرگ گشته، بزیر فرمان شهریاری مقدونیه‌ها در آید، اینچنین او خود را پادشاه خوانده، آنجا جداگانه کشوری خود کام گردید. هنوز هم جانشینان او از همان خاندان هستند. جانشینان او با پادشاهان ارمنستان و خاندان سلوکوس پس از آن بایارتها (اشکانیان) با زناشویی پیوند و یگانگی بهرسانیدند.

این سرزمین در هشرق ارمنستان و مغرب ماد بزرگ است و بگوشه‌ای از دریای گرگان و سرزمین مردم گرگان بر میخورد و از سوی جنوب به متینه Matiana پیوسته است.

Junianus Justinus XIII Uebersetzt Von Ernst Schaumann, Prenzlau * 1830-1 Drittes Bändchen S. 46.

یوستینوس نویسنده تاریخ Historia Philippica دانسته نشد که کی میزیست، زمان او را در میان سالهای ۱۶۰-۳۰۰ نوشته اند

Geschichte Irans, Und Seiner Nachbarländer Von Alfred Von Gutschmid, Tübingen 1888 S. 16-22;

Geschichte des Alten Persiens Von Ferd. Justi, Berlin 1874 S. 146-148;

Iranisches Namenbuch Von Ferd. Justi Marburg 1895 S. 64 u. 311 u. 262;

Orientalische und Griechische Geschichte Von Wilh. Soltau, Breslau 1913 I. Band S. 406 u. 423-5;

Persian Empire by A. T. Olmstead, Chicago 1948 p. 515

۱- این سرزمین بنام مردمی که در آنجا بودند باز خوانده شده است، نگاه

Erânshahr Von J. Marquart, Berlin 1901 S. 221

کنید به :

آنچنانکه اپولونیدس Appolonides گفته، آتروپتته از نیرویی برخوردار است که نتوان آنرا خوار گرفت. میتواند ده هزار سواره و چهل هزار لشکر پیاده داشته باشد.

دریای کبودان^۱ در آنجاست، در روی آب آن نمک می‌بندد، اگر کسی ندانسته در آن تن بشوید، بخارش سخت دچار گردد، در همان آن مالیدن روغن است، اگر در آن رخت بشویند، پیوسد مگر آن را به آب شیرین فروبرند.

درست است که مردم اتروپتته همسایگان توانایی چون ارمنیها و پارتها دارند و گاهی پاره ای از خاکشان بریده میشود، اما آنچه از آنان ربوده شود، پس میگیرند چنانکه Symbace را که بدست ارمنیها افتاده بود، دگر باره باز یافتند. آنان باقیصر (رم) دوست اند، پارتها را نیز بزرگ میدارند. پایگاه تابستانی شاهان شان دردشتی است بنام کزک Gazaka، پایگاه زمستانی آنان در کاخ استوار (؟) و این همان جایی است که آنتنیوس Antonius در هنگام جنگ با پارتها محاصره کرده بود ارس Araxes رودی است که اتروپتته را از ارمنستان جدا میکند...^۲

سردار رمی آنتنیوس که استرابو از او نام میبرد در سال ۳۶ پیش از میلاد با بیش از صد هزار جنگجو و پشتیبانی پادشاه ارمنستان ارت و سدس Artavasdes (در پارسی باستان ارت وزده Artavazdah) بجنگ فرهاد چهارم اشکانی شتافت، گنجک (= phraaspa) پایگاه پادشاه آذربایجان که او هم ارت وزده نام داشت، بمحاصره لشکر رم افتاد، پس از کوشش بسیار، در پشت دیوار و باروی گنجک، سپاه رم نومید شده و شکست خورده، بازگشت.^۳

۱ - کبودان همان دریاچه ارمیه (رضاییه) است، از آن سخن خواهیم داشت.
۲ - نگاه کنید به:

Strabo's Erdbeschreibung übersetzt Von Forbiger, Fünftes Bändchen, Stuttgart 1858 S. 51-2

۳ - نگاه کنید به: Parthia by George Rawlinson, London 1893 p. 207-211

و به:

A History of Persia by Sir Percy Sykes Vol. I, Third Edition, London 1930 p. 359-361.

چنانکه دیده میشود در اینجا استرابو از پایگاه زمستانی آذربایجان نام برده است. این پایگاه باید فراداسپ Frādâspa (از پارسی باستان فرادا+اسپ) باشد، لفظا یعنی اسب خیز. بطلمیوس Ptolemâos ستاره شناس و جغرافیادان یونانی سدهٔ یازدهم میلادی این شهر را فراسپ Pharaaspa یاد کرده است. این فراداسپ گویا در یک سرزمین کوهستانی نزدیک ویرانه کنونی که تخت سلیمان خوانده میشود، باشد. بگفتهٔ حمدالله مستوفی، مغولها اینجا را ستوریق نامیده اند^۱.

گازک Gazaka که در نوشته استرابو آمده، در نوشته‌های ارمنی گزنگ Ganzak خوانده شده است تاگزیر همان واژه گنجک است، بمعنی گنجینه و خانه گنج. در نوشته‌های نویسندگان یونانی و رومی بهیشتهای گوناگون، بنام این شهر برمیخوریم. پلینیوس Plinius رومی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت مینویسد: اتروپتنه Atropatene را رود ارس از ایالت اتن Otene ارمنستان جدا میکند، شهر آن (آذربایجان) گزمه gazae میباشد^۲.

نویسنده دیگر رومی، امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus (۲۳۰-۳۹۰ میلادی) همان کسی که در جنگ شاپورد دوم و ژولیانوس Julianus در لشکر کشی این امپراتور جزء همراهان وی بود در پخش ۲۳ تاریخش فصل ۶ در سخن از سرزمینهای نزدیک دریای کرگان (خزر) از ماد و اتروپتنه (آذربایجان) یاد کرده مینویسد: آذربایجان مانند ماد (بزرگ) از شهرهای بسیار برخوردار است و از دیهای

۱- حمدالله مستوفی آورده: «در ولایت انجرو دقصبه است، مغول آنرا ستوریق خواند بر سر پشته است، کیخسرو کیانی ساخته است و در آن قصبه سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه است بشکل حوض بزرگ بلکه دریاچه، ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید، دوجوی آب هر یک بمقدار آسیا گردانی دایم از آنجا بیرون می آید و چون درمی بندند آب حوض زیادت نمیشود و چون میگشایند برقرار جاری است و در هیچ موسم کم و بیش نمیشد و این از نوادراست. نگاه کنید به نزهة القلوب چاپ لیدن ۱۳۳۱ باهتمام لیستراچ ص ۶۴

Histoire Naturelle De Pline (Livre VI, chap. XVI, 2) Par M.E. - ۲
Littré, Tome Premier, Paris MDCCCLX p. 245

بزرگ که هر يك بشهری ماند. گروه انبوهی در این سرزمین زیست میکنند، کوتاه گرفته گویم، اینجا خرم ترین جایی است که پادشاهان میتوانند از برای زیستن برگزینند، همچنین در این سرزمینها خاکهای خوب و بارور فراوان است. در این سرزمین شهر بسیار است، در سر آنها میتوان از Patigran و Zombis و Gazaca (کنجک) نام برد. . . . در همین تاریخ خود از مغان یاد کرده مینویسد: مغان گویند، آتشی را که از آسمان فرود آمده و هیچگاه خاموش نمیشود در آتشدانها نگاهداری میکنند، همچنین از نفت این سرزمین یاد کرده مینویسد ایرانیان این روغن را در زبان خود نفت (naphta) خوانند.

شهر گنجک در روزگارانی که خاندان آتورپات در آتورپاتکان شهریاری داشتند و پس از برچیده شدن شهریاری آنان و دست یافتن خاندان اردوان که از پارتها بودند، بآن سرزمین، همچنان آن شهر پایگاه شهریاران آذربایجان بود. در سراسر روزگار پادشاهی اشکانیان آن شهر مرکز دینی بشمار میرفت و بگواهی نویسندگان مغربی و مشرقی و از آنان است مسعودی که خود در آغاز سده چهارم در سرزمینهای جنوبی دریای گرگان (خزر) بوده، «شیز» هماره پایگاه پادشاهان ایران بشمار میرفت. در «التنبیه» که در سال ۳۴۵ نوشته شده، گوید: «اشکانیان زمستان را در عراق و تابستان را در شیز از شهرهای آذربایجان میگذراندند.

درین روزگار ما، در آنجا، آثار شگفت انگیز، از بناها و تصویرها برنگهای گوناگون دیده میشود که نمودار سپهر و ستارگان، کیتی و آنچه در آن است از زمین و دریا و آبادانی و کان و گیاه و جانور و اینگونه شگفتیهاست. در آنجا اشکانیان آتشکده ای داشتند که آن را خاندان دیگر پادشاهی ایران نیز بزرگ میداشتند.

این آتشکده «آذر خشی» خوانده شده و آذر در فارسی، یکی از نامهای آتش است و «خشی» در فارسی بمعنی نیک است. هر يك از پادشاهان ایران، در هنگام

۱- نگاه کنید به Ammianus Marcellinus, Römische Geschichte, übersetzt von Tross, Ulm 1898 S. 520-523.

درباره امیانوس مارسلینوس نگاه کنید به جلد نخست یسنا ص ۱۰۳

تاجگذاری پیاده بزیارت آن میرفتند و آن را بزرگ و گرامی میداشتند بسا هدیه وره آورد و از هر گونه «خواستہ» تقدیم آن میکردند و از هر سوی کشور مانند ماهات و ارض الجبال (ماد) نذر هابدانجامیفرستادند.^۱

بسا در روزگار ساسانیان، پادشاهان این دودمان، در هنگام تابستان، از پایتخت گرم تیسفون باین شهر مقدس پناه میآوردند و ماههای گرم تابستان را در آنجا بسر میبردند. در نوشتههای پیشینیان بسیار بنام این شهر: کزنا، جزه ۳، جزنق و جز اینها بر میخوریم. همچنین نام دیگر این شهر «شیز» در همه جا یاد گردیده است و همه نوشته اند که آذر گشنسپ (گشسپ) آتشکده نامور پادشاهی در اینجا است.

چنین مینماید که «شیز» از نام ایرانی آن معرب شده باشد، چنانکه یاقوت نوشته معرب از جیس است، ناگزیر همان است که در نامه پهلوی «زادسپرم» که یاد کردیم، چست ēst آمده است و در نوشتههای دیگر پهلوی چون دینکرد، شیخ šiz

۱- آذرخش ناگزیر نام دیگری است از برای آذر گشنسپ، یاقوت نیز همین نام را یاد کرده است اما آنچه ناگفته مسعودی نوشته جزء اخیر این نام مرکب «خش» بمعنی خوب نیست بلکه رخش است بمعنی روشنی و فروغ: آذر+ رخش، بنا بقاعده کلی در واژه های مرکب، دو حرف از یک جنس که بهم رسد یکی حذف میشود چنانکه در واژه آذرنگ: آذر+ رنگ، یعنی آتشین رنگ.

آذرخش بمعنی صاعقه گرفته شده، رودکی گفته:

نیاشد زین زمانه بس شکفتی اگر بر ما بیاید آذرخشا

نگاه کنید به التنبیه والاشراف، قاهره ۱۳۵۷ ص ۸۳

۲- یاقوت در معجم البلدان گوید: «و قد ذکر غیره (ابو دلف مسعربن - المهلهل الشاعر) ان بالشیز نار آذرخش و هویت معظم عند المجوس کان اذا ملك منهم زاره ماشياً و اهل المراغة و تلك النواحي یسمون هذا الموضع كزنا» یاقوت جزنق و کزنا را هر یک جداگانه نیز یاد کرده است.

۳- ابن خردادبه در المسالك والممالك (ص ۱۱۹ و ۱۲۱) گوید: «ومن المراغة

الی جزنة سنة فراسخ»

و نگاه کنید به: Tabari, Uebersetzt Von T. Nöldeke, Leiden 1879 S. 100;

The Lands of the Eastern Caliphate by G. Le Strange, Cambridge 1930

P. 223-4

خواننده شده^۱ و در شاهنامه چپچست بکاررفته و کهنتر از همه این نوشتها بدراوستا چندین بار چچست^۲ *ææcæsta* آورده شده است، برخی از دانشمندان گمان کرده اند که این نام از یک نام بومی دیرین معرب شده باشد^۳.

این شهر نامورکی و بدست کی ویران شده، آگاه نیستیم، همچنان بدرستی نمیدانیم این شهر در کجای آذربایجان بوده و ویرانه آتشکده شاهی رادر کجا باید جست.

مارکوارت Markwart لیلان کنونی را جای آذرگشسپ دانسته است.^۳

۱- نگاه کنید به شهرستانهای ایران A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānshahr by J. Markwart, Edited by Messina, Roma 1931 p. 108-9 ibid. p. 108-110

۲- در روزگار ان پیش مردمی بنام منتیانی Mantiani در این سرزمینها میزیستند، نام جیس (چست) باید از همین قوم غیر ایرانی که پس از آن ایرانی شدند، بیادگار مانده باشد. نگاه کنید بگفتار ارمیه نگارش مینورسکی:

Encyclopédie De l'Islâm, Tome IV p. 1093

۳- مارکوارت پیش ازین گمان میکرد که گنجک (= شیز) همان ویرانه تخت سلیمان کنونی باشد چنانکه در کتاب خود ایرانشهر (Erānshahr) ص ۱۰۸ چنین نوشته است نگارنده نیز به پیروی از گروهی خاور شناسان در نخستین گزارش گاتهای خود، سال ۱۳۰۵ خورشیدی (ص ۲۳) جای شیز و آذر گشسپ را همان تخت سلیمان کنونی یاد کرده ام. پس از چندی مارکوارت تغییر عقیده داده در پاسخ نامه ای بسکارنده چنین نوشته است: « گنجک یا الشیز پایگاه تابستانی خسرو پرویز، پایگاه زمستانی شهریاران پیشین اتوریات بوده، پایگاه تابستانی این شهریاران فراذه اسپ (یعنی اسپ خبیز) خواننده میشده و آن در سرزمینی کوهستانی بوده که امروزه آنجا را تخت سلیمان خوانند. اما گنجک یا الشیز بنا بآنچه در سیاحتنامه ها نوشته شده باید در پیرامون دریاچه ارمیه در سر راه مراغه و تبریز نزدیک لیلان باشد. نظر بتعریف مفصلی که مسمر بن المهلهل از شیز کرده، بتزدیکی آن کانهها بوده و چشمه نفتی داشته که آتشکده آذرگشسپ هماره از آن روشن بوده است، چنانکه در باکو». همچنین در برلین میان مارکوارت و نگارنده سخن باین آتشکده کشیده شده و زبانی هم گفتند: آنچه پیش ازین در کتاب ایرانشهر نوشته ام و جای آن را ویرانه تخت سلیمان دانسته ام، اشتباهی است. در نامه پهلوی «شهرستانهای ایران» مارکوارت با اشتباه پیشین خود اشاره کرده، جای آذرگشسپ را در لیلان ❖

لیلان دهی است از شهرستان مراغه ، در گوشه جنوب شرقی دریاچه ارمیه افتاده است .

شاید همین لیلان باشد که حمدالله مستوفی در سخن از مراغه ، لیلان آورده :
 « تومان مراغه چهارشهر است ، مراغه و بسوی ودهخوارقان و نیلان ، در جای دیگر آورده : « نیلان شهر کوچک است و باغستان فراوان دارد ، غله و پنبه و انگور و میوه بسیار آرد و آبش از رود جفتو و ازعیون . . . »

درجایی ندیدم که شهر یا دهی در آذربایجان بنام نیلان یاد شده باشد ، امروزه در آذربایجان جایی باین نام در « فرهنگ جغرافیایی ایران » یاد گردیده ، اینچنین :
 « نیلان ده ، از دهستان ایسل تیمور ، بخش حومه شهرستان مهاباد ،^۱ چنانکه دیده میشود این نیلان با نیلان نزهة القلوب حمدالله مستوفی درست در نمیآید .

هانری راولنسون Henry Rawlinson در سال ۱۸۳۸ میلادی ویرانه تخت سلیمان را دیدن کرد و آن ویرانه را جای آذرکشسپ و آن سرزمین را جای شهر شیز (= گنجك) دانست ، از همان زمان گروهی از دانشمندان همانجا را پایگاه
 کنونی یاد کرده است .

A Catalogue of the prov. Eranshahr p. 110

نگاه کنید به :

(این کتاب پس از مرگ وی بچاپ رسیده است)

مارکوارت که در چهارم فوریه ۱۹۳۰ در ۶۶ سالگی در برلین از جهان درگذشت از بزرگان خاور شناسان است و بویژه در جغرافیای باستانی ایران بی مانند بود ، مستدهایی که از پیشینیان ، از یونانیان و رومیان و ارمنیها و ایرانیان و نویسندگان عرب زبان به ما رسیده هیچیک آنچنان نیست که بی گفتگو بتوان جای آتشکده آذرکشسپ را نشان داد ، باز در این زمینه سخن خواهیم داشت

۱ - در جای دیگر همان جغرافیا آمده : « مهاباد در ۱۳۱ کیلومتری شهر رضایه (ارمیه) واقع است . نگاه کنید به « فرهنگ جغرافیایی ایران ، جلد چهارم استان ۳ و ۴ آذربایجان » تهران مهرماه ۱۳۳۰ ص ۵۱۶ و ص ۵۳۶ . بدبختانه فرهنگستان ایران با برگردانیدن بسیاری از نامهای شهر و ده و رود ایران را بنامهای دیگر ، کار را دشوار کرده . این است که باید یاد آور شویم : مهاباد همان ساوجیلاغ است . در فرهنگستان ایران ، واژه های نو تا پایان سال ۱۳۱۸ ، در صفحه ۱۰۰ آمده « مهاباد = نام جدید ساوجیلاغ . مگری دو محل دیگر باسم مهاباد هست ، یکی در اصفهان و دیگری در ترکستان »

آتش شاهی ایران دانستند.

ویرانه تخت سلیمان در یکصد میلی یا ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی دریاچه ارمیه افتاده است.^۱ چنانکه دیدیم در هر جا که آذرگشسپ باد گردیده، دور از دریاچه ارمیه نموده نشده، دور بودن ویرانه تخت سلیمان باندازه بیست و شش فرسنگ و نیم از دریاچه ارمیه، خود درخور تأمل است.

از آنچه در باره آتورپاتکان گذشت پیداست که خاندان آتورپات دست کم تا آغاز تاریخ مسیحی در سرزمین فرمانروایی خود پایدار ماندند و در روزگار اشکانیان نیز تا دومین نیمه از سده دوم میلادی استقلال خود را یکسره از دست نداده از شهریاران دست نشانده اشکانیان بشمار بودند^۲

در پایان این گفتار باید یاد آوری کرد که در روزگار ان شهریاران آتورپاتکان، گاهی سرزمین فرمانروایی آنان از مرز گذشته بخاکهای همسایه کشیده میشد، بخشی از قفقاز کنونی که دربارینه اران خوانده میشده و پایگاه آن پرتو Partav (مغرب بردعه) بوده، از همان خاکهایی است که گاهی شهریاران آتورپاتکان در آنجا هم فرمانکزار بودند^۳

درین سالهای گذشته، دولت بلشویک روس، آنجا را آذربایجان نامیده، درست و شایسته این بود که آنجا را بنام دیرین خودش «اران» بنامد.

۱- نگاه کنید به: History of Persia by Sykes Vol. I, Third Edition London 1930 p. 360

باید بیاد داشت که يك ميل انگلیسی ۱۶۰۶ متر است.

۲- نگاه کنید به: Geschichte Irans Und Seiner Nachbarländer Von Alfred Von Gutschmid, Tübingen 1888 S. 149-150

۳- نگاه کنید به: Erânshahr Von Marquart, Berlin 1901 S. 118-119

Osteuropäische Und Ostasiatische Streifzüge Von Marquart, Leipzig 1903; نگاه کنید بفهرست به: Bardha'a

The Lands of the Eastern Caliphate, Cambridge 1930 p. 176-179 و به دو گفتار اران Arrân و بردعه Bardha'a از بارتولد W. Barthold در:

Encyclopédie De L'Islam, Tome I P. 466 et 672

و به جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد ترجمه حمزه سردادور، طهران

۱۳۰۸ ص ۲۷۹. بارتولد در ۱۹۳۰ در ۶۱ سالگی درگذشت

همچنین بجاست یاد آور شویم که در ایران زمین چندین جا بمناسبت گنجینه و خواسته، گنجه یا گنجک خوانده شده، از آنهاست غزنه که امروزه شهر کی است در افغانستان و در پارینه پایگاه بزرگی بوده و اکنون کابل جای آن را گرفته است و دیگر گنجه (مغرب آن جزه) که پس از اسلام دراران (قفقاز) بوجود آمده. جغرافیا نویسان پیش مانند ابن خرداد به آن را یاد نکرده اند، اصطخری در سرزمین اران، برذعه را از شهرهای بزرگ شمرده و جزه (گنجه) را در ردیف شهرهای کوچک آورده است و از برذعه تا جزه، ۹ فرسنگ نوشته است. یاقوت جزه را بزرگترین شهر اران یاد کرده و از برذعه تا آنجا ۱۶ فرسنگ دانسته است^۱. گنجه دراران جای برذعه را گرفته پایگاه آن سرزمین گردید. شك نیست که نام گنجه در «اران» از نام گنجک پایگاه آذربایجان برداشته شده، از همان پایگاهی که بسا کهنتر از تاریخ پیدایش اسلام است و گفتیم که ویرانه تخت سلیمان کنونی نمودار آن پایگاه دیرین است.

در میان شهرهای آباد و گنجه در ایران زمین، گنجک و پرستشگاه شاهنشاهی آن آذرکشیپ از چیزهای بسیار گرانبها انباشته بود در جک خسرو پرویز و هراکلیوس Heraclius (هرقل) شهر و آتشکده آن که بدرستی بنام گنجک برازنده بود، بغارت رفت و ثروت هنگفتی بدست دشمن افتاد، از آن شکست و غارت باز سخن خواهیم داشت.

۱- اصطخری نوشته: و لیس بالران مدینة اکبر من برذعة. در جای دیگر آورده: من برذعة الی جزه مدینة ۹ فراسخ (نگاه کنید به مسالك الممالک ص ۱۸۷ و ص ۱۹۳)

یاقوت نوشته: جزه اسم اعظم مدینة بآران و هی بین شروان و آذربایجان و هی التي تسمیها العامة گنجه، بینها و بین برذعة سته عشر فرسخاً (نگاه کنید به معجم البلدان جلد ۳ چاپ مصر ص ۱۵۱)
در شاهنامه شهری هم بنام «اران» در مغرب ایران زمین، ساخته قباد، پادشاه ساسانی یاد شده است:

اران خواند آن شارسان را قباد که تازی کنون نام حلوان نهاد
(شاهنامه بروخیم جلد ۸ ص ۲۲۹۹ شعر ۲۰۷)

چیچست

بزرگترین دریاچه ایران در آذربایجان است، آن را چیچست و کبودان و دریاچه ارمیه و دریاچه ارمینیه و دریاچه شاهی و دریاچه تلا و شور دریا هم خوانده‌اند و درین چند سال گذشته رضائیه نامیده شده است. آنچه‌آنکه نام این دریاچه در نسخهای شاهنامه نادرست، خنجست نوشته شده، بجای چیچست، در نسخهای جغرافیای استرابو Strabo نیز نام دیگر این دریاچه نادرست سپوت Spauta نوشته شده بجای کپوت Kapauta (Kapautan) باید بیاد داشت که حرف «سین» در الفبای یونانی بحرف «کاف» میماند و باسانی ممکن بوده چنین اشتباهی روی دهد، بویژه که نویسنده یگانه هم باشد. با داشتن دریا های رنگارنگ چون دریای سفید و دریای سیاه و دریای سرخ و دریای زرد و دریای سبز، این دریا هم برنگ کبود یازخوانده شده است. باید این واژه از پارسی باستان کپوت Kapauta باشد. این نام باین آب بسیار برانزده است چه با آنهمه نمکی که دربردارد، کبود مینماید. بسیاری از نامهای این دریاچه که برشمریم کهنسال است. گذشته از نوشته استرابو که گویای نام دوهزارساله این آب مقدس ایران است، در نوشتههای پیشینیان خودمان نیز باین نام و بنامهای گوناگون دیگر آن برمیخوریم. در حدود العالم که بسال ۳۷۲ نوشته شده، چنین آمده: دریای کبودان بآرمینیه درازای او پنجاه فرسنگ است اندرپهنای سی فرسنگ، اندر میان این دریا دهی است کبودان گویند و این دریا ابدان ده بازخوانند و از گرد او آباد نیست و اندر او هیچ جانور نیست از شوری آبش، مگر کرم.

در اینجا باید بگوییم که درست این است: آن ده را بنام این دریا باز خوانده‌اند. در جای دیگر حدود العالم در سخن از کوهها آورده شده:

«و اما اندر دریای ارمینیه یک جزیره است بر او یک دهست آنرا کبودان خوانند جایی با نعمت است و مردم بسیار» باز در سخن از آذربایگان و شهرهای آن گوید:

«خرتاب شهر کی است خرم وبا آبهای روان بنزدیکی دریای کبودان»^۱
 ابن حوقل در سده چهارم هجری نوشته: «بحیره کبودان و فی جانبها الاسفل
 هدیة ارمیه» باز در سخن از آذربایجان و شهرهای آن از بحیره کبودان یاد میکند.^۲
 مسعودی در التنبیه که در سال ۳۴۵ نوشته شده آورده: و بحیره کبودان وهی
 علی بعض یوم من مدینه ارمیه و بلاد المراهة و غیرهما من بلاد آذربایجان و هی اعظم و اغزر
 و امر و املاح لایتکون ذو روح فیها ایضا و هی مضافة الی قریه فی جزیره فی وسطها تعرف
 بکبودان^۳ اصطخری نوشته که درین دریاچه ماهی و سگ آبی است و این درست نیست^۴
 دریاچه ارمیه، ارمینیه یا کبودان را ابوالفداء که در سال ۶۷۲ زائیده شد و در
 ۷۳۲ در گذشت در جغرافیای خود بنام تلا یاد کرده: «بحیره تلا وهی بحیره ارمیه
 و البحیره المذكورة بین مراغة و بین سلماس ...» و در جای دیگر همان کتاب گوید:
 «و ارمیه بالقرب من بحیره تلا الی تقدم ذکرها مع البحیرات فی صدر الکتاب و اما
 قلعة تلا فهی علی جبل فی جزیره بهذه البحیره کان قد جعل هلاکو اهواله فیها
 لحصانتها و ارمیه مدینه مسورة ... وهی فی الغرب و الشمال عن بحیره تلا علی نحو
 مرحلة منها»^۵.

یا قوت در معجم البلدان دژی را در آذربایجان بنام طلا (= تلا) یاد کرده:
 «طلا ... و طلا قلعة باذریجان عجمیه اصلها تلا لانه لیس فی کلام العجم طاء ...» این
 قلعه ناگزیر یکی از جزیره های آن دریاچه است، شاید قلعه گوگرچن کنونی مراد باشد^۶

۱ - نگاه کنید به حدود العالم چاپ تهران ۱۳۵۲ ص ۹ و ۱۶ و ۹۳

۲ - صورت الارض چاپ لیدن ۱۹۳۸ ص ۳۲۳ و ۳۳۶

۳ - التنبیه و الاشراف، قاهره ۱۳۵۷ ص ۶۵ و نگاه کنید به:

Eranshahr Von Marquart, Berlin 1901 S. 143

نونه ای از واژه سازی و نامگذاری فرهنگستان در صفحه ۸۹ > فرهنگستان ایران
 واژه های نو تا پایان سال ۱۳۱۸ < آمده: «کبودان = نام یکی از آبادیهای بخش سفز
 (کردستان) است که بیشتر آنرا قوتلو مینامیدند <

۴ - مسالك الممالک ص ۱۸۹

۵ - تقویم البلدان پاریس ۱۸۴۰ مسیحیه ص ۴۲ و ۳۹۷

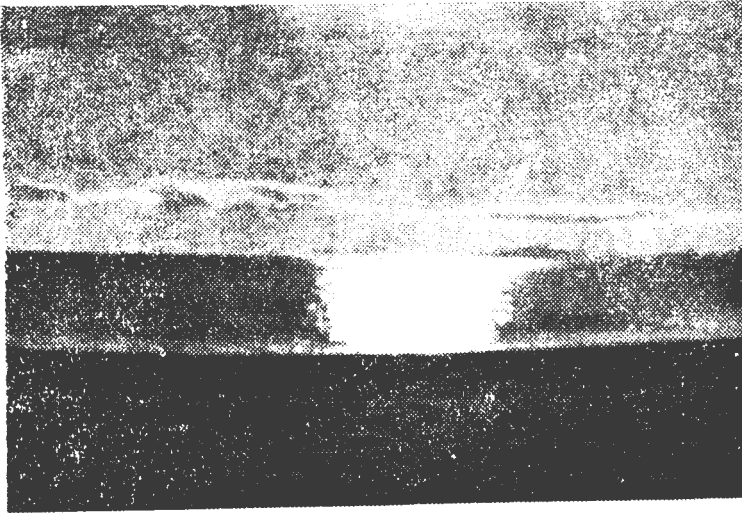
۶ - درباره این قلعه نگاه کنید بگفتار مینورسکی Minorsky (ارمیه)

Encyclo. de l'Islam Tome IV p. 1093.

نگاه کنید به: Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1948 p. 53

درین کتاب گفتاری است (چیچست) از محمدعلی تربیت که در ۲۶ ذی ۱۳۱۸ خورشیدی در گذشت

این دریاچه را گاهی بنام یکی از جزیره‌های بزرگ کوهستانی آن که «شاهی» نام دارد، دریاچه شاهی خوانند، حمدالله مستوفی آن را «شوردریا» هم نامیده است و آن را یاد خواهیم کرد. دیرگاهی است که این دریاچه را بنام شوری که در دو فرسنگی آن است، ارمیه خوانده اند. چنانکه پیداست این نام از دو واژه ارامی در آمیخته: اُور (شهر) و میاه (ماء، آب) مانند نام بیت المقدس: اُورشلیم یعنی شهرِ سلم (سلام)



دریاچه چیچست

نام ایرانی این آب در اوستا بجای مانده چیچست *çaçasta* خوانده شده، لفظاً یعنی درخشان. ناگزیر این آب با نمک فراوانی که در آن آمیخته است و با درخشندگی دلکشی که با تابش خورشید دارد چنین خوانده شده است. در اوستایی که امروزه در دست داریم چندین بار باین نام بر میخوریم. در آبان یشت پاره ۴۹-۵۰ آمده: از برای او (اناهیتا) فدیه آوردیلِ کشورهای ایرانی، استوار سازنده شهر یاری خسرو، روبروی دریاچه چیچست ژرف و فراخ، سداسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند و در خواست که پادشاه توانایی گردد و بهمه دیوان و پریان و مردم بدکنش و ستمکار چیره شود و در پهنه کارزار گردونه اش بهماوردان پیشی گیرد. در گوش (درواسپ) یشت در پاره های ۲۱-۲۲ آمده. از برای او (برای

درواسپ) فدیه آورد، یل کشور های ایرانی، استوار سازنده شهر یاری، خسرو، و بروی دریاچه چیچست ژرف و فراخ، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند و آب زور. [درخواست] این کامیابی بمن ده، ای نیک، ای تواناترین «درواسپ» که من افراسیاب بزهکار تورانی را در کنار دریاچه ژرف و فراخ بکشم، من پسر کینخواه سیارش نامور که بدروغ کشته شد و از برای کینخواهی اغریث دلیر^۱.

در آتش نیایش پاره ه آمده: [درود] باذرپسراهورا مزدا، فره [و] سود مزدا آفریده، فره ایرانی مزدا آفریده، فره کیانی مزدا آفریده، آذرپسراهورا مزدا، کیخسرو، دریاچه خسرو، کوه اسنونت مزدا آفریده، دریاچه چیچست مزدا آفریده، فره کیانی مزدا آفریده.

در دوسیروزه بزرک و کوچک نیز دریاچه چیچست با آذر و فر ایرانی و فر کیانی و کیخسرو و دریاچه خسرو و کوه اسنونت و کوه ریوند ستوده شده است.

چنانکه دیده میشود این دریاچه با کیخسرو یاد گردیده است. پس ازین خواهیم دید که این پادشاه کیانی را با این دریاچه و با آذر گشسپ، آتشکده بزرک آذربایجان که نباید دور از کرانه این دریاچه بوده باشد، سروکاری است.

در بخش هفتم دینکرد که «زرتشت نامه» خوانده شده در دریاچه آن پاره ۳۹ آمده: «آن [فره] بکیخسرو پسر سیاوخش رسید و از [پرتو] آن، او افراسیاب تورانی جادو را با همدست بد کنش وی کرسیوز^۲ و بسیاری زیانکاران دیگر جهان را در «و کیگر»^۳ برانداخت، او همچنین بتخانه کرانه دریاچه چیچست را

۱ - در باره افراسیاب و برادرش کرسیوز که از تباهاکاران بود و برادر دیگرش اغریث که از نیکان و دوستان ایرانیان بود نگاه کنید بگفتار افراسیاب در جلد دوم یشتها گزارش نگارنده ص ۲۰۷

و در باره گوش یا درواسپ، ایزد نگهبان چارپایان سودمند بهمان کتاب ص ۳۷۲ نگاه کنید.

۲ - کرسیوز برادر افراسیاب است. او را باز یاد خواهیم کرد. نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۲۰۹

۳ - و کیگر Vakigar کوهی است، در بندش فر گرد ۱۲ پاره ۲۰ آمده: و کیگر (= بکیگر) کوهی است که افراسیاب تورانی دژ استواری در آن ساخته و پناهگاه وی بود نگاه کنید به: Sacred Books of the East Vol. V p. 38

بشکست ، آن [خانه] سهمگین دروغ را^۱

شك نیست در اوستای بزرگتر که نیاگان ما دردست داشتند ، بیش از آنچه امروزه ما در اوستایی که دردست داریم ، از دریاچه مقدس چیچست یاد شده بود . درنامهٔ پهلوی دینکرد که دربخش نهم آن ازیست و یک نساک اوستا سخن رفته و مندرجات آنها برشمرده شده ، درفرگرد ۲۳ آن ، ازفرگرد ۲۲ سوتکر نساک که اثیریمن خوانده شده ، یاد گردیده است . بگواهی دینکرد در آنجا بویژه سخن از کیخسرو بوده و کشتن او افراسیاب را ویران کردن او بتکدهٔ دریاچهٔ چیچست را^۲ . همچنین در نوشته‌های پهلوی چندین بار بنام این دریاچه برمیخوریم . در بندهش فرگرد ۷ پارۀ ۱۴ چیچست با برخی از دریاها و دریاچه‌ها و چشمه‌ها برشمرده شده است .

در فرگرد ۱۲ ، پارۀ ۳۶ آمده : « کوه اسپروج^۳ از ور Var (دریاچه) چیچست تا پیارس کشیده شده است » درفرگرد ۱۷ ، پارۀ ۷ آورده : « آذرکشپ تا شهر یاری کیخسرو هماره پناه جهان بود . آنگاه که کیخسرو بتخانهٔ (اوزدس چار Uzdes-êar) دریاچهٔ چیچست را بر کند (ویران کرد) ، آن [آذر] به بش (بال) اسب وی فرونشست ، تاریکی و تم (تیرگی) را بزود و روشنی پدید آورد تا اینکه بتخانه برافتاد . در همانجا بر کوه اسنونت Asnavant ، آذرکشپ را درداتگاس (= دادگاه ، آتشکده) ، فرو نهاد »

درفرگرد ۲۲ ، پارۀ ۱ دریاچه چیچست با دریاچه‌های سوبر Sovbar - خوارزم - فرزندان - زرینمند - آسوست âsvast - خسرو - ستویس Satavês - اورویس

۱ - نگاه کنید به : The Dīnkard by Sanjāna, Vol. XIII p. 15

۲ - سوتکر نساک ، نخستین نساک اوستاست . نگاه کنید به :

Sacred Books of the East Vol. XXXVII p. 225 ; The Dīnkard by Sanjāna Vol. XVII, Bombay, p. 64

۳ - در شاهنامه چندین بار اسپروز یاد شده یکی از آنها در مازندران است که کیکائوس بر پیش آن فرود آمده :

همی رفت کاوس لشکر فروز
بزد گاه بر پیش کوه اسپروز
و دیگر کوهی است در مشرق ایران که افراسیاب گریزان از آن جا گذشت . هیچکدام اینها بکوه اسپروج (= اسپروز) بندهش راست نیاید .

Urvis بر شمرده شده و دربارهٔ ۲ آمده: «من دگر باره گویم، دریاچهٔ چیچست در آتورپاتکان است، آبش گرم و ازگزند برکنار است، هیچ جاننداری در آن نیست، بن آن بدریای فراخکرت پیوسته است.»

دربارهٔ ۸ همان فرگرد از بندهش گفته شده: «دریاچهٔ خسرو در پنجاه فرسنگی دریاچهٔ چیچست است» در نامکیهای زادسپرم فرگرد ۶ بارهٔ ۲۲ آمده: «از دریا دو چشمه بر روی زمین گشوده شده، یکی از آنها چیچست نام دارد، دریاچه ای که در آن باد سرد نیست و آذر گشسپ پیروزمند در کرانه آن است» باز در نامکیهای زاد سپرم دربخشی که «زرتشت نامه» خوانده شده، در فرگرد ۱۶ بارهٔ ۱۲ چست test در آتورپاتکان یاد گردیده است.^۱

درزند بهمن یشت فرگرد ۶ بارهٔ ۱۰ از چیچست یاد گردیده و در بارهٔ آن گفته شده: «آذر گشسپ در کرانه دریاچهٔ ژرف چیچست است، آبش گرم و بزبانکاران ناسازگار است»^۲

در مینو خرد فرگرد ۲ بارهٔ ۹۳ آمده: «از بت پرستی و ستایش دیو پیرهیز، چه پیداست که اگر کیخسرو، بتکده دریاچهٔ چیچست را بر نمیکند هر آینه درین سه هزار سال، هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیوس (سوشیانت) که هر یک جداگانه در پایان هزارهٔ خود، پدید آیند و جهان را دگر باره بیارایند و بیمانشکنان و بت پرستان را درین کشور براندازند - پتیارگی سهمگین تر بودی و رستاخیز روز پسین نه شایستی کردن».

در مینو خرد فرگرد ۲۷ بارهٔ ۵۹ آمده: «و از کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت و بتکدهٔ چیچست را ویران کرد»^۳.

SBE Vol. XLVII p. 147

۱ - نگاه کنید به:

Zoroaster The Prophet of Ancient Iran by Jackson

و به:

New York 1901 p. 192 - 3

Zand -i- Vohuman Yasn and Two Pahlavi

۲ - نگاه کنید به:

Fragments by B. T. Anklesaria, Bombay 1957 p. 50;

Sacred Books of the East

در ترجمه وست West فرگرد ۳ بارهٔ ۱۰

Vol. V p. 218

Mainyo -I- Khard, by E. W. West, Stuttgart and

۳ - نگاه کنید به:

London 1871 p. 8 and 32

گفتیم در فرگرد ۷ بندهش باره ۷ آمده که کیخسرو بتخانه کناردریاچه چپست را ویران کرد و در هنگام گشودن این دژ، آذر به یال اسب وی نشست و تارپکی را از آن دژ بر کنار کرد، آنچنانکه کیخسرو توانست در آن راه یابد. پس آنگاه کیخسرو همان آذر را که چراغ راه وی بوده بر بالای کوه اسنونت فرود نهاد و پرستشگاه آذرکشسپ از آن است.

در شاهنامه نیز در بنیاد آتشکده آذرکشسپ داستانی همانند این یاد گردیده است: چون در پایان پادشاهی کیکاوس شوربختی ایران را فرا گرفته بود و دیگر کیکاوس بزهار از فره ایزدی برخوردار نبود، ایرانیان در پی چاره بودند تا اینکه در شبی ایزد سروش، گودرز را بخواب آمده بدو گفت چاره در این است که کیخسرو پسر سیاوش را بشاهی برگزیند. گویو پسر گودرز زهسپار مرز و بوم توران شد و کیخسرو را با مادرش فرنگیس، دختر افراسیاب، بایران زمین آورد. همه سران ویلان ایران در برگزیدن وی بیادشاهی با همدیگر همدستان نبودند. طوس خواست که فریبرز پسر کیکاوس جانشین پدر گردد نه نوه وی کیخسرو که مادرش تورانی است. گویو گفت که شاهی کسی را سزد که از فره ایزدی بهره ور باشد. پس از گفتگوها و برخاشها بر آن شدند که فریبرز و کیخسرو را بیازمایند و بگشودن دژ اردیبل بفرستند و هر کدام که بگرفتن آن دژ که دژ بهمن نام داشت و نشستگاه اهرمن بود، کامیاب شود، پادشاهی او را باشد. نخست فریبرز با پشتیبان خویش طوس و سپاهیان بدان سوی روی آورد و بان دژ دست نیافت زیرا:

چو نزدیکی حصن بهمن رسید	زمین همچو آتش همی بردمید
زمین سر بسر گفتی از آتش است	هو ا دام اهریمن سرکش است
سر باره دژ بد اندر هوا	ندیدند جنک هوا را روا

سنانهای جنگاوران از گرمی هوا بر افروخت و تنها در زیر زره بسوخت، بناچار پس از يك هفته کوشش، نومید از آنجا بازگشتند. از آن پس کیخسرو با گویو و گودرز و سپاهیان خود باردیبل شتافت. فرمود در نامه ای درود ستایش کردگار بنکارند:

که اویست جاوید برتر خدای هم اویست روزی ده و رهنمای
 خداوند کیوان و بهرام و هور خداوند فرّ و خداوند زور
 این نامه را بیک نیزه بلندبست و بکیوگفت آن را بدیوار دژ فرونهد. هماندم
 که نامه بدیوار دژ نهاده شد، خروش ازدشت و کوهساربرخاست، جهان تیره و تار
 گردید، پهلوانان جایی را ندیدند. کیخسرو اسپ سیاه خود برانگیخت و بیاران
 گفت دژ را تیرباران کنند گروهی ازدیوان نابکارکشته شدند :

وزان پس یکی روشنی بردمید شد آن تیرگی سربسر ناپدید
 بر آمد یکی بباد با آفرین هواگشت خندان و روی زمین
 جهان شد بگردار تابنده ماه بنام جهاندار و از فر شاه
 از آن روشنی در دژ نمودار شد، کیخسرو اندر آن درآمد، در آنجا شهر
 فراخ و پر از میدان و باغ و ایوان و کاخ دید :

در آنجا که آن روشنی بر دمید شد آن تیرگی سربسر ناپدید
 بفرمود خسرو بدان جایگاه یکی گنبدی تا بابر سیاه
 درازا و پهنای آن ده کمند بگرد اندرش طاقهای بلند
 زیرون چونیم از ننگ تازی اسپ بر آورد و بنهاد آذرگشسپ
 نشستند گرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان
 در آن شارسان کردچندان در ننگ که آتشکده گشت بابوی ورننگ
 کیخسرو پس از یکسال در ننگ در آنجا، بنزد پدر بزرگ خود کیکاوس برگشت
 و شاهی برگزیده شد .

در شاهنامه از کوه اسنونت در آذربایجان یاد نگردیده است، این کوه که
 چندین بار در اوستا اسنونت Asnavant آمده و در پاره ۵ از زامیاد یشت بآن
 برمیخوریم، در آغاز آن یشت با پنجاه و سه کوه دیگر ایران زمین بر شمرده شده است
 در بند هش فر کرد ۱۲ پاره ۲۶ گفته شده : « آذرگشسپ در کوه اسنوند
 آتور پاتکان است . »

همچنین در زادسپرم فر کرد ۱۱، پاره ۹ آمده : « آذرگشسپ، در کوه اسنوند

در آتورپاتکان است .

دراوستا هم دیدیم چنانکه در آتش نیایش و سیروزه که کوه اسنوندبا کیخسرو و دریاچه چیچست یاد گردیده است. از اینکه این کوه در آذربایجان است در آن جای گمان نیست اما در کجای آذربایجان ؟ برخی از دانشمندان آن را سهند کنونی پنداشته اند و برخی دیگر آن را در جایگاه ویرانه تخت سلیمان دانسته اند و نزد آنان آتشکده آذرگشسپ در همانجا برپا بود. ازین ویرانه بازسخن خواهیم داشت. آنچه چنانکه دیدیم در سنت ایرانیان دژ بهمن در اردبیل بوده و کیخسرو آذرگشسپ را در همانجا برپا ساخت ، پس اسنوند هم که پایگاه این آتشکده یاد شده باید در کوه سبلان (سولان) باشد، کوه مقدسی که اردبیل در پایه آن افتاده است. چیزی که هست، از برای جستن جای آتشکده آذرگشسپ، نباید از کرائه های دریاچه چیچست، بسیار دور شویم .

در شاهنامه در سخن از کیخسرو چندین بار از آذرگشسپ یاد شده و یکبار هم بنام دریاچه چیچست برمیخوریم : افراسیاب پس از آنکه از کیخسرو شکست دیده لشکرش پراکنده شد ، خود از بیم گریزان و سرگشته میگشت تا اینکه در بالای کوهی بنزدیک بردع (بردعه = پرتو Partav) درغاری پناه برد . در همان کوه مردی پرستنده و پارسا بنام هوم از خاندان فریدون تنها گوشه ای گزیده خدای را پرستش میکرد . در بامدادی از آن غار که هنگام افراسیاب خوانند ، ناله و فغان مردی شنید که از بخت خویش گله مند و از کرده اش پشیمان است ، دانست که او افراسیاب است، بدرون غار در آمده بازوان وی با کستی خویش سخت به بست و آنگاه که او را از غار بیرون کشیده بنزد کیخسرو که در همان نزدیکی بود میبرد ، در راه افراسیاب چندان ناله و زاری کرد که هوم را دل بسوخت و بند را مست کرد . آنگاه افراسیاب :

به پیچید ز خویشتن در کشید بدریا درون جست و شد ناپدید

همانگاه گودرز و گیو از آنجا میگذشتند ، هوم را بکنار دریا مستمند و

خروشان دیدند که دیدگان بآب دوخته داشت . گودرز از او پرسید :

ازین آب دریا چه جویی همی مگر تیره تن را بشویی همی
 هوم آنچه رفته بود بازگفت :
 دو دستش بزناز بستم چو سنگ
 زکوه اندر آوردمش تازیان
 ز بس ناله زار و سوگند اوی
 برین جایگه بر ز چنگم بجست
 درین آب چیچست پنهان شدست
 گودرز چون این شنید بسوی آذرگشسپ رفت تا کیخسرو را آگاه سازد .
 در آن هنگام کیخسرو با نیای خود کیکاوس در آذربایجان در پرستشگاه آذرگشسپ
 بودند . کیخسرو پس از چندی جستجوی بیهوده ، از دست یافتن بافراسیاب نوید
 شده روی بدادگاه آورد و بنماز و ستایش پرداخت تا مگر خداوند او را بدست یافتن
 آن نابکار کامیاب سازد و کین پدر خود سیاوش را از او بخواد .
 آنگاه که گودرز با آذرگشسپ رسید :

نخستین بر آتش نیایش گرفت جهان آفرین را ستایش گرفت
 پردخت و بگشاد راز نهفت همه دیده با شهریاران بگفت
 هم آنگه نشستند شادان براسپ برفتند از ایوان آذرگشسپ

چون بدریا بار رسیدند همچنان هوم را در آنجا ایستاده دیدند . از برای
 بیرون آوردن افراسیاب از آب برین شدند که کرسیوز برادر افراسیاب را که در بند
 ایرانیان بوده بکنار دریا آورند و پالهنک بگردنش افکنده آزارش دهند تا از ناله
 وزاری وی ، افراسیاب را مهر برادری بجوش آمده ، بیتاب از آب بدر آید . اینچنین
 پادشاه توران را از دریا بیرون آوردند ، او و برادرش کرسیوز را کشتند . درست
 است که در نسخهای خطی شاهنامه نام این دریاچه ، همه جا نادرست ، خنجست
 نوشته شده ، با بودن این نام در کهنترین سند کتبی اوستا و نوشتهای پهلوی شك
 نداریم که فردوسی این نام را درست یاد کرده و پس از آن بدست نویسندگان

شاهنامه، خنجست نوشته شده است. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب که در سال ۷۴۰ نوشته شده چندین بار نام این دریاچه را آنچنانکه باید «چیچست» یاد کرده است: درسخن از آذربایجان آورده «طسوج قضبه است بر دو مرحله تبریز بجانب غربی و در شمالی بحیره چیچست افتاده است باغستان بسیار دارد و میوه‌هایش نیکو و بسیار بود هوایش از تبریز گرمتر است و بجهت قرب بحیره چیچست بعفونت مایل ...»؛ «سلماس از اقلیم چهارم است ... شهر بزرگ است ... و آبش از اودیه جبال کردستان میخیزد و بحیره چیچست ریزد باغستان بسیار دارد ...»؛ «ارمیه اقلیم چهارم است ... شهر بزرگ است دورش ده هزار گام باشد برکنار بحیره چیچست افتاده هوایش گرم است و بعفونت مایل و آبش از عیون آن جبال بر میخیزد و بحیره چیچست ریزد ...»؛ «سراو شهری وسط است از اقلیم چهارم از شرقی کوه سبلان ... و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبلان بر میخیزد و در بحیره چیچست ریزد ...»؛ «مراغه ... و در ما قبل دارالملک آذربایجان بود ... و آبش از رود صافی است که از سهند بر میخیزد و در بحیره چیچست ریزد ...»؛ «بسوی شهری کوچک است و آبش از کوه‌های آن بر میخیزد و در بحیره چیچست میرود ...» درسخن از بحار و بحیرات آورده: «بحیره چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریا شور گویند بلاد ارمیه و اشنویه و دهخوارقان و طروج و سلماس بر ساحل او است و در میانش جزیره و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است آبهای تفتو و جغتو و صافی و سراو رود در او میریزد دورش چهل و چهار فرسنگ باشد^۱.

درنامه پهلوی شهرستانهای ایران که یاد کردیم (ص ۱۲۹) درپاره های ۵۶ و ۵۸ آمده: «بسرزمین آنورپاتکان، شهرستان گنجک را افراسیاب تورانی ساخت. شهرستان آنورپاتکان را، ایران گشسپ، سپهبد آنورپاتکان ساخت»^۲

اینکه درین نامه پهلوی که شاید در روزگار خلیفه عباسی المنصور نوشته

۱- نگاه کنید به نزهة القلوب چاپ لیدن ۱۳۳۱ باهتمام لیسترانج ص ۸۰ و ۸۵

و ۸۶ و ۸۷ و ۲۴۱

۲- نگاه کنید به: A Catalogue of the Provincials of Franshahr by J. Markwart, Edited by G. Messina; Roma p. 22 and p. 108-110

شده باشد^۱، گنجك ساخته افراسیاب پنداشته شده ازینجاست که در اوستا و بسیاری از نوشتهای پهلوی که بر شمردیم، کیخسرو آرزومند است که افراسیاب را در کرانه چیچست بسزا برساند، همان دریایی که شهر گنجك را در کرانه آن یاد کرده اند.

چیچست دریاچه ایست پرمایه از نمك و شوره و گوگرد و زرنیخ و آنچنان سنگین است که شناوری در آن فرو نرود و هیچگونه جانوری در آن نتواند زیست جز يك گونه كرم كوچك.

این دریاچه ۱۲۹۴ متر بلندتر از سطح اقیانوس است و خود شهر ارمیه ۱۳۳۹ متر بلندی دارد.

چیچست که بزرگترین دریاچه‌های ایران است، از شمال بجنوب ۱۴۰ کیلومتر درازا و از مشرق بمغرب ۵۵ کیلومتر پهنا دارد و سطح آن ۵۷۷۵ کیلومتر مربع است. رودهای بسیار از هر سوی بدان ریزد چون آجی چای (تلخ رود) و صوفی چای و مردی چای و جغتو و قادر و جزاینها و از تك دریاچه نیز چشمه‌های جوشنده بآب آن میافزاید. ژرفای این دریاچه از پنج تا پانزده متر است.

چیچست در سرزمین آذربایجان بجای دریاچه مرده (بحیرة المیتة) است^۲ در سرزمین فلسطین، آنچنان که کوه سولان (سبلان) در آذربایجان بجای کوه مقدس سیناست (طور سینا). از سولان در جای دیگر سخن خواهیم داشت. دریاچه مرده که در خود تورات دریای نمك خوانده شده (سفر پیدایش فصل ۱۴ فقره ۳) گذشته از اینکه در تقدس یاد آور چیچست است از جهات دیگر هم همانند دریاچه مقدس ایرانیان است و بناهای گوناگون دیگر نیز خوانده شده از آنهاست بحیرة -

۱ - در پایان شهرستانهای ایران پاره ۶۱ آمده که شهر بغداد را ابو جعفر که او را ابودوانیق خوانند ساخت، این ابودوانیق در سال ۱۳۶ بخلاف رسید و در ۱۵۸ مرد گمان میرود پاره ۶۱ شهرستانها افزوده شده باشد و این نامه کهنتر از روزگار این دومین خلیفه عباسی باشد. نگاه کنید به هرمزد نامه ص ۲۶۹

۲ - سورة الارض این حوقل طبع لندن ۱۹۳۸ ص ۱۷۰؛ حدود العالم چاپ تهران

المنتنة (دریاچه بدبو)^۱ و بحر لوط. دریاچه لوط ۸۵ کیلومتر درازا و ۱۶ کیلومتر پهنا دارد و سطحش ۹۲۵ کیلومتر مربع است. ژرفای آن در بخش شمالی به ۴۰۰ متر و در بخش جنوبی به ۸ متر میرسد، سطح آبش ۳۹۴ متر پایین تر از سطح اقیانوس است. آبش سبز رنگ و زیباست، چهار تا شش بار سنگین تر از اقیانوس است، زیر آنک و گوگرد و حمر (اسفالت asphalt) و جز اینها در آن بسیار است، تن آدمی در آن فرو نمی‌رود. چندین رود در آن میریزد و از آنهاست اُردُن، رودی که در کرانه آن و از همان آب، حضرت عیسی غسل تعمید یافت^۲

ناصر خسرو در سال ۴۳۸ هجری این دریاچه را دیده و آن را دریای لوط خوانده است، گویا در کهنترین نوشته‌ای که این دریاچه، به لوط بازخوانده شده، در همین سفر نامه ناصر خسرو باشد. در آنجایی که از طبریه سخن میدارد، نوشته: «و سوی جنوب شهر دریای لوطست و آن آب تلخ دارد یعنی دریای لوط که از جانب جنوب طبریه است و آب دریای طبریه با آنجا می‌رود و شهرستان لوط بر کنار آن دریای لوطست...»^۳

آری دریای لوط در سرزمین پیغمبران بنی اسرائیل مقدس است، دریای چیچست نیز که در کرانه آن در سنت ایرانیان، و خشور زرتشت بجهان چشم کشوده مقدس است همچنین بنزدیکی همین چیچست پرستشگاه تاریخی آذرگشنسپ برپا بود، همان آتشکده پادشاهی ایران که از بزرگترین و باشکوه‌ترین زیارتگاهان بشمار بود. با اینکه از چند روی دریای چیچست بدریای لوط همی ماند، باید دانست که پیرامون چیچست یکی از دلکشترین و خرمترین و بارورترین سرزمین‌های ایران

۱ - ابن الفقیه ص ۱۱۸؛ ابن خردادبه ص ۷۹؛ اصطخری ص ۵۶؛ مسعودی در التنبیه ص ۶۴؛ ابوالفدا در تقویم البلدان چاپ پاریس ص ۲۲۸؛ یاقوت در معجم البلدان در سخن از «اردن» ص ۱۸۶

۲ - نگاه کنید به: Stuttgartar Bibel = Atlas S. 36 und S. 4

۳ - نگاه کنید به: Encyclopédie de l'Islam (Bahr - Lüt) و به

۳ - نگاه کنید به سفرنامه ناصر خسرو چاپ برلین ۱۳۴۱ ص ۲۵

ابن بطوطه که در سال ۷۷۹ هجری در گذشت در رحله خود از «بحیره لوط» نام میبرد

نگاه کنید به رحله ابن بطوطه قاهرة ۱۹۳۳ الجزء الاول ص ۴۶

است و پیرامون لوط، بیابانی است سوخته و تفتیده، آنچنانکه طور سینا برهنه وی - بهره از رستنی و گیاه است اما کوه مقدس و سر بر کشیده سولان، از درخت و آب فراوان برخوردار است. در همین ایران زمین، دریاچه دیگری که در تقدس با پیچست برابری تواند کرد، آن دریاچه هامون یازره است، در خاک جهان پهلوانان، سیستان، همان آبی که در هنگام هزاران سال چشم پارسایان بدان سوی بود، مگر از آنجای «سوشیانت» بارهاننده بدر آید.

سولان

قله اقبال قلۀ سبلان دان کو ز شرف کعبه وار قطب کمالست^۱
 کوه سولان (= سبلان) در آذربایجان نزد ایرانیان، بجای طور سیناست نزد بنی اسرائیل. در حدود العالم که در سده چهارم هجری نوشته شده، آمده: «دیگر بناحیت آذربایجان کوهیست خرد بنزدیکی اردویل، آنرا کوه سبلان خوانند»^۲. این کوه آنچنان که در اینجا گفته شده، خرد نیست، بلندی آن به ۳۸۲ متر میرسد^۳. مگر اینکه زنجیره (= سلسله) کوه چندان کشیده نیست.

۱ - گوینده این شعر خاقانی شروانی است که در سال ۵۹۲ در گذشت، دردنیاله آن گوید:

کعبه بود سبزپوش اوزچه پوشد	جامه احرامیان که کعبه حالت
در خبری خوانده ام فضیلت آنرا	خاصست مرا آرزوش قربسه سالت
رفتم تا بر سرش نثار کنم جان	کوست عروسی که امهات جبالست
چادر بر سر کشید تا بن دامن	یعنی بکرم من این چه لاف معالست
مقعده چندین هزار ساله عجوی	بگر کجا ماند این چه نادره حالست
موسی و خضر آمده بصومعه او	صومعه دارد مگر فقیر مثالست
هست همانا بزرگ بینی آن زال	چادر از آن عیب پوش بینی زالست
گفتم چادر ز روی باز نگیری	بگر نه شرم داشتن چه مجالست
گفت پس از چارمه که چادر من باد	خرقه کند بهر عرس جای جمالست
از پس بکران غیب چادر غیرت	بفکن خاقانیا که بر تو حلالست

دیوان خاقانی شروانی، بکوشش عبدالرسولی تهران ۱۳۱۶ ص ۵۹۶

۲ - حدود العالم چاپ تهران ص ۲۲

۳ - بلندترین قله آن ۴۸۴۴ متر یاد شده است، نگاه کنید به جغرافیای ایران

۱ طبیعی مسعود کیهان تهران ۱۳۱۰ ص ۵۷-۵۸

ابن حوقل و ابوالفدا در سخن از ارمنستان و آذربایجان واران، از سبلان یاد کرده و آن را کوه بزرگ خوانده‌اند^۱

سولان روزی آتشفشان بوده ، مانند دماوند در هشتاد کیلومتری شمال تهران که بلندی آن به ۵۶۷۰ متر می‌رسد^۲ و مانند تفتان در بلوچستان که ۴۰۰۰ متر بلندی آن است و هنوز از دهانه آن دود بلنداست و مانند کوه سرهند که آن را یاد خواهیم کرد و مانند کوه اروند (الوند) و مانند کوه ارارات و جز اینها. مردم ایران زمین که دیرگاهی است بآتش روی آورده ، از همین کوههای آتشفشان و چشمه‌های افروزان نفت که یاد خواهیم کرد بنیروی این آخیشج سودمند ، پی بردند .

ناگزیر از همین آتشفشانیها و نمایشهای زیباست که این کوهها ، تقدسی یافته و پرستشگاه مردم این مرز و بوم گردیدند . دست ما امروزه بآستان تاریخ روزگاری که از سینه این کوههای سربرکشیده ، اخگر فرو میریخت ، نمی‌رسد ، اما دهانه‌های آنها گویای آتشفشانی پارینه آنهاست . از تاریخ آتشفشانی برخی از کوههای دیگر جهان که چندان دور نیستیم میتوان دریافت که چگونه آنها پس از آرام شدن ، زیارتگاهان مردم کشور خود شدند. کوه فوجی یا Fouji Yama با ۳۷۷۳ متر بلندی که با سولان برابری میکند و مانند آن و دماوند همواره از برف پوشیده است ، چندی از دهانه خود آتش فرو ریخت تا اینکه در سال ۱۷۰۷ میلادی آرام گردید ، از آن پس مردم ژاپن گروه گروه بزیارت آن کوه که روزی نمایشگاه فروغ خدایی بود ، می‌روند.

از اینکه بگذریم کوههای با شکوه ایران هر چند برخی از آنها برهنه و از رستنیها بی بهره‌اند ، نمودار سترگی کیتی و بزرگی آفریدگار است ، از آنهاست کوهی که بنام خداوندگار ، بغستان (= بیستون) خوانده شده و در سینه آن بزرگترین سنگنشته جهان در سده پنجم پیش از مسیح ، کنده‌گری شده است .

بویژه سولان نزد ایرانیان مقدس است ، برای اینکه در سنت دیرین ، پیغمبر

۱ - نگاه کنید به سورة الارض ص ۳۳۵ و تقویم البلدان ص ۳۹۹

۲ - ۵۸۹۶ و ۵۶۴۷ متر نیز یاد کرده‌اند ، نگاه کنید به صفحه ۳۹ جغرافیای طبیعی کیهان

زرتشت را با آن سروکاری است از آنجاست که زرتشت رسا گشته به پیامبری برانگیخته شد، آنچنان که موسی پس از خروج از مصر، در دوازدهمین سده پیش از میلاد از بالای کوه سینا، سخنان پروردگار خود را از زبانه آتش شنیده بقوم بنی - اسرائیل رسانید.

در داستان کینخسرو دیدیم که این پادشاه کیانی دژی را که بتکده بود در بالای کوه اردبیل گرفته و ویران کرد و فروغی را که بیالاسبوی برای راهنمایی نشسته بود، در همان دژ فرو نهاد و آتشکده آذرگشنسپ را برپا ساخت.

اینک نوشته برخی از پیشینیان که گویای سنت دیرین ایرانیان است در باره این کوه:

یا قوت در معجم البلدان آورده: «سَبَلان - جبل عظیم مشرف علی مدینه اردبیل من ارض آذربایجان و فی هذا الجبل عدة قری و مشاهدة كثيرة للصالحین و الثلج فی رأسه صيفاً و شتاء و هم يعتقدون أنه من معالم الصالحین و الا ما کن المباركة المزارعة»

حمدالله مستوفی قزوینی در نزهة القلوب آورده: «کوه سبلان در آذربایجان از جبال مشهور است و بلاد اردبیل و سرراه و بیشکین و آباد و ارجاق و خیاو در پای آن کوه افتاده است، کوهی سخت بلند است و از پنجاه فرسنگ دیدار میدهد، دورش سی فرسنگ باشد و قلّه او هرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمه است اکثر اوقات آب او یخ بسته بود از غلبه سرما و در عجایب المخلوقات از رسول عم مرویست من قراء فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون وله الحمد فی السموات و الارض و عشیاً و حين تظهرون یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها و كذلك تخرجون کتب الله تعالی له من الحسنات بعد و ذلك بمقدار ورقة نلج یسقط علی جبل سبلان و ما سبلان یا رسول الله قال جبل من بین ارضیه و آذربایجان علیه عین من عیون الجنة و فيه قبر من قبور الانبیاء و در تاریخ مغرب گوید که آن چشمه را آبی در غایت سرد است و در حوالیش چشمهای آب سخت گرمست و سوزان و جاریست»^۱

نزهة القلوب در سال ۷۴۰ هجری نوشته شده و حدیثی که از عجایب المخلوقات

(وغرایب الموجودات) نقل کرده از زکریا بن محمد بن محمود قزوینی است که در سال ۶۰۰ در قزوین زاییده شده و در سال ۶۸۲ در عراق درگذشت. صدسال پیش از زکریا بن محمد قزوینی «عجایب المخلوقات» نام کتابی بود، گرد آورده احمد طوسی بزبان فارسی، قزوینی بسیاری از مطالب آن کتاب را بزبان عربی گردانیده و بعنوان کتاب، «غرایب الموجودات» را افزوده است^۱ بنا براین آنچه قزوینی دربارهٔ سیلان نوشته، بسا پیشتر از روزگار او در میان ایرانیان رواج داشت.

در عجایب المخلوقات فارسی پس از حدیثی که یاد کردیم چنین ترجمه شده: «ابوحامد اندلسی گوید سیلان بقره مدینه اردبیل است از کوههای عالیست بر سر کوه چشمه ایست درغایت سردی بود و گرد بر گرد کوه چشمهای گرم هست بیماران قصد آن کنند و درین کوه اشجار بسیار بود و هر حیوان که از آن اشجار بخورد در ساعت هلاک شود ابوحامد گوید دیدم که چارباپی قصد آن میکرد و چون نزدیک آن شدی بر میدی و در سر کوه دهی بود از قاضی آنجا پرسیدم گفت آنرا جن حمایت میکند و گفت درین ده میخواستم که مسجدی بنا کنم حاجت افتاد بصخری چند از بهر قواعد روزی برخوردارم دیدم در مسجد چند سنگی افتاده از بهر قواعد، روزی برخوردارم دیدم تراشیده اند سنگها را بغایت خوب»

شک نیست مطالبی که با این همه سادگی دربارهٔ سیلان یاد کرده اند، بخوبی میرساند که این کوه در سنت دیرین ایرانیان جنبهٔ تقدسی داشته و آنچه در بارهٔ آن در میان ایرانیان سینه بسینه میگردیده، بعد ها رنگ و روی اسلامی بآن داده شده است^۲. بسیاری از امامزاده‌های ایران که در همه جای این کشور، در کوه و دره و دشت دیده میشود، در پارینه آتشکده یا پرستشگاهی بوده که امروزه بنام و عنوان دیگری، زیارتگاه و طرف توجه مردم میباشند.

۱ - نگاه کنید به: Encyclopédie de l'Islam, Tome II p. 891

۲ - در عجایب المخلوقات قزوینی دربارهٔ کوه اروند (الوند) که گفتیم آنهم مانند سولان روزی آتشفشان بوده همان حدیث را که در بارهٔ سولان از رسول نقل کرده در بارهٔ اروند از امام جعفر صادق نقل کرده: ان فیه عینا من عیون الجنة، نگاه کنید به حاشیه حیاة الحیوان دمیری جزء اول، مصر ص ۲۵۶ و ص ۲۶۸

زکریابن محمد قزوینی در کتاب دیگرش «آثار البلاد و اخبار العباد» آورده :
 «زرتشت از شیر آذربایجان بود و چندی از مردم کنار گرفت و در کوه مبلان بسر
 برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به بستا ۱۰»

شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ در گذشت در کتاب الملل والنحل از تولید
 روح زرتشت در کوهی از آذربایجان یاد میکند، هر چند که ازین کوه نام نمبرد،
 اما آن کوه باید همان سولان باشد، در ترجمه فارسی ملل و نحل که بدستیاری
 افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی در سده نهم هجری انجام گرفته چنین آمده :
 « [خداوندگار] روح زرتشت در شجره که در اعلی‌علین بود انشا فرمود و در
 قله کوهی از کوه‌ها، آذربایجان آن درخت را غرس فرمود از آن شیخ زرادشت
 بشیر گاو ممتاز گشت و بدر زرادشت آن شیر بیاشامید و آن شیخ بنطفه اومتصور
 گشت و در رحم مادرش مضغه گشت و چون متولد شد لب بخنده بگشود و
 آوازه آن بهجه هر که حاضر بود بشنود . . . » ۲

میرخواند در روضة الصفا در ذکر سلطنت گشتاسب آورده : « در تاریخ بناکتی
 و معجم مسطور است که زردشت حکیم در زمان اظهار شد . . . و در همان دم که
 زردشت متولد گشت بخندید چنانکه تمام حضار بمجلس آواز او را شنیدند و چون
 بزرگ شد بجلی از جبال اردبیل بالا رفت و از آنجا فرود آمد و کتابی در دست
 و میگفت که این کتاب از سقف خانه که بر این کوه واقع است نازل شد . . . و یکی
 [دیگر] از آن حکایات این است که آتشی در دست داشت و دست او نمیسوخت و
 چون گشتاسب بمجلس وی درآمد آنرا بدو داده دست او نیز نسوخت و بدست

۱- نگاه کنید به یشتها جلد ۲ گزارش نگارنده ص ۳۰۸

۲- خندیدن زرتشت در هنگامی که بجهان چشم گشود در بسیاری از نوشته‌های
 بهلوی و فارسی یاد شده و پلینیوس و نویسندگان دیگر هم آنرا آورده اند . این سنت
 بخوبی اعتقاد ایرانیان را بزندگی میرساند از اینکه پیامبر آنان خندان بجهان روی آورد.
 نگاه کنید جلد ۱ یستا، گزارش نگارنده، ص ۲۰-۲۱

دیگران نیز رسیده حرقتی ظاهر نگردید^۱

در نوشته‌های برخی از نویسندگان یونانی و رومی نیز بگوشه گیری زرتشت، پیش از برانگیخته شدن بیغمبری، برمیخوریم، پلینیوس Plinius که در هنگام آتشفشانی وزو و Vesuve در سال ۷۹ میلادی از برای تماشا بآن کوه آتشفشان نزدیک شده و جان خود را از دست داد، چنین یاد میکند:

« گویند زرتشت هنگام سی سال گوشه گرفت و خورش وی بنیری بود که تباه نمیشد (یک گونه مانده)^۲ ناگزیر نیچه Nietzsche فیلسوف آلمانی که در ۲۵ اوت ۱۹۰۰ درگذشت، همین نوشته‌ها را بیاد داشت که کتاب خود را بنام « چنین گفت زرتشت » (Also sprach Zarathustra) چنین آغاز میکند: « هنگامی که زرتشت سی ساله بود، زادگاه و دریاچه زادگاه خود را بدرود گفت و بکوهی رفت. در اینجاست که او از خرد خویش برخوردار گردید و در هنگام ده سال از تنهایی خسته نشد تا اینکه دلش دگرگون گردید، پس آنگاه بامدادان، در سپیده دم، برخاست و روی بخورشید کرده گفت . . . »

۱- میرخواند در سال ۹۰۳ درگذشت، نگاه کنید به روضة الصفا باهتمام هدايت طهران ۱۲۷۰ هجری جلد اول درذکر پادشاهی گشتاسب. میرخواند مآخذ خود را بناکتی و معجم یاد کرده است. تاریخ بناکتی به روضة اولوالالباب فی تواریخ الاکابر والانساب خوانده شده و در سال ۷۱۷ نوشته شده و نویسنده آن ابوسلیمان داود بناکتی است - از شهرهای ماوراءالنهر - نگاه کنید به ازسعدی تاجامی تألیف برون ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۲۷ شمسی ص ۱۲۲ - ۱۲۳

تاریخ المعجم فی آثار ملوک المعجم، تألیف فضل الله الحسینی است که گویا در سال ۷۹۸ هجری مرد این مؤلف هر آن تمصب اهریمنی که در دل انباشته داشت، با عباراتی شکفت انگیز، فروریخت و آن را المعجم نامید. نگاه کنید به المعجم چاپ طهران به مذکر پادشاهی گشتاسب بن لهراسب « مطالبی که از میرخواند یاد کردیم در تاریخ الکامل ابن الاثیر هم دیده میشود.

ابن الاثیر (ابوالحسن علی بن محمد) در سال ۵۵۵ در جزیره (بین النهرین) زاده شد و در ۶۳۰ در موصل درگذشت، بخشی از مطالب وی درباره زرتشت همان است که پیش از او طبری در تاریخ الامم یاد کرده است

نگاه کنید به تاریخ الکامل چاپ قاهره ۱۳۰۱ هجری جزء الاول ص ۱۱۷-۱۱۸

۲- Histoire Naturelle De Pline, avec la traduction en français par M. E. Littré Tome I (XI, 97, 2) Paris 1860 p. 466

در سخن از سولان و اردبیل که در پای آن افتاده، بجاست از سنگی که در آن شهر یاد آور پرستشگاه دیرین آنجاست یاد گردد.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب آورده « صاحب تاریخ مغرب گوید که چون در سنه اثنی و عشرين و خمسمایه باردبیل رسیدم، سنگی دیدم کمابیش دویست من چنانکه گویی از آهن ساخته اند قاضی بهاءالدین سعید اردبیلی گفت چون اهل اردبیل بیاران محتاج شوند این سنگ در شهر آورند باران آید و چون بیرون برند ساکن شود و مؤلف این کتاب میگوید که این سنگ را بکرات در اردبیل دیدم بر در مسجد نهاده و هیچ باران نمیآید و معتقد اهل اردبیل آنکه آن سنگ را بی آنکه دست بشر بدان رسد ازین در مسجد بدان در دیگر نقل میکنند اما من همیشه آن را بر يك قرار یافتم و بر يك مقام دیدم. اگرچه بر شکل سنگ رامی ماند همانا آهن آتش تابست و در آتشخانه بوده است تا اخگر را گرم دارد و نمیراند چه برو کوفت کرده اند و چیزها بر نوشته و اگر سنگ بودی کوفت پذیرفتی »^۱

خواندمیر در تاریخ حبیب السیر آورده: « در عجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمیناً و در متانت بمثابه که آهن بر آن تأثیر نمیکند و هر گاه که اهل اردبیل بیاران محتاج میشوند آن سنگ را بر گای بار کرده بشهر میرند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بوده و چون آنرا باز بیرون نقل کنند باران تسکین یابد »^۲

در گوهر نامه آمده: « از ثقات مرویست که در مسجد آدینه اردبیل جسمی قلیل الحجم کثیر الوزن افتاده که بحسب وزن پانصد من باشد و نصفی از آن جسم از

۱- دردنبال این خبر آورده: «در پای کوه سلان درختی است و در حوالیش گیاه بسیار رسته اما هیچ جانور و مرغ را قدرت آن نیست که از گیاه و ثمره آن درخت خورد چه خوردن و مردن یکی است»، در عجایب المخلوقات نیز که یاد کردیم از همین گیاهان در پیرامون کوه سلان سخن رفته است. نگاه کنید به نزهة القلوب ص ۲۸۶

۲- نگاه کنید به حبیب السیر، تهران ۱۳۴۳ جلد ۴ ص ۶۵۳. خواندمیر در سال

۹۴۱ در گذشت

در بسیاری از نوشتها، بجای سلان (= سولان)، سلان نوشته شده، پیداست که مشتبه گردیده بانام دیگر جزیره سرانندیب که سلان هم نامیده شده است.

بسیاری دست که بر آن مالیده اند رنگی پیدا کرده میان رنگ نقره و آهن و نصف دیگر که دست بر آن نمالیده اند سیاه فامست و این جسم را از غایت صلابت نمی توان شکست و بآتش بر آن ظفر نمی توان یافت ، چنانچه حدادی خواست که پاره از آن جدا کند ، آن جسم را گرم کرد بمرتبۀ گرم شد که از ده ذراع مسافت کسی بنزدیک آن نمی توانست رفت ، و غازان خان امر کرد که نام او بر آن بنویسند بزحمت و تکلف بسیار نوشتند و اکابر و اشراف اردبیل بر آنند که اول آتشکده که زردشت در اردبیل بنا کرد این جسم در آنجا بود و معلوم نیست که از کجا حاصل شده ،^۱

سهند

گفتیم بنزدیکی دریاچه چیچست کوهی است که بر زبر آن آذر گشسپ برپا بوده ، این کوه در اوستا اسنونت Asnavant خوانده شده و در آتش نیایش پاره ۵ و در سیروزه پاره ۹ با کیخسرو و دریاچه خسرو و دریاچه چیچست یکجا یاد گردیده است و در زامیادیش پاره ۵ با پنجاه و دو کوه دیگر یاد شده است ، این کوه چنانکه گفتیم در نامه های پهلوی چون بندهش و زادسپرم و دینکرد و جز اینها اسنونت Asnavant آمده و در چند نوشته پارسی اسنونت و اسنوند نوشته شده چنانکه در « روایات » و در « آتش نیایش » پارسی^۲

۱ - گوهر نامه تألیف محمد بن منصور در رسده نهم هجری نوشته شده است ، بکوشش منوچهر ستوده در دفتر سوم از جلد چهارم « فرهنگ ایران زمین » چاپ شده است ، تهران پائیز ۱۳۳۵ نگاه کنید به صفحه ۲۹۰ آن دفتر

۲ - در « روایات » درسخن از سه آتشکده : آذر فرنبغ در کاربان (فارس) و آذر برزین مهر در ریوند (خراسان) و آذر گشسپ در آذربایجان آورده : « آذر گشسپ سپهدار ایران است (آتش رزمیان) در اسوند کوه ، آن آتش کیخسرو را یاری کرد وقتی که دژ بهمن را گرفت ... و این هر سه بی هیزم سوزند و از آب بیم نمیدارند ، نگاه کنید بر روایات داراب هر مزدیار جلد ۱ بمبئی ۱۹۲۲ ص ۷۲ و نگاه کنید به :

Etudes Iraniennes par J. Darmesteter Tome Second , Paris 1883 p. 310
و به The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla ,
New York 1908 p. 144-149

دستور دالا Dhalla در نخستین دهه از ماه خرداد ۱۳۲۶ در کراچی در گذشت

پیداست که در همه این نوشتها اسنونت کوهی است در آتورپاتکان چنانکه چیچست دریاچه ایست در همان سوزمین. گروهی از دانشمندان اسنونت را همان کوه سولان (= سیلان) دانسته اند و چند تن هم کوه سهند^۱

اینک سخنی چند درباره سهند هر چند که ازین کوه هم راهی بسوی آذرکشیسپ نخواهیم برد چنانکه سولان هم مارا به پایگاه آن آتش پادشاهی نرسانید .
سهند مانند سولان روزی آتشفشان بوده و هنوز هم دهانه آن گویای آن روزگاران است، قله مرکزی آن به بلندی ۳۷۰۰ متر است، چشمهای آب کانی در آن بسیار است، آبهای دامنه غربی آن که بدریاچه چیچست فرو ریزد، نمک بسیار دارد. هماره از آنجا گازبرخاسته هوای پیرامون را آنچنان سنگین میکند که جاننداری بنزدیک آن نتواند رفت^۲

ناگزیر کوه پایه سولان نیز چنین بوده که بگفته زکریا قزوینی و دیگران ، هر آن جاننداری که آهنگ خوردن گیاهان سولان کردی چون نزدیک شدی بر میدی و اگر خوردی همان دم بمردی .

آذرخش - نفت

گذشته از کوههای آتشفشانی که در ایران زمین یاد کردیم ، چشمهای نفت نیز درین مرزوبوم بسیار است و کانههای ذغال سنگ هم کم نیست. هر آن کاری که امروزه از آذرخش (برق) برمیآید، درخت و یا بیشه و جنگلی را برمیافروزد، در پارینه نیز از آن برمیآید. چنانکه میدانیم گازی که از نفت و یا کان ذغال برخیزد همینکه بآتش رسد، روشن میشود. اینچنین میتوان پنداشت، مردمی که در روزگاران گذشته، هنوز آتش را شناخته و بآن دست نیافته بودند و کوه آتشیاری هم در سرزمین

۱- Erân, Das Land Zwischen Dem Indus Und Tigris Von

Fr. Spiegel, Berlin 1863 S. 60-61

Zoroastrische Studien Von Fr. Windischmann, Berlin 1863 S. 10-12

Avesta, Uebersetzt Von Fr. Spiegel, Leipzig 1863, Einleitung XIV-XVI.

Le Zend-Avesta par J. Darmesteter, Premier Vol. Paris 1892 p. 154-5

Persian Past And Present by W. Jackson New York 1906 p. 37 8

۲- نگاه کنید به جغرافیای ایران طبیعی تألیف مسعود کیهان طهران ۱۳۱۰ ص ۵۸

خود نداشتند ، نخستین بار با اینگونه آتش افروزیهای آذرخش ، با این آخشیح آشنا شده باشند ، خواه با سوختن درختی و خواه با زبانه کشیدن آتش از دهانه چشمه نفت و کان انگشتی .

اینگونه نمایشها را از نهاد و سرشت گیتی بسیار بیاد دارند ، از همین سرزمین خودمان همانند این نمایشها را یاد کرده اند ، از آنهاست آنچه یاقوت (۵۷۵ - ۶۲۶) در سخن از باکویه گوید : « باکویه (باکو) شهری است از ناحیه دربند و شروان که از يك چشمه بزرگ نفت برخوردار است ، روزانه هزار درهم در آمد آن است و بنزدیکی آن چشمه دیگری است که نفتش مانند روغن جیوه سفید است و شبانروز روان است در آمد آن باندازه نخستین نیست . یکی از بازرگانان که باورش توان داشت ، بمن گفت که در آن ناحیه جایی است که همواره آتش از آن زبانه میکشد ، گمان میبرم که آتشی از دست کسی با آنجا افتاده باشد »

باز همین یاقوت در سخن از شیز (کنجک) گوید : « شیز ناحیه ایست در آذربایجان ، آن را مغیره الشعبه بگشود ^۱ . شیز معرب از جیس است . گفته شده که زرادشت پیغمبر مجوس از آنجا بود ، قصبه این ناحیه ارمیه است . خلیفه متوکل مرزبانی آنجا را به حمدون بن اسماعیل الندیم داد و گفت مسعر بن المهلهل ^۲ ، آنگاه که کار شریف و سودبخش بازرگانی مرا بسفرهای بلند کشانید ، بدلم شك در آمد درباره آنچه از کانهای سنگهای گرانبها که میگفتند در تگ خاک شیز نهفته است . شیز شهری است در میان مراغه و زنجان و شهر زور و دینور میان آن کوهها کانهای زر و جیوه و سرب و سیم و کانهای زرنیخ زرد و سنک جمست (amethystes)

۱ - آذربایجان را مغیره بن شعبه الثقفی در سال بیست و دوم هجری در خلافت عثمان بن عفان بگشود ، نگاه کنید بکتاب البلدان تألیف احمد بن ابی یعقوب بن واضح الکاتب المعروف بالیعقوبی چاپ نجف ۱۳۳۷ قمری ص ۳۸ ، البلدان در سال ۲۷۸ نوشته شده است . یعقوبی نیز در سخن از آذربایجان از شهرهای آن چون شیز و ارمیه و جز اینها نام میبرد

۲ - از این پس آنچه یاقوت درباره شهر شیز آورده از بودلف مسعر بن المهلهل است ، این شاعر عرب چندی در دربار نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱) میزیست ، سفری هم به چین و هند کرده است . سفرنامه او امروزه در دست نیست .

انباشته شده است ^۱

گرداگرد شهر شیز دیواری بر افراشته است و در میان آن دریاچه ایست که ژرفای آن دانسته نشده و من خود خواستم آن را اندازه بگیرم ، چهارده هزارارش (ذراع) [ریسمان] در آن انداختم و به ته نرسید . گرداگرد این دریاچه ، يك جریب هاشمی است ^۲ خاکی که ازین آب خیس شده زود سنك (سخت) میشود . از آن هفت رود بیرون میآید که هر يك آسیابی را گردانیده از دیوار شهر بیرون رود . در آنجا آتشکده ایست که معجوس (زرتشتیان) آنرا بسیار بزرگ میدارند . همه آتشیهای شرق و غرب از آن مایه میگیرند و بر سرگنبد آن تیغه ماه از سیم بر افراشته است که آن را طلسمی دانسته اند . بسا از فرمانگزاران که خواستند آن را بکنند ، بیهوده کوشیدند و دیگر از شکفتیهای این آتشکده این است که هفتصد سال است ، آتش از آن زبانه میکشد ، نه خاکستری بجای گذاشته و نه هرگز خاموش شده است . این شهر را هرگز از گچ و سنك پی افکنند . بنزدیکی این آتشکده ایوانهای بلند بر کشیده اند و سراهای بزرگ ساخته اند هر آنگاه که دشمنی آهنگ گرفتن شهر کند ، سنگهای منجنیق او بدریاچه افتد و اگر هم يك ارش منجنیق را پس کشند ، سنگها به بیرون دیوار فرود آید .

اینک پیش آمدی که روی داده و این شهر شیز را ساختند این است : هرگز پادشاه ایران دریافت که کودکی فرخنده پی در بیت المقدس در سرزمین بیت لحم زاییده شده و او باید بدو ، از بوی خوش (دهن؟) و زیت و لبان پیشکش فرستد . این است که او کسی از نزدیکان خود را برگزیده با خواسته فراوان و لبان بسیار بسوی اورشلیم گسیل کرد تا این نوزاد را بیابد و ره آورد ها را بمادرش بسپرد و بدو مزده دهد از شرافت و برتری فرزندی که جهانی را با نیروی پاکی و پارسایی خود خواهد گرفت و از او درخواهد که از برای کامیابی هرگز و رستگاری کشورش

۱- در اینجا مسعر از سه گونه زر یاد میکنند و از ارزش آنها در رنگ و سختی و نرمی

و جز اینها سخن میدارد که بیرون از گفتار ماست

۲- نگاه کنید بصفحه ۱۳۸ همین نامه با آنچه حمدالله مستوفی درباره این دریاچه

فرستاده شاه، مریم را یافت و ره آوردها را بدو داد. آنگاه که آن پیک خواست بمرز و بوم خود بر گردد، مریم کیسه ای پر از خاک بدو سپرد و گفت، بخداوند گارت بگو که با این خاک، کاخی بسازد.

فرستاده بسوی کشور خود رهسپار شد، همینکه بسرزمین شیز رسید، که در آنگاه بیابانی بیش نبود، بیمار گردید و چون دریافته بود که زندگی وی پایان رسیده، آن کیسه را در آنجا ب خاک کرد و جان بسپرد. ایرانیان گویند که پادشاه هرمز ازین راز آگاه بود و کسی بآنجا که آن پیک مرده بود، فرستاد تا در آنجا بگه آتشکده برپا کند. چون بدانجا رسید، سرگشته ماند که چگونه کار خود را انجام دهد. همینکه شب فرا رسید، او دید که روشنایی بنزدیکی وی از زمین برخاست و ازین فروغ دریافت که پایگاه شیز باید همین جا باشد. بگرداگرد آنجا شیاری برکشید و فردای آن شب فرمان داد که در همانجا آتشکده را پی افکنند - این است بنیاد آتشکده شیز.

گوید عبدالله الفقیر مؤلف این کتاب (یا قوت نویسندہ معجم البلدان) همه اینها از ابو دلف مسعر بن المهلهل شاعر است و من بهیچروی درستی آنها را بگردن نمیگیرم، زیرا آنچه گفته بیرون از کراف و دروغ نمی نماید، آنچه من در نوشته او یافتم، همان را در اینجا آوردم.

و برخی گفته اند که در شیز آتش «اذرخش» که آتشکده بزرگ زرتشتیان است، ریاست. هر آنگاه پادشاهی از آنان، بتخت و تاج میرسید، پیاده بزبارت آنجا میرفت مردم مراغه و این سامان، آنجا را «کزنا» خوانند.

چنانکه دیده میشود در شیز مانند باکو، آتشی که از چشمه نفت مایه میگرفت همواره روشن و برافروخته بود. دیگر چیزی که در گفته مسعر درخور نگرش است این

۱- حضرت عیسی باید در روزگار اشکانیان، در هنگام پادشاهی فرهاد پنجم که اشک شانزدهم است بجهان آمده باشد، او از دو سال پیش از میلاد مسیح تا چهار سال پس از میلاد مسیح پادشاهی کرد

است که او دربارهٔ بنیاد آتشکده شیز داستانی شنیده از اینکه پیکتی ازسوی پادشاه هرmez بسوی اورشلیم رفت و اویشوع ، كودك نوزاد را در بيت لحم بدید و چند تحفهٔ شاه را بمادرش مریم سپرد .

داستان رفتن مغان براهنمایی ستاره باورشليم و نماز بردن آنان بنوزاد و پیشکش کردن زر و مر و كندر بدو، معروف است و در خود انجيل در كتاب متی ، باب دوم از آن سخن رفته است، اینك ترجمه فارسی آن كه از سده هفتم میلادی مانده و گویا كه بهترین ترجمهٔ فارسی انجيل باشد :

« چون يشوع زایده شد در بيت لحم يهودا در روزگار هيروديس ^۱ ، ملك ملكان مجوس آمده اند از مشرق زمین پارس از اوه و ساوه تا بيت المقدس و می پرسیدند كجاست ملك يهوديان كه زایده شد زیرا ستاره او را دیده بودیم در مشرق و امیدیم تا از برای وی سجود کنیم .

چون هيرودس ملك شنید ترسید او و هر ك در اورشلیم بودند بزرگان و امامان بنی اسرائيل فراهم آورده و از ایشان پرسید در کدامین جایگه مسیح زاینده شود ، ایشان گفتند در بيت لحم يهودا یعنی مهمان خانهٔ ابراهيم اینچنین نبشته است در كتاب پیغمبر نبوت ای بيت لحم يهودا نیستی کم در مملکت يهودا از تو پیدا شود پادشاهی كه رعیت من اسرائيل را بچراند .

انگه هيرودس مجوسانرا بپنهانی خواند و از ایشان تفحص کرده كه در کدامین وقت ستاره از برای شما پیدا شد چون دانست ایشانرا در بيت اللحم فرستاد و گفت بروید و دریابید حقیقت خبر كوچك و چون او را ببینید مرا نیز آگاه کنید تا من نیز بیایم و برای او سجود کنم چون سخن ملك را شنیدند بجد رفتند و آن ستاره كه در شرق دیده بودند دیگر بار بر ابرایشان میرفت تا رسیدند بدان جایگه كه كوچك انجا بود

(۱) هرودس (هرودیس) Herodes (Antipas) از سال ۴ پیش از مسیح تا

۳۷ پس از مسیح پادشاه یهودا بود بیت المقدس ۶۳ سال پیش از مسیح بدست رمیان گشوده

شد ، خاندان هرودس از پادشاهان دست نشاندۀ رم بودند .

چون ستاره دیدند عظیم شادمان شدند آنکه اندر رفتند دیدند کوچک با مریم مادرش برای او سجود کردند و خورجینهای خود گشادند و بدر کردند تحفه‌های زر و مروکندر و برای عیسی هدیه دادند و در خواب بدیشان گفته شد که پیش هیرودیس نگرند و بولایت خود در دیگر راه رفتند»^۳

مارکوپولو Marco Polo (۱۲۵۴-۱۳۲۴ میلادی) که سالهای بلند در چین در پایگاه خان بالیغ (پکینگ) زیست و در دربار قویلای قآن (۶۷۹-۶۹۳ هجری) پسر نولی، برادر هولاکو، نوه چنگیزخان، رفت و آمد داشت، بخش بزرگی از ایران زمین را در هنگام چند سال با پدر و عموی خود پیموده است. سفرنامه گرانبهایی که از او بجای مانده، داستان مغان را که از برای ستایش یسوع به اورشلیم رفتند یاد میکند و در سخن از ساوه (در سال ۱۲۷۲) چنین آورده: «ایران در پارینه کشور بزرگ و شریفی بود، اما امروزه بخش بزرگی از آن که بدست تارها افتاده، همچنان ویران مانده است»

در ایران شهری است که سابه Saba (= ساوه) خوانده میشود. از اینجاست که سه تن از مغان برای ستایش یسوع به بیت لحم رفتند. این سه مغ را در همین شهر گورستان زیبایی است و هنوز هم موی و ریش آنان بجاست. یکی از آنان بالتسار Balthasar و دومی جاسپار Jaspas و سومی ملکپور Melchior نامیده شده‌اند.

بسامارکو از مردم این شهر، گور این سه مغ را جویا شد، اما هیچکس نتوانست چیزی درباره آنان بدو بگوید جز اینکه گفتند دیرگاهی است که این سه مغ بخاک سپرده شده‌اند، پس از سه روز راه میرسید به دژی که قلعه آتشپرستان خوانند و این درست است که مردم این دژ آتش پرستند و دلیلی که می آورند این است: مردم این دژ گویند که در روزگار پیش، سه پادشاه ازین سرزمین رفتند از برای پرستیدن پیغمبری که بتازگی زاییده شده بود و با خود سه ره آورد بر گرفتند و آن زروکندر و مر بود چه خواستند درست دریابند که این نوزاد پیغمبر

خداست یا يك پادشاه جهانی و یاپزشکی است چه آنان گویند اگر اوسوی زر دست برد، او يك پادشاه جهانی است؛ اگر بسوی کندر دست دراز کرد، او خداست؛ اگر دستش بسوی هرففت، او بز شك است.

آنگاه که مغان بنزد یسوع در آمدند، جواترین ازین سه تن که نخست او را پرستید، مسیح بدو بقامت و بالا و بسن همانند خود او نمود. پس از آن میانگی پرستیدن آغاز کرد و پس از اوسومی که پیرتر بود بستایش ایستاد، هر يك از آنان را چنین نمود که مسیح بقامت و بالا و بسن مانند خود اوست. آنگاه آنچه که آنان هر يك جدا گانه دیدند، باهم دیگر بسنجیدند و بر آن شدند که هر سه باهم نوزاد را پرستش کنند، آن دم مسیح آنانرا بهمان سنی که داشت، بدیدار آمد. آنگاه که مغان خواستند بیرون روند، آن کودك صندوق در بسته ای بآنان داد، آن را چند روزی با خود همراه بردند تا اینکه کنجکاوی آنان را بر آن داشت که در صندوق را بکشایند، چون گشودند در آن يك سنگ یافتند. معنی آن این بود: دینی که از من دریافتید باید در آن مانند سنگ استوار و پایدار بمانید، اما مغان از دیدن آن سنگ در شگفت ماندند و پنداشتند که آنان را بفریفتند. آن سنگ را بچاهی انداختند، هماندم از آن چاه آتش زبانه بر کشید. چون این بدیدند از کرده خود پشیمان شدند. پخشی از آن آتش را برگرفته بمیهن خود بردند و آن را در پرستشگاهی فرو نهادند و همواره روشن و افروزان نگاهداشتند و چون ایزدی او را پرستیدند و همه نذرهای خویش بآن پیشکش کردند. هر آنگاه آن آتش خاموش شدی، بسر همان چاه که آن سنگ در آن انداخته بودند رفتندی از آن آتش که هیچگاه خاموش نگشتی برگرفتندی، هیچ جا جز از همان چاه آتش برنگرفتندی. از اینرو است که مردم این کشور بآتش نماز برند، همه اینها را مردم این سر زمین [ساه] به مار کو گفتند و این درست است که یکی ازین شاهان از سابه Saba (ساره) و دومی از دیاوه Dyava (آوه) و سومی از دژی که هنوز در آنجا گروهی آتش میپرستند، بودند^۱

۱- نگاه کنید به: The Travels of Marco - Polo , Revised from Marsden's

سیاح مذهبی ایتالیایی ادریک (Oderic de Pordenone) ۱۲۸۶-۱۳۳۱ نزدیک به نیم سده پس از مارکوپولو در سال ۱۳۲۰ از همین راه گذشته، در سخن از شهر کاشان (Cassan) مینویسد: «از این شهر است که سه پادشاه بکودک نوزاد، مسیح، نذورات تقدیم کردند، شهری که کاشان خوانده شده، شهر شاهی است و از شرافت بزرگی برخوردار است اما تئارها آن را بسیار ویران کردند. ازین شهر کاشان تا اورشلیم بیش از پنجاه روز راه است، پس بخوبی میتوان دید که چگونه سه پادشاه از اینجا تا اورشلیم در سیزده روز رسیدند و این از پرتو ایزدی بود نه از کوشش مردمی. شهری که از این همه شرافت برخوردار است، از بخشایش فراوان نیز مانند نان و می و چیزهای دیگر بهره ور است»

چنانکه دیده میشود در اینجا سنت دیگری بجای مانده و کاشان میهن مغانی است که بزیمارت مسیح نوزاد رفتند. هر چند داستان رفتن مغان، یا آنچنانکه در نوشتههای دیگر آمده، پادشاهان و یا دانایان، از ایران زمین به بیت لحم برای ستایش یسوع، بسیار دلکش است اما برای اینکه از زمینه گفتار خود بسیار دور نگردیم بهمین اندازه بسنده میکنیم و یاد آور میشویم آتشی که نزد ایرانیان از بخشایش ایزدی است و از آسمان برای پشتیبانی مردمان بروی زمین فرود آمده، بنا بسنت عیسویان آنچنانکه مسعر و مارکوپولو یاد کرده اند، آتش مقدس ایرانیان بخشایش مسیح است^۱

در سنت دیرین ایرانیان، آنچنانکه در نامه پهلوی بند هش، فرگرد هفدهم آمده، از برای پناه و پشتیبانی سه گروه از مردم جهان سه آتش پدید آمده و

۱ - درباره این مغان و نامهای آنان نگاه کنید به :

Die Namen der Magier im Untersuchungen Zur Geschichte Von Eran Von J. Marquart , Zweite Heft , Leipzig 1905 S. 1-19;

The Magi in Marco Polo, Journal of the American Oriental Society, New York (J A O S .) 26. 79-83 ;

Persia Past and Present by W. Jackson , New York 1906 p. 412 - 413

Sâwa par V. Minorsky - H. H. Schaeder en Encyclopédie de l'Islâm Tome IV p. 190 - 2

در روزگار جمشید هریک ازین سه آتش نگهبان و پرستار این سه گروه بودند : نخست آذرفرنبغ که جمشید آن را در پرستشگاهی ، در کوه فرمند خوارزم فرو نهاد ... در روزگاری گشتاسپ که دین (زرتشتی) پدید آمد ، آذرفرنبغ از خوارزم بکوه روشن کابلستان ، در سرزمین کابل ، برده شد و تا کنون هم در آنجاست ؛ دوم آذرگشنسپ که تا روزگار پادشاهی کیخسرو همواره پناه جهانیان بود ، آنگاه که او بتکده دریاچه چیمچست را بر افکند ، آن آتش اورا راهنمایی کرد و تیرگی آن دژ را برکنار ساخت ، پس از آن کیخسرو در همانجا ، بر بالای کوه اسنونت آن آتش را در پرستشگاهی فرو نهاد ؛ سوم آذر برزین مهر که تا هنگام شهریارگی گشتاسپ ، همچنان ، پناه مردم گیتی بود ، آنگاه که زرتشت انوشه روان ، دین آورد ، گشتاسپ آن آتش را در کوه ریوند که آن را « پُشتِ وشتاسپان » نیز نامند ، فرو نهاد .^۲

ایرانیان این سه آتشکده را در میان هزارها آتشکده که در سراسر ایران زمین بزرگ و خاکهای همسایه برپا بود ، بسیار بزرگ میداشتند و زیارت آنها میرفتند ، زیرا هریک از آنها را پُشت و پناه مردم کشور خویش میدانستند . گروه سه گانه مردم ایران که آتوربانان^۳ و ارتشتاران و واستریوشان خوانند ، در خود اوستا چندین بار یاد گردیده اند ، دسته دیگر از مردم آریایی نژاد که هندوان باشند ، نیز سه گروه بخش شده اند : براهمنه Brahmana ؛ کشتریه Ksatriya ؛ و یسیه Waisya خوانده شده اند .

۱ - نگاه کنید بصفحه ۱۶۸ همین نامه

۲ - در بندش فرگرد دوازدهم پاره ۱۸ آمده : « ریوند کوه در خراسان است ، آذر برزین بر آن نشست ، ریوند یعنی رایومند (= شکونده) » و درباره ۳۴ آن فرگرد آمده : کوه گناوت (کناباد) هم در پُشت وشتاسپان است از خان ومان آذر برزین مهر از سوی مغرب (خوروران) نه فرسنگ است « در پاره وازه ریوند نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ۲۰۸

۳ - در ص ۱۲۷ این نامه گفتیم که در اوستا پیشوای دینی آثرون athravan خوانده شده و این واژه از آثر - âtar = آثر - âthr (آذر) نیامده است

نگاه کنید به : Feuerpriester in Kleinasien Und Iran Von Stig

Wikander , Lund 1946 S 9 - 15

نزد ایرانیان در آغاز مردمان بهمان سه گروه که دانیان (پیشوایان) و رزمیان و کشاورزان باشند، بخش شده بودند، پس از آن، دستورزان یا دستکاران را از گروه کشاورزان جدا کرده، گروه چهارم بنام هوتخشان، نامیدند. در اوستا این چهارمین گروه نیز یکبار، یاد گردیده است.

در شاهنامه در داستان جمشید، بخش شدن مردم جهان بچهار گروه، باین پادشاه پیشدادی بازخوانده شده و نام هر یک ازین گروه‌ها نیز یاد گردیده اما نام آنان، بدست نویسندگان شاهنامه دگرگون شده بهیتهای نادرست، کاتوزیان- نيساريان نسودی- اهنوخوشی، بما رسیده است^۱

بلعمی در تاریخ خود در سخن از جمشید آورده: «و همه مردمان را بر چهار گروه کرد، ازین گروه دیران و دانیان اند و گروهی لشکریان و گروهی کشاورزان و گروهی پیشه وران و هر گروه را گفت که مبادا بجز کار خود هیچ کار کنند»^۲

گذشته از آغاز داستانی سه آتشی که پاسبان و پناه سه گروه از مردم ایران دانسته شده، در روزگاران گذشته سه آتشکده بزرگ، یکی در کاریان و دومی در شیز یا کنجک و سومی در ریوند برپا بود و بسا در نوشتههای دینی از آنها یاد شده و در تاریخ و جغرافیای نویسندگان رومی و ایرانی و تازی نیز بآنها بر میخوریم. این سه آتشکده نامور، هر یک آنچنانکه گفتیم بگروهی از مردم ایران باز خوانده شده است.

آذر فرنبخ که از آن نخستین گروه بود نگهبان همه پیشوایان و دانیان و دیران جز اینان شمرده میشد و جای آن در کاریان بود، در لارستان کنونی در سرزمین فارس، هنوز کاخ فروریخته آن بنزدیکی لار نمودار است. آذرگشنسپ که از آن همه سران و سپهبدان و بزرگان بود، آتش شاهنشاهی ایران بود و جایگاه آن

۱ - نگاه کنید بگفتار «پیشه وران» در گاتها بخش نخست، دومین گزارش نگارنده

۲ - در تاریخ الامم طبری (جزء الاول ص ۱۱۹ چاپ قاهره ۱۳۵۷ در سخن از جمشید آمده: «صنف الناس أربع طبقات، طبقة مقاتله و طبقة فقهاء و طبقة کتابا و صناعاً و حراثین و اتخذ طبقة منهم خدما و امر کل طبقة من تلك الطبقات بلزوم العمل الذی الزمه اياه»

در آذربایجان در شیز یادگردیده است. این آتشکده نامبردار گنجینه بزرگی بود و بسا چیزهای گرانبها در آن انباشته بود و بیش از هر آتشکده دیگر در نوشته‌های گوناگون یادگردیده است: آذر برزین مهر که از آن برزیگران و کشاورزان بود در سرزمین خراسان در ابرشهر (= نیشاپور) بر زبر کوه ریوند جای داشت.

در تاریخ قم که در سال ۳۷۸ ب.ع.ی نوشته شده و در سال ۸۰۵ - ۸۰۶ ب.ف.ا.ی گردانیده شده در « ذکر بعضی از آتشکده‌های ناحیه قم »، این آتشکده‌ها را، بگفته همدانی، بنام آذر جشنسف و آذر خره و آتش ماجشنسف بر شمرده و از برای هر یک تاریخچه‌ای همانند آنچه از بندهش یاد کردیم، آورده است^۱ این همدانی همان ابوبکر احمد بن محمد، معروف بابن الفقیه است، در کتاب البلدان خود که در سال ۲۹۰ هجری نوشته شده درباره این آتشها چنین آورده است: نارجم الشید، همان است که آذر خره خوانند این آتش در خوارزم بود، انوشیروان آنرا به کاریان آورد آنگاه که تازیان چیره شدند، ایرانیان از بیم اینکه این آتش خاموش شود، بخشی از آن برگرفته در فسا در پرستشگاهی فرو نهادند و بخش دیگر را همچنان در کاریان بجای گذاشتند تا اگر بخشی ازین آذر بدست دشمن افتد و خاموش گردد، بخش دیگر همچنان روشن بماند، آذر جشنسف آن آتش کیهن‌سرو است. در آذربایجان بود، انوشیروان آن را بشیز برد و اما آتش زرد هشت آن در سرزمین نیشاپور است و آن را بجای دیگر نبرده‌اند و آن بنیاد آتشهای دیگر است.

۱ - کتاب تاریخ قم تصحیح و تحشیه سید جلال‌الدین طهرانی مدرس علم معقول

و متخصص در علم فلک و ریاضیات عالی، طهران آذر ۱۳۱۳ ص ۸۸-۸۹

با اینکه در این کتاب سودمند از تصحیح و تحشیه یاد شده اما جز در یک دو جا در حاشیه آنهم نادرست چیزی از تصحیح دیده نمیشود. در همین یک دو صفحه آن کتاب که درباره آتشیست چندین غلط دیده میشود و چندین جا توضیح لازم دارد اما متخصص در علم فلک فقط در حاشیه نوشته است: « زردشتیان که بچنین عقاید پایند بوده چگونه میتوانند در عصر تمدن مردم را برسوم و عادات خود دعوت کنند و از همه مضحک تر کبر فیل شیدی است که امروزه از راه تقلید دامن گیر بعضی ایرانیان شده است » « این حاشیه از برای این عبارت که در متن آمده نوشته شده است: « و این آتش (آذر جشنسف) از جمله آتشیایی بوده که معجوس در وصف و حق آن غلو کرده‌اند »

در کتاب البلدان ابن الفقیه چنانکه در تاریخ قم، آمده: پس از آنکه مزدک به قباد چیره شد، از او خواست که همه آتشکده ها را از میان بردارد جز سه آتشکده را که همان آذرگشنسپ و آذر فرنبغ و آذر برزین مهر مراد است. این خبر از متوکل^۱ نقل شده و او هم از یک زرتشتی که خود آذرگشنسپ را دیده بود، روایت کرده است. ازین خبر که در متن تازی کتاب البلدان روشن نیست و در متن فارسی تاریخ قم نیز آشفته است، اگر بنیادی داشته باشد، چنین برمی آید که مزدک خواسته، دست پیشوایان دین را با از میان برداشتن پرستشگاهان، کوتاه کند. در دنبال این خبر آمده، پس از آنکه مزدک را کشتند دیگر باره مردم هریک از آتشها را بجایگاهان دیرین شان بازگردانیدند، اما آن آتش را که از فرد جان^۲ (فراهان) باذربایجان برده بودند و با آتش آذرگشنسپ (گشنسپ)^۳ در آمیخته بودند، در آنجا نیافتند، پس از چندی که جویای آن بودند، دریافتند که به فرد جان برگشته است. این آتش همچنان در آن قریه برجای بود تا اینکه در سال ۲۸۲، برون ترکی^۴ امیر قم بدان دیه رسید و بر باروهای آن منجنیقها و عرادها نصب کرد، آن بارو را ایران ساخت و آتشکده را زیر و زبر کرد و آن آتش خاموش گشت^۵.

۱- نام این المتوکل^۱ که بسا از او در نوشتههایی چون آثار الباقیه و معجم البلدان یاد شده این است: زردشت بن آذر خور المتوکل^۱ موبد همزمان خلیفه عباسی المتوکل ۲۳۲-۲۴۷ هجری. نگاه کنید به روزنامه کاوه سال پنجم شماره ۴-۵ غره رمضان ۱۳۳۸ = ۲۱ مه ۱۹۲۰ ص ۹ و نگاه کنید به هزاره فردوسی تهران ۱۳۲۲- گفتار «شاهنامه و فردوسی» نگارش تقی زاده ص ۳۳-۳۴

۲- در تاریخ قم «مزدجان» نوشته شده است

۳- در کتاب البلدان آتشکده مزدجان (فردجان) و آتشکده آذربایجان هر دو آذرگشنسپ خوانده شده اما در تاریخ قم آتشکده آذربایجان «ماجشنسپ» نوشته شده است. در نسخه بدل آتش فردجان «آذرگشنسپ» خوانده شده و این درست مینماید

۴- در تاریخ قم «برون» نوشته شده است.

۵- درباره درخواست مزدک از قباد و آتشکدهها، نگاه کنید به:

Le Règne Du Rois Kavadh I Et Le Communisme, Kobenhavn 1925 p. 85 ; Par Arthur Christensen
Mazdak, Geschichte einer Sozialen Bewegung im Sassanidischen persien, Praha 1957 S. 236 Von Otakar Klima

در بسیاری از نوشت‌های پیشینیان بنام‌های سه آتشکده نامبردار ایران
فرنبغ باستان بر میخوریم ، از آنهاست در حدود العالم که کاریان ،
 پایگاه « آذر فرنبغ » چنین یاد گردیده : « کاریان شهرکی است از داراگرد ،
 اندر حصار است صعب و محکم و اندر وی آتش کده ایست که آنرا بزرگ دارند »
 مقدسی در احسن التقاسیم آورده : « کاریان شهر کوچکی است ، اما ستاق
 آن آباد است ، در آنجا آتشکده ایست که زرتشتیان بزرگ دارند و از آنجا
 آتش بجاهای دیگر برند »^۱.

اصطخری در مسالك الممالك نوشته : « دژ کاریان بر کوه طین است » پس
 از آن درسخن از آتشکده‌های فارس گفته : « آتشکده‌های فارس بیش از آن است
 که بتوان همه را بیاد سپرد ، چه جز از چند جا ، در فارس شهر و روستایی نیست
 که چندین آتشکده نداشته باشد . برخی ازین پرستشگاهان نامور را به برخی دیگر
 برتری نهند و بزرگتر دارند ، از آنهاست آتشکده کاریان که بارنوا خوانده شود »^۲
 ابن حوقل در صورة الارض ، در سر آتشکده‌های نامی فارس ، آتشکده ای را
 بنام « فر ۱ » یاد کرده و این بخوبی یاد آور فرنبغ است ، اینچنین : « از آنهاست آتش
 کاریان که فر ۱ خوانده شده است »^۳

مسهودی در مروج الذهب ، کتابی که در سال ۳۳۶ پایان یافت ، درست مانند
 ابن الفقیه در کتاب البلدان که در سال ۲۹۰ نوشته شده و آن را یاد کردیم (ص ۱۷۵)

۱ - حدود العالم چاپ تهران ص ۷۹

Hudūd al-Ālam Translated by V. Minorsky , London 1937 p. 379

۲ - و کاریان صغیرة الا ان رستاقها عامرو بها بیت نار بهظمونه و یحملون ناره

الی الآفاق. احسن التقاسیم چاپ لیدن ۱۹۰۶ ص ۴۲۷

۳ - و اما بیوت نیران فارس فتکثر عن احصائی وحفظی اذ لیس من بلد ولا رستاق
 ولا ناحیة الا و بها عدد کثیر من بیوت النیران الا القلیل غیر ان المشاهیر التي تفضل علی
 غیرها فی التعظیم منها بیت ناد الکاریان و یعرف بیارنوا . مسالك الممالك چاپ لیدن

۱۹۲۷ ص ۱۱۷ و ۱۱۸

۴ - صورة الارض چاپ لیدن ۱۹۳۸ ص ۲۷۳ - ۲۷۴

آورده، آتش فرنیغ را که آنگاه تازیان بکاریان نزدیک شدند، زرتشتیان دو پخش کرده، پخشی را در همانجا گذاشتند و پخش دیگر را در آتشکده های فساو بیضا فرو نهادند، تا اگر پخشی از آن بدست دشمن افتاده خاموش گردد، پخش دیگرش همچنان روشن بماند^۱

یاقوت حموی در معجم البلدان مانند مقدسی در احسن التقاسیم مینویسد:
 « کاریان شهر کوچک و آبادی است. در آنجا آتشکده ایست که زرتشتیان آن را بزرگ دارند و آتشش را بهمه جاهای دیگر برند. اصطخری گفت، در میان دژهایی که در فارس هرگز بزور گشوده نشده، دژ کاریان است که بر فراز کوه طین است^۲، در سر آغاز آتش نیایش نام آذر فرنیغ در پازند « فرا » خوانده شده، آنچنانکه دیدیم ابن حوقل نیز این آتش را بهمین نام یاد کرده است. در گزارش پهلوی و پازند پاره ۵ از همین آتش نیایش، این آتش، فروبغ و فروبا یاد گردیده و گفته شده: « نام این آذر فروبغ (= فروبا) است و این آتشی است که نگهبانی گروه پیشوایان با اوست و از یادوری این آتش است که دستوران و موبدان، از دانایی و بزرگواری و فره (ایزدی) برخوردار گردند و این آتش است که با دهاک (ازدهاک) پیکار کرد^۳»

در کارنامهک ارتخشیر پاپکان در پارهای ۸ - ۱۰ آذر فرنیغ با آذر گشنسپ و رزین مهر چنین یاد گردیده: « شبی پاپک در خواب دید که خورشید بالای سر

۱ - مسعودی در گفتار « بیوت النار » در سخن از آذرخره (= فرنیغ) آورده
 « ... و يقال ان انوشروان هو الذي نقلها الى الكاريان فلما ظهر الاسلام تخوفت المجوس ان تطفئها المسلمون فتركوا بعضها بالكاريان ونقلوا بعضها الى نسا و بيضا من كورة فارس لتبقى احدهما ان طفت الاخرى - مروج الذهب چاپ قاهره ۱۳۶۶ جزء اول ص ۳۸۲
 ۲ - کاریان، مدینه بفارس صغيرة ورستاقها عامروها بيت نار معظم عند المجوس تحمل ناره الى الآفاق، قال الاصطخرى ومن القلاع بفارس التي لم تفتح قط عنوة قلعة الكاريان وهي على جبل طين ... معجم البلدان چاپ مصر ۱۳۲۴ جلد ۸

۳ - نگاه کنید بخبرده اوستا گزارش نگارنده ص ۱۳۰ و ۱۳۳ و به:

ساسان همیدرخشد و سراسر جهان از آن روشن است - شب دیگر در خواب دید که ساسان به پیل سفیدی که با ابزارهای جنگ آراسته است، سوار است و همه مردم کشور در پیرامون او ایستاده از او فرمان پذیرند و بدو نماز برند - در سوم شب او را بخواب آمد که آذرفرنبغ و گشنسپ و برزین مهر از خان و مان ساسان برافروخته و همه جهان را فروغ آنها فراگرفت *

در شاهنامه داستان « خواب دیدن بابک در کار ساسان » چنین آمده :

بدیگر شب اندر چو بابک بخت	همی بود با مغزش اندیشه جفت
چنین دید در خواب کآتش پرست	سه آتش ببردی فروزان بدست
چو آذر گشنسپ و چو خراد و مهر	فروزان بکردار کردان سپهر
همه پیش ساسان فروزان بُدی	بهر آتشی عود سوزان بُدی

چنانکه دیده میشود در اینجا خراد بجای فرنبغ آمده و مهر همان برزین مهر است. در ارداویرافنامه در آغاز آن گفته شده که گروهی از پیشوایان در آتشکده آذرفرنبغ گرد هم آمده بر آن شدند که کسی را از میان خود برگزیده بجهان دیگر فرستند ارداویراف که از همه پاکتر و پارساتر و داناتر بود در آن آتشکده برگزیده شده، بگردش بهشت و همستگان (اعراف) و دوزخ رفت. زراتشت بهرام یژدو شاعر زرتشتی که در سال ۶۴۷ یزدگردی (۶۷۷ هجری) اردویرافنامه را در ری از پهلوی بنظم فارسی گردانیده^۲، گوید: پس از آنکه پادشاه اردشیر پاپکان شنید که ارداویراف از برای این سفر مینوی برگزیده شد بموبدان گفت:

چو بشنید از ردان شاه جهاندار	خوش آمد جهد فرمود اندرین کار
چنین فرمود شاهنشاه بهروز	که سوی گاه ایران شاه فیروز
به پیش آذر خُرداد باید	که کار ما بدانجا بهتر آید

Kārnāmak - I Artakhshir Pāpakān by Edalji K. Antia - ۱
Bombay 1900 p. 2-3 and p. 2

ونگاه کنید بشاهنامه بروخیم جلد ۷ ص ۱۹۲۴

۲ - درباره زراتشت بهرام نگاه کنید به مزدیسنا تألیف دکتر معین ص ۴۶۸

بگفت این و نشست آنگاه برزین روان شد سوی آتشگاه برزین^۱
آیا درین شعر، زراتشت بهرام، خرداد گفته یا پس از او بدست نویسندگان

چنین نوشته شده است؟

اگر اوهم مانند فردوسی که یاد کردیم خراد گفته باشد، برگشتن این واژه به خرداد که بیشتر در سرزبانهاست آسان است اما برزین که درین شعر زراتشت بهرام بکار رفته، چنین مینماید که مفهوم آن بلند و بزرگ، اراده شده باشد:

فرو کوفند آن بتانرا بگرز نه شان رنگ ماند و نه فرو نه برز (عنصری)^۲

وصفت آورده شده از برای آتشگاه یعنی آذر فرنیغ. چه آذر برزین مهر که پایگاهش بالای کوه ریوند است در ابر شهر (نیشابور)، بسیار دور است از پایگاه آذر فرنیغ در کاریان، در آنجایی که موبدان از برای برگزیدن ارداویراف گرد آمدند، در آن سرزمینی از پارس که نزدیکتر بزادگاه اردشیر باپکان است تا ابر شهر در خراسان زمین. گرچه برخی از گویندگان ما در سخن از یک آتشکده، نام سه آتشکده نامبردار را که بیشتر در سرزبانها و بهتر بیادها مانده بود، بکار برده اند و بسا آتشکده های گوناگون ایران بنام یکی ازین سه آتشکده نامور، آذر گشسپ یا آذر فرنیغ و یا آذر برزین مهر خوانده شده، چنانکه نظامی گنجوی در اسکندر نامه خود، یک آتشکده بلخ را که بغارت اسکندر رفته و ویران گردید، آذر گشسپ نامیده است^۳.

۱- Arda Viraf Nameh by Dastur Jamasp Asa, Bombay 1902 p. 2

۲- نگاه کنید به « یادداشت های گاتها » ص ۱۵۸ شماره ۹

۳- بلخ آمد و آتش زردهشت بطوفان شمیر چون آب کشت
بهار دلفروز در بلخ بود کرو تازه گل را دهن تلخ بود
بری پیکرانی درو چون بهار صنمخانهایی چو خرم بهار
درو بیش از اندازه دینار و گنج نهاده بهر گوشه بی دست رنج
زده موبدش نعل زرین براسب شده نام آن خانه آذر گشسپ

نگاه کنید به خمسه نظامی چاپ بیبی ۱۲۶۵ (سکندرنامه) در داستان « رفتن سکندر بری و از آنجا بخراسان » ص ۹۰

نظامی از گویندگان سده هفتم هجری است باز در اسکندرنامه خود در « ویران ساختن اسکندر آتشکده های عجم را » از بسیاری آتشکده یاد میکند، از آنهاست آتشکده بزرگ آذربایجان هر چند که آنرا بنام آذر گشسپ یاد نمیکند، اما باید همان باشد که *

چنانکه میدانیم آذر گشسپ یا آذر گشسپ که آتش سران و سپاهیان و پادشاهی ایران است در شمال غربی ایران در آذربایجان بود، در سرزمین گنجک. مسعود سعد سلمان گفته:

چو برفروختی از تیغ آتش اندر هند بشهر فارس فرورد آتش برزین
چنانکه میدانیم آتش برزین در خراسان است نه در فارس اما از زراتشت بهرام که خود زرتشتی بوده، دورمینماید که آتشکده بسیار بزرگوار پارس را از آتشکده ناهمردار خراسان باز نشناخته باشد، جز اینکه بگوییم در روزگار این گوینده زرتشتی که در پایان سده هفتم هجری از جهان در گذشت، این سه آتشکده که روزی از زیارتگاهان ایرانیان بوده، با خاک یکسان شده، از آنها چیزی جز نام بجای نمانده بود، مسلمان وزرتشتی در آن روزگاران آشفته و تیره، هر دو بشور بختی گرفتار بودند، گزند مغول پس از آسیب تازی همه چیز این سرزمین را زیر و رو کرده و یادگارهایی که مردم از گذشته نیاگان خود داشتند نیز درهم و برهم گردید، ناگزیر زرتشتیان آن زمان که هنوز گروه انبوهی از آنان در ایران میزیستند بیشتر دچار رنج و شکنج اهریمنی بودند، این است که اگر با هزار دشواری توانستند جان خود را نگهدارند و نتوانستند جای پرستشگاه پدران خود را درست یابد نگاهدارند معذورانند ناگزیر فخرالدین اسعد گرگانی در داستان ویس و رامین در جایی که گوید:

بخاصه زین دل بدبخت رامین که آتشگاه خرداد است و برزین
دو آتشکده کاریان و نیشابور اراده شده است^۱

✚ درباره آن گوید:

صدش هیربد بود با طوق زر ناآشپرستی به بسته کمر
بفرمود کان آتش دیر سال بکشتند و کردند یکسر زکال

(ص ۵۹ - ۶۱)

از سراسر این شعرها همان آشفتنگی زمان و چیرگی دیو فراموشی بایرانیان هویدا است در اینجا باید یاد آور شویم که بهار در بلخ، آتشکده زرتشتی نیست و این همان نوبهار، پرستشگاه نامور بودایی است نگاه کنید به یشتها جلد ۲ ص ۳۳-۳۴

۱ - ویس و رامین چاپ تهران ص ۱۱۰

فرا - فروبا - فروبغ - خرا - خورا - خراد - خرداد ، همه اینها همان فرنبغ است ، آتشی که پایگاهش در کاریان فارس بود . این نام از دو واژه فر = بغ در آمیخته یعنی فره ایزدی یا خُره خداوندگار. هیئتهای گوناگون این واژه برخی از پارسی باستان و برخی دیگر از زبان اوستایی بما رسیده است فرنه farnah در پارسی باستان ، در فارسی فره شده : خورنه Xvarnah در اوستا ، در فارسی خُره یا خوره شده است^۱

آذرفرنبغ همان است که ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه ، آذر خورا یاد کرده و در سخن از ماهها و جشنهای ایرانیان گوید : « روز سیام از بهمن ماه را که انیران روز باشد ، در اصفهان آبریزگان (آفریجکان » خوانند یعنی ریختن آب و این نام از اینرو است که در روزگار پیروز نیای انوشیروان باران نبارید و مردم ایران دچار خشکسالی شدند پیروز درین سالها باژوساو از مردم نگرفت و درهای گنجینه‌های خود بگشود و آنچه از خواسته (اموال) در آتشکده‌ها بود ، ب مردم وام داد و همه را مانند پدری که فرزند خود را بنوازد ، بنواخت ، آنچنانکه کسی درین سالها از گرسنگی نمرد . آنگاه پیروز بآتشکده ناهم‌بردار آذرخورا که در فارس است اندر آمد ، در آنجا نماز گزارد و ستایش خدای بجای آورد و درخواست که این گزند را از مردم گیتی بگرداند . پس از آن بسوی آتشدان (کانون) روی آورد ؛ دید نگهبانان و هیربدان که پیرامون آتشدان ایستاده بودند ، آن درودی که باید از برای پادشاهان بجای آورند ، از برای او بجای نیاوردند ، پیروز نزد آتش سه بار دست و بازوی خود گرداگرد آن زبانه بگردانید و آن را بسینه خود نزدیک

۱ - نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ص ۳۶۰ شماره ۲

تعالی واژه «فر» را چنین تعریف کرده : وشعاع السعادة الالهية الذي يقال له بالفارسية فرايزدی نگاه کنید به غرراخبار الفرس وسیرهم بکوشش Zotenberg پاریس ۱۹۰۰ ص ۷

خاور شناس دانشمند بیلی آنچنانکه باید از فره Farrah سخن داشته است :

Zoroastrian Problems In The Ninth - Century Books by H. W. Bailey
Oxford 1943 p. 1-77

کرد با اینکه آن زبانه بریش وی رسید، اما نسوزانید. آنگاه گفت پیروز خداوندگارا همه نامهای تو فرخنده است، اگر فروباریدن بخشایش باران از گناه من و نهاد بد من باشد، مرا از آن آگاه ساز تا من خود را از میان بردارم و اگر از چیز دیگری است از آنهم مرا و همه مردم جهان را بیاگاهان، خدایا بخشایش باران خود را از ما دریغ مدار سپس پیروز از آتشدان دور شد و از گنبد بیرون رفت و بردنیکا که تخت مانندی است و کوچکتر از آن، از زرساخته شده، بر نشست. رسم چنین بود که در آتشکده بزرگ يك دنيكا از زر مینهادند و هر آنگاه که پادشاه بدانجا می آمد، بروی آن مینشست. پس از آن که پیروز بنشست، نگهبانان و هیربدان بر او گرد آمدند و آنچه آنکه در آیین پادشاهان بود، بدو نماز بردند و درود گفتند. پیروز بآنان گفت چه سخت دل و ستمکار هستید که آنگاه [بزدیکی] آتش آیین درود بجای نیاوردید، آنان بدو گفتند چون در آنگاه نزد پادشاهی بر تراز تو ایستاده بودیم روا نبود که ادب فرو گذاشته، ترانماز بریم. پیروز پاسخ آنان را پسندید پس آنگاه از شهر آذرخورا بدر آمد، بسوی شهردارا روی آورد تا بجائی رسید که اکنون درین روزگار ما در فارس، آنجا را روستای کامفیروز خوانند، در آن روز، آنجا میابانی بیش نبود و هیچگونه آبادانی نداشت. همینکه پیروز بآنجا رسید، ابر برخواست و باران فروبارید بارانی که تا آنروز مانند آن دیده نشده بود، آنچه آنکه سر برده پادشاه را آب فرا گرفت. از ریزش این باران، پیروز دانست که درخواست و نیایش وی بدرگاه خداوند پذیرفته شد، آنگاه سپاس بجای آورد و بمردم ینوا چیز بخشید و بزم شادمانی بر آراست و از آنجا بیرون رفت تا در آن سرزمین روستای بزرگی بنیاد نهاد و آنرا کامفیروز نامید. پیروز (فیروز) نام اوست و کام بمعنی خواست و آرزوست یعنی پیروز در اینجا بکام خود رسید.

مردم از خوشی و شادی که بآنان روی داده بود، بروی همدیگر آب پاشیدند و این آیین تا با امروز در ایران پایدار است. ازینرو است که در همه جا و در اصفهان خیزباد روزی که بر ابرایان باران فرو بارید جشن میگیرند.^۱

برزین مهر گرد گلشن ز فروغ لاله گوئی آتشکده برزین است

(ابوالفرج رونی)

در میان سه آتشکده نامبردار ، آذر برزین ، در پایه سومین بشمار رفته و آن آتش نگهبان کشاورزان است آذر برزین یا آذر برزین مهریش از آذرفر نیغ در ادبیات ما یاد گردیده است .

در آتش بهرام نیایش دربارهٔ ۶ آن از کوه ریوند یاد گردیده و در گزارش بهلولی همین باره آمده : « جای آذر برزین در کوه ریوند است . کار آذر برزین مهر کشاورزی (واستریوشی) است ، از یآوری این آتش است که کشاورزان (واستر-یوشان) در کار کشاورزی داناتر و تخشتر و پاکیزه تر (شستک جامک تر) هستند و با این آتش بود که گشتاسپ پرسش و پاسخ کرد^۱ در دو سیروزه کوچک و بزرگ درباره ۹ که از آذر یاد شده از کوه ریوند نیز نام برده شده ، ناگزیر ازینرو که پایگاه آذر برزین مهر بود^۲ .

† پیروز (فیروز) پسریزد گرد دوم نوه بهرام گور ، پدر بزرگ انوشیروان در سالهای ۴۵۹ - ۴۸۳ میلادی پادشاهی داشت در روز کاراو که بگفته طبری و مسعودی ۲۷ سال پادشاهی کرد ، هفت سال باران نیارید و ایران دچار خشکسالی سخت گردید . در همه نوشتههای تاریخی از این خشکسالی یاد گردیده است بگفته طبری و بسیاری از نویسندگان دیگر کسی از گرسنگی نبرد جز يك تن در روستای اردشیر خره فردوسی نیز مانند نویسندگان دیگر گوید که پیروز ستایش و نیایش بجای آورد تا خداوند بخشایش باران را بر مردم فروبارید اما در این نوشتهها تا باندازهٔ که نگارنده دیده این نیایش در آتشکده آذر-فرنیغ یاد نگردیده است .

نگاه کنید به تاریخ الامم طبری چاپ قاهره ۱۳۵۷ جزء اول ص ۵۱۲ - ۵۱۳ ؛ تاریخ الکامل لیبین اثیر چاپ قاهره ۱۳۰۱ جزء اول ص ۱۷۹ - ۱۸۰ ؛ مجمل التواریخ تهران ۱۳۱۸ ص ۷۱ ، شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۸ ص ۲۲۶۸ - ۲۲۶۹

۱- نگاه کنید به: The Nyaisches or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla

New York 1908 p. 150 - 154

و نگاه کنید بخرده اوستا گزارش نگارنده ص ۱۳۱ - ۱۳۲

۲- خرده اوستا ص ۱۹۹

دربارهٔ کوه ریوند و معنی لفظی آن که شکوهنده است ، نگاه کنید به پشتها جلد

دوم ص ۳۳۰ و به یادداشتهای گاتها ص ۲۰۸

گفتم (ص ۱۷۶) ابن الفقیه در کتاب البلدان از سه آتشکده نامبردار یاد کرده و از آنها آذر گشنسپ و آذر فرنیغ و آذر برزین مهر اراده کرده است. ابن رسته (ابو علی احمد بن عمر) در کتاب الاعلاق النفیسه که در سال ۲۹۰ هجری نوشته شده آورده: «ابر شهر دارای ۱۳ رستاق (= روستاک) و چهار طسوج (= تسوک = تسو) یعنی محل است، ربوند یکی از آن چهار طسوج است»^۱

در نوشته‌های پهلوی چندین بار بنام‌های سه آتشکده بزرگ که از آنهاست «بورزین میترا» برمیخوریم و برخی از آنها را یاد کردیم: بندهش فرگرد ۱۲ پاره ۱۸ و ۳۴، فرگرد ۱۷ پاره ۸، زادسپرم فرگرد ۶ پاره ۲۲ و فرگرد ۱۱ پاره ۸ و ۱۰، بهمن یشت فرگرد ۳ پاره ۳۰ و ۴۰ و جز اینها، از همه این نوشته‌ها بخوبی پیدا است که این آتشکده کشاورزان در خراسان و بایگانه آن بر بالای کوه ریوند در ابر شهر یا نیشابور بوده با اینهمه پیدا کردن و برانته آن امروزه در آن سرزمین آسان نیست.

بگفته دقیق در شاهنامه، گشتاسپ پس از پذیرفتن دین زرتشت، نخستین آتشکده‌ای که بنیاد نهاد، آذر مهر برزین بود:

پس آزاده گشتاسپ بر شد بگاه	فرستاد هر سو بکشور سپاه
پراکند کرد جهان موبدان	نهاد از بر آذران گنبدان
نخست آذر مهر برزین نهاد	بکشور نگرتا چه آیین نهاد ^۲

برزین مهر که بمعنی مهر بزرگوار است، نام کسانی هم بوده، چنانکه گروهی از ناموران در ایران باستان گشنسپ و فرنیغ خوانده میشدند^۳

۱- اعلاق النفیسه چاپ لیدن ۱۸۹۱ ص ۱۷۱ و نگاه کنید به:

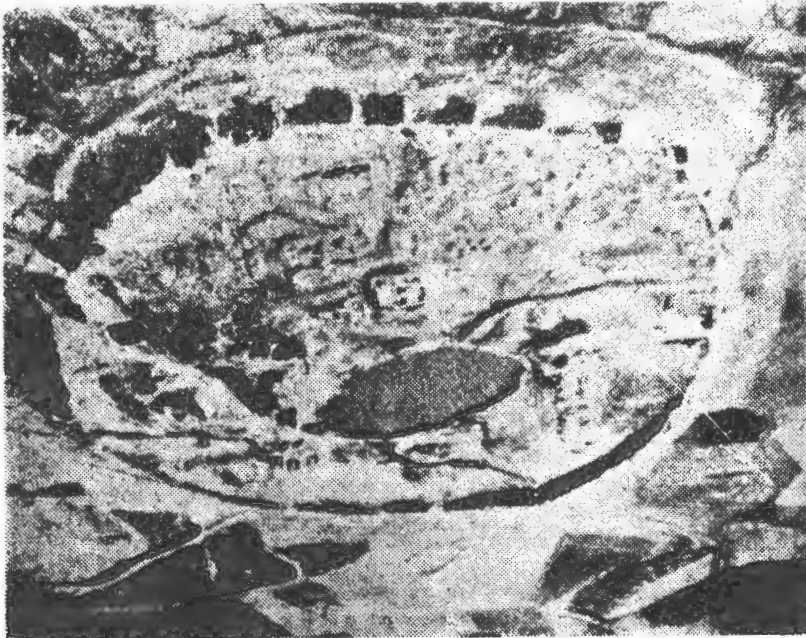
Erânshahr Von J. Marquart, Berlin 1901 S. 74.

۲- شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۶ ص ۱۴۹۸ شعر ۵۹ - ۶۱.

۳- در مجمل التواریخ (ص ۹۴) برز مهر نام یکی از دیران روزگار اردشیر پاپکان بود. درباره واژه «برز» نگاه کنید به یادداشت‌های گاتها ص ۱۵۸ شماره ۹.

در میان این سه آتشکده بزرگ ایران، آذرگشنسپ یا آذرگشسپ بیشتر از دو آتشکده دیگر در نوشت‌های پیشینیان یاد گردیده است و در نوشت‌های دانشمندان روزگار ما نیز بیشتر از آن سخن رفته است. چون آذرگشنسپ، آتشکده پادشاهی ایران بوده و چیزهای بسیار گرانبها در آن انباشته شده بود، این است که یکی از برمایه ترین گنجینه‌های ایران بشمار میرفت. در تاریخ بلذآشکانیان و ساسانیان بسا بنام این پرستشگاه بزرگ برمیخوریم.

اگر فراداسپ که یاد کردیم (ص ۱۳۶-۱۳۷)، شهری که دیو کاسیوس Dio Cassius (۱۵۵ - ۲۳۵ میلادی) پراسپ Praaspa نوشته، همان پایگاه آذرگشنسپ باشد، شهری است که در هنگام لشکرکشی انتنیوس Antonius با ذربایجان در سال ۳۶ پیش از میلاد، در جنگ فرهاد چهارم اشکانی، در نوشت‌های استرابو Strabo و پلوتارخس Plutarchos (۴۶ - ۱۲۵ میلادی) و چندین از نویسندگان دیگر یاد گردیده است.



عکس هوایی از ویرانه‌های تخت سلیمان

جای این شهر را گروهی از دانشمندان خاورشناس، همان‌ویرانه تخت سلیمان کنونی در آذربایجان دانسته‌اند^۱ گفتیم (ص ۱۴۲) این ویرانه در یکصد میلی جنوب شرقی دریاچه ارمیه در خاک افشار افتاده است. پوپ Pope تخت سلیمان را در بالای کوهی در آذربایجان، به بلندی ۸۰۰۰ پی (800 feet = 2,400m.) یاد کرده که از سوی مغرب در یکصد میلی زنجان و ۲۰۰ میلی جنوب تبریز و ۱۲۵ میلی جنوب شرقی دریاچه ارمیه افتاده است.^۲

همین شهر است که در چند سده پس از لشکر کشی اتنیوس با آنجا، هراکلیوس Heraclius (هرقل) امپراتور بیزانس (رم سفلی) در سال ۶۲۴ میلادی بگشود. خسرو پرویز در هنگام روی آوردن هراکلیوس با رهنستان و پس از آن با آذربایجان، با چهل هزار تن از سپاهیان خود در گنجک (پایگاه آذرگشنسپ) بود. چون دوسردار بزرگ وی شهروراز و شاهین نتوانستند بیاری برسند، ناگزیر در سال ۶۲۳ از گنجک روی بر تافت و خود را به دستگرد رسانید و از آنجا به تیسفون شتافت تا اینکه در ۲۹ فوریه ۶۲۸ شیرویه پسر نابکارش اورا بخواری دزدندان کشت^۳

ثئوفانس Theophanes تاریخ نویس بیزانس (۷۵۰-۸۱۷ میلادی) درباره تروت

۱- در باسارگاد (دشت مرغاب) نیز صفه‌ای «تخت سلیمان» خوانده میشود نگاه کنید بکاوشهای دو ازمده ساله بنگاه علمی تخت جمشید نگارش علمی سامی جلد ۲ سال ۱۳۳۰ ص ۱۲۵، دره‌ملن دشت مرغاب گور کورش «قبر مادر سلیمان» خوانده میشود و در میدان نفتون، یکی از مرکزهای نفت خوزستان، ویرانه بزرگ يك آتشکده «مسجد سلیمان» نام دارد. در همان نزدیکی تخت سلیمان کوهی است که زندان سلیمان خوانند. نگاه کنید به:

Athâr - É Irân Tome III , 1938 p. 157 .

۲- Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology, June 1937 , Graltempel Von Ringbom S. 86 .

۳- دستگرد در ۶ ژانویه بدست هراکلیوس افتاد، نگاه کنید به هر مزدنامه

هنگفت گنجك نوشته: گنجینه این پرستشگاه همانند گنجینه کرزوس Kroisos پادشاه لیدیاست^۱

خسر و پرویز در هنگام بیرون رفتن از گنجك، گنجینه گرانهای آذر گشنسپ و خود آتش جاودانی آنجا را با خود برد تا بدست دشمن نیفتد. آنچه آنکه یاد کردیم (ص ۱۷۸) آتش فرنیغ را ایرانیان با نزدیک شدن گزند تازیان بکاریان، دو بخش کرده بخشی را در همان پرستشگاه گذاشته و بخش دیگر را در آتشکده‌های فسا و بیضا فرو نهادند تا آن آتش یکسره بدست دشمن خاموش نشود.

همچنین یزدگرد سوم، پسین پادشاه ساسانی پس از شکست ایرانیان در نهاوند در بیست و یکم هجرت از تازیان، به ری آمد و آتش باستانی آنجا را که بویژه ایرانیان آنرا بزرگ میداشتند، از آنجا برگرفت و سالها در سفرهای فارس و کرمان و سیستان با خود همراه داشت تا اینکه آنرا در سرزمین مرو در کاخی فرو نهاد و خود در همان مرز و بوم درسی و یکم هجرت کشته شد.

هراکلیوس بالشکریانش و گروه انبوهی از یاران ترك و خزر خویش که شمار آنرا رویم صدویست هزار تن یاد کرده‌اند، بشهر مقدس گنجك در آمدند. آن پایگاه باستانی بغارت رفت و اندوخته دیرین آن بدست دشمن افتاد و آتشکده کهنسال آذر گشنسپ ویران گردید. میتوان گفت با خاموش شدن آتش شاهنشاهی ایران، فرقه ایزدی از ایران روی بر تافت و زمینه تاخت و تاز تازیان در ایران هموار گردید. آری شکست ایرانیان از رومیان یکی از اسباب شکست آنان است از عربهای گرسنه و برهنه.

سپاه هراکلیوس از گنجك بسوی مشرق، بشهری که آنرا نویسندگان بیزانس تبرمایس Thebermais نوشته‌اند، در آمدند، آتشکده آنجا را نیز سوخته، از میان بردند.

باید یاد داشت، ده سال پیش از افتادن گنجك بدست هراکلیوس عیسوی کیش،

۱- کرزوس در سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پیش از مسیح از کورش شکست یافته، لیدیا

بدست ایرانیان افتاد. نگاه کنید به هرزدنامه ص ۲۵۴

در ماه ژوئیه ۶۱۴ میلادی اورشلیم (بیت المقدس) بدست شهر و راز سردار نامی خسرو پرویز گشوده شد و چلیبا، داری که در بالای آن حضرت عیسی جان سپرد و نزد پیروانش گرامی ترین یادگاری است از او، از اورشلیم بتیسفون فرستاده شد و از افتادن صلیب مقدس بدست زرتشتیان، شوری از جهان عیسوی برخاست و آتش کین توزی تر سایان در همه جا زبانه کشید. از همین آتش است که خان و مان ایرانیان سوختن گرفت و با وزیدن تند بادی از ریگزارهای عربستان، باخاک یکسان گردید.

نوشته اند که ایرانیان اورشلیم را غارت کردند و مزار عیسی را سوزانیدند و ۳۵۰۰۰ برده گرفتند که در میان آنان پیشوای بزرگ، بطرك زکریا Zachria بود و گروه انبوهی از عیسویان بدست یهودیان کشته شدند.

باید دانست که یهودیان فلسطین کینی از رومیان در دل داشتند و از دشمنان دیرین عیسویان بودند. در بیکار ایران و بیزانس گروه انبوهی از آنان در میان لشکریان شهر و راز می جنگیدند و راهنمایی میکردند، در بیدادی که از ایرانیان در اورشلیم رفت، آنچه آنکه نویسندگان بیزانس نوشته اند، یهودیان دست داشتند و اینچنین از دشمنان دیرین خود کین توزی کردند^۱

نگفته خود پیداست که جنگاوران هراکلیوس در شیز، شهر مقدس مزد ابرستان که بجای اورشلیم عیسی پرستان است، چگونه باید رفتار کرده باشند. درین کین توزی اهریمنی آن پرستشگاه باشکوه که از زیارتگاهان بزرگ ایرانیان بود پس از سالیان بلند سرافرازی، فرو ریخت و خاموش شدن فروغ ایزدی را در آن کاخ باید آغاز سیه روزی ایران شمرد و دیری نپایید که عرب از بی رسیدن تمدن دیرین ایران یکسره بریاد رفت. در نامه ای که هراکلیوس پیروزمند به سنا فرستاد و آن را بزودی یاد

۱- نگاه کنید به :

Histoire De La Palestine Par Rappoport , Traduc . Franç. Par Roth , Paris 1932 p. 160 _ 162 ;

Eransische Alterthumskunde Von Spiegel III band , Leipzig 1879 S. 505 ;
Grundriss Der Iranischen Philologie , II Band S. 543_5 .

خواهیم کرد ، چنین نوشت : « خسرو خود خواه و دشمن خدا از تخت پادشاهی سرنگون گردید »

امپرانور بیزانس در گنجک نقش و نگاری از خسرو پرویز دید که در زیر گنبدی سپهر آسا جای داده بودند و در گرداگرد آن ، تصویر هایی از خورشید و ماه و ستارگان و فرشتگان نمودار بودند، درین سپهر ساختگی چرخ و ابزاری بکار گذاشته بودند که مانند تندر (رعد) میفرید و آذرخش (برق) سان میدرخشید

گفتیم (ص ۱۳۸) مسعودی در کتاب التنبیه، اینگونه آثار شگفت انگیز گنجک را نیز یاد کرده است .

درست است که گنجک از گذر ندهرا کلیوس بر کنار نمانده، ویران گردید و بغارت رفت ، اما چنین مینماید که این دژ دیرین بزرگ و آبادانیهای بیرامون آن یکسره از میان نرفت زیرا که هرا کلیوس ، پس از چندی که دیگر باره با آنجا برگشت، نامه ای بسناقر ستاده و درین نامه که در عید خمسین (Pentecôte) سال ۶۲۸ میلادی در آنجا (Hagia Sophia) خوانده شده ، گوید : « باز سه هزار خانه در گنجک بر باست ». در همین شهر بود که پیش نهاد سازش شیرویه (قباد دوم) به هرا کلیوس رسید . یکی از شرطهای این صلح بر گردانیدن صلیب مقدس بود . خود شیرویه پس از چهار ماه پادشاهی تنگین از بیماری طاعون مرد . صلیب در ۱۴ سپتامبر ۶۲۶ با تشریفات خاصی از پایتخت ایران بکشور خود فلسطین برگشت .

این میهمان ارجمند پس از بسر بردن پانزده سال در کاخ تیسفون آنچنانکه آمده بود ، با همان غلاف سیمین خود، دست نخورده باورشلیم برگشت و بر فراز همان پشته میهن خویش (جبل الجبلغة Golgotha) بر افراشته شد .

گذشته از اینکه در تاریخ ساسانیان بسیار بنام شیز ، پایگاه آذر گشنسپ بر میخوریم ، در طی نوشتههای رم و بیزانس هم در سخن از جنگ هرا کلیوس و خسرو پرویز ، نام گز Gaza یا گزک Gazaka و گزک Ganzaka یاد گردیده است که همان گنجک باشیز پایگاه آتشکده شاهنشاهی مراد است .

گفتیم (ص ۱۴۱) راولنسون Rawlinson در سال ۱۸۳۸ میلادی ویرانه تخت سلیمان را در آذربایجان دیده، آن را همان گنجک یا شیز، شهر آتشکده نامور آذرگشنسپ دانسته است.

از آن تاریخ گروهی از دانشمندان که برخی از آنان را درین گفتاریاد کردیم درین زمینه سخن داشته، بیشتر آنان درین سالهای پسین تخت سلیمان کنونی را جایگاه گنجک یا شیز دانسته‌اند. آنچه بنامهای گوناگون چون فراداسپ و وِرا Vera و گنجک و شیز و جز اینها یاد کرده‌اند، همه بهمین ویرانه کنونی تخت سلیمان راست می‌آید. جز اینکه باید چنین بپردازیم که هر يك ازین نامها گویای بخشی از آن شهر بزرگ باستانی و یا آبادی پیرامون آن است.

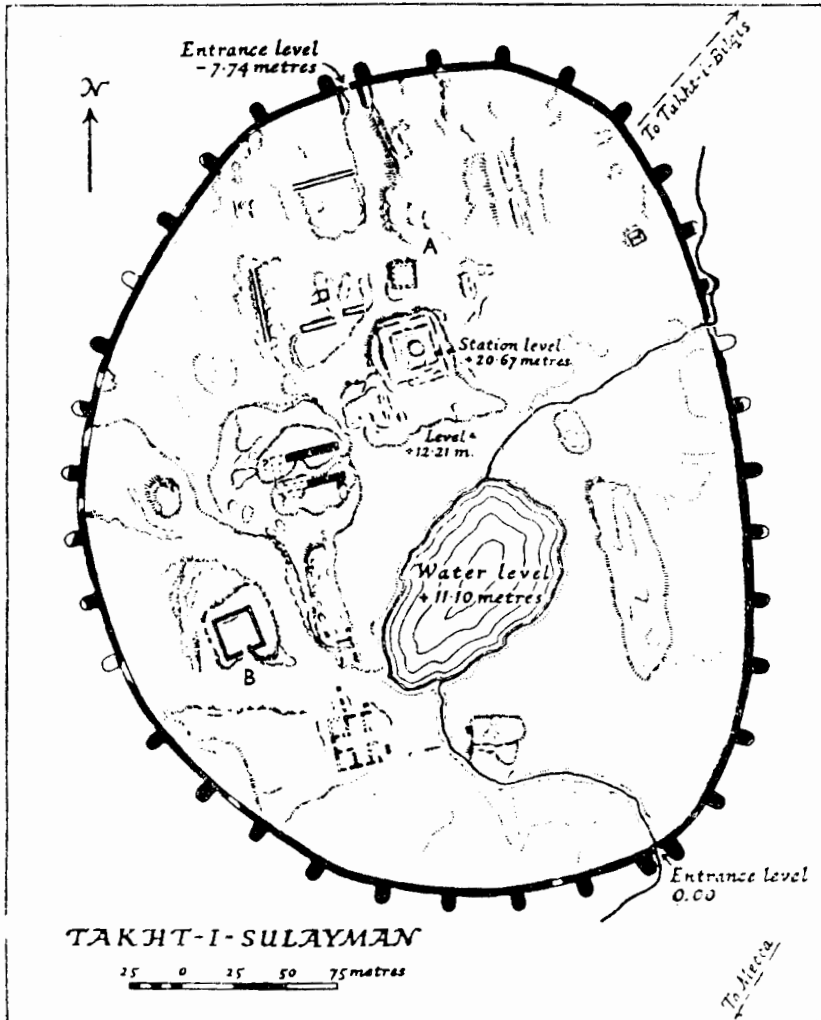
پرستشگاه آذرگشنسپ که در دل دژشیز برپا بود، از بخت بدچنان فروریخته که چیزی از آن برنایست، کاخها و سراها و انبارهای واژگون شده همه جای آن دژ را گرفته است. این دژ بدرازی ۴۰۰ متر و پهنای ۳۱۰ متر است.

بگرداگرد دژ دیوارستبری برافراشته، آنچه‌انکه پوپ Pope آن را دیده می‌نویسد، هنوز هم با اینکه دو هزار سال از ساخت آن می‌گذرد، در بسیاری از جاها بخوبی پابرجا مانده است. این دیوار به بلندی ۴۵ پی و ستبری ۱۶ پی ساخته شده و دارای دو دروازه است.

این دیوار که بدرازی سه چهارم يك میل گرداگرد تخت سلیمان را فرا گرفته با سی و هفت پشت بند، استوار گردیده است. در پشت همین دیوار است که انتنیوس در سال ۳۶ پیش از مسیح (گویا در ماه اوت بوده) شکست خورد.

در میان این دژ دریاچه ایست که همواره یکسان سرشار است و از يك سرچشمه جاودانی که از تنگ دریاچه می‌جوشد پر میشود. آب این دریاچه بسیار ژرف و برنگ آبی آسمانگون، شیرین و گوار است با اینکه با برخی نمکهای کانی در آمیخته است.

این آب از دو جوی سرآزیر شده، در دبلند پیرامون آن پشته را سیراب و بارور و همواره خوش و شاداب میدارد. درازای این دریاچه ۱۲۰ و پهنای آن ۸۰ متر است.



طراحی از تخت سلیمان و شیز از ویلبر Wilber
ژرفای میان دریاچه بصد متر میرسد و کنارهای آن شصت متر است.

۱- نگاه کنید به:

The Illustrated London News, February 26, 1938

در صفحه ۱۳۷ همین نامه آنچه حمدالله مستوفی درباره این پشته (تخت سلیمان) و دریاچه آن آورده، یاد کردیم.

این آب که هنوز از يك سرچشمه جاودانی میجوشد مانند آتش پرستشگاه آنجا که از يك سرچشمه جاودانی نفت همواره زبانه میکشید، هر دو از شگفتیهای آن سرزمین بشمار آند.

این يك هنوز مانند پارینه، روان است و آن دیگری دیرگاهی است که خاموش است، این دریاچه همان است که یاقوت نقل از مسعر بن المهلهل آن را یاد کرده است^۱ و آن را در همین نامه (ص ۱۶۶ - ۱۶۷) آورده ایم.

بیگمان پشته‌ای که بر آن ویرانه تخت سلیمان دیده میشود، یکی از کهنترین پناهگاه‌ها و آشیانه‌های مردم ایران زمین است، چه با کلاوشی که يك هیئت آمریکایی در گوشه‌ای از آن کرده چیزهایی از سینه آن خاک هویدا شده که گویای سه هزار سال پیش از مسیح است. بگواهی تاریخ و خود آناری که بر آن پشته برپاست، تخت سلیمان تاسده پانزدهم میلادی نیز کم و بیش آباد و مردمی در آنجا میزیستند، از آنهاست ایوان آباقاخان (۶۶۳-۶۸۰ هجری) پسر هلاکو از پادشاهان مغول.

۱- عین عبارت ابودلف مسعر بن المهلهل الغزرجی در «الرسالة الثانية» این است: وهذه المدينة يحيط بها سورها ببحيرة في وسطها لا يدرك له (غور)...

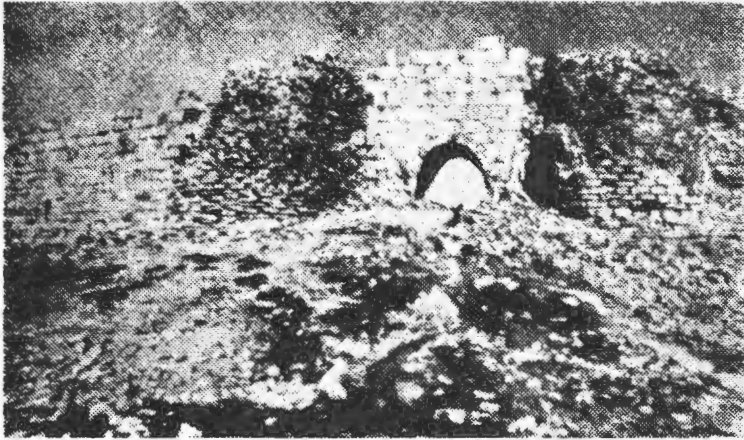
رسالة الثانية را زکی ولید در سال ۱۹۲۲ میلادی در کتابخانه آستان رضوی در يك نسخه خطی پیدا کرده است. متن عربی آن با ترجمه انگلیسی و توضیحات باهتمام مینورسکی بچاپ رسیده است: الرسالة الثانية لابی دلف مسعر بن المهلهل الغزرجی. - اعنتی بنشورها

و. مینورسکی قاهره ۱۹۵۵

پیش از نشر این رساله، هجین دانشمند در يك گفتار بسیار سودمند، در سخن از جنگهای رم و بیزانس در آذربایجان، تخت سلیمان را هم بتفصیل یاد کرده است:

Roman and Byzantine Campaigns in Atropatane by V. Minorsky
in Bulletin of the School of Oriental and African Studies (BSOAS).
Volume XI, 1943, 46 P. 243-265.

ویرانه این ایوان یا کاخ که نسبتاً خوب مانده نمودار سرگذشت دوران اخیر آنجاست، کاوش در آنجا آنچهان نبوده که آثار زندگی روزگاران ماد و هخامنشی بدست آید!



تخت سلیمان - دیوارهای شیز - عکس از بوپ Pope

سزادار است بآن سر زمین که روزی زیارتگاه نیاکان ما بوده، بیشتر توجه کنیم شك نیست که در جستجوی آثار گذشتگان، از آنجا بی بهره نخواهیم ماند. از همه روزگاران تاریخی ایران باید آثاری در سینه آن خاک نهفته باشد. بنا بر سستی که زکریای قزوینی یاد کرده، زرتشت از آنجاست: «گفته شده که او از شیز برخاست، بکوه سبلان رفت و چندی دود از مردم زیست، کتابی آورد بنام ابستا...» همچنین

۱- نگاه کنید به:

Graltempel Und Paradies Von Lars _ Ivar Ringbom, Stockholm
1951 S. 86 _ 108 ; S. 229 u. 291 u. 295 .

Feuerpriester in Kleinasien Und Iran Von Stig Wikander, Lund
1946 S. 168 _ 175 .

Persia Past And Present by Jackson . New york 1906 P . 124 _ 143

۲- نگاه کنید به:

Zoroaster , The Prophet of Ancient Iran by Jackson New york
1901 p. 195 und p. 202 .

در يك سنت دینی که در دینکرد یاد گردیده يك نسخه از اوستا که روی پوستها نوشته شده بود در همین شیز یا گنج شیچیگان - Ganj - i šēîkân در آتشکده آذرکشسپ نگاهداری میشده^۱ و نسخه دیگر در دژ نپشت فارس. از آنچه گذشت تخت سلیمان پایگاه دینی ایرانیان و میهن مغان است و از هر يك از روزگاران تاریخی، چون ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی، گویای داستانی است. این تختگاه که درین سالهای اخیر بسلیمان بازخوانده شده، بنام کیخسرو برانزنده است، چه در داستان ملی ما آنچنان که در شاهنامه آمده کیخسرو آتشکده آنجا را پس افکند: فرازنده جوشن وزین اسپ . فروزنده فرخ آذرکشسپ.

۱ - نگاه کنید به :

Stand Und Aufgaben Der Iranischen Religionsgeschichte Von Geo Widengren , Leiden 1955 S. 44 F.

در باره آذرکشسپ و گنج شیچیگان نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده جلد

دوم یستم، ص ۲۵۲ - ۲۳۷

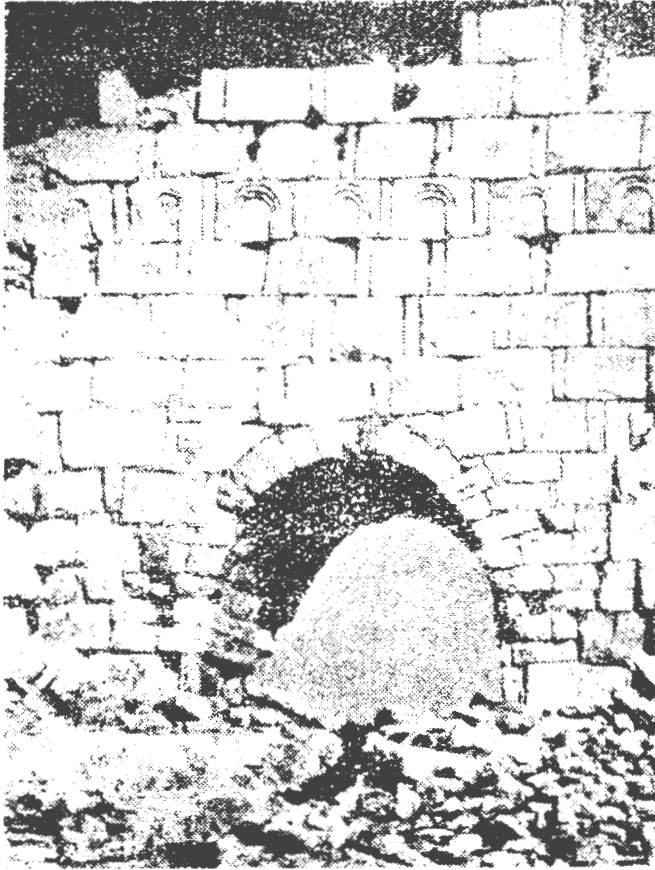
درین گفتار چندین بار به «الران» برخوردیم، در مروج الذهب سه بار آن را با «الشیز» آورده و در جمیع التواریخ (ص ۵۰) نیز آمده: «هوم زاهد اندر غاری بگرفتش (افراسیاب را) بر حدود جیس و اران، چنانکه در ص ۱۴۳ و ۱۵۲ همین نامه یاد کردیم اران در قفقاز است و نسبة از سرزمین شیز دور است. ناگزیر باید بگفته مینورسکی متوجه شویم باینکه درین نام واو عاطفه و حرف تعریف ال باشتباه گرفته شده؛ در اصل شیز و اران sîz - i Vâlarân بوده و در اینجا لام بجای راه آمده است: و اران Vârarân و آن نام رودی است که نویسندگان رومی در سخن از جنگ خسرو پرویز و بهرام چوبین نوشته اند: خسرو پرویز هم آورد خود را در سال ۵۸۹ در نزدیک رود و اران شکست داد. این رود که در یونانی Balarath و در ارمنی و ررات Vararat یاد گردیده، امروزه بنام مقولی جغتو نامند اما بهتر است شعبه راست آنرا که اکنون ساروق Sârûg خوانند، همان و اران رود قدیم بدانیم. نگاه کنید به :

Roman and Byz. Camp. p 247.

و به : الرسالة الثانية ص ۷۰

در هنگامی که کیخسرو از تخت و تاج چشم پوشیده بجهان دیگر روی میآورد ،
ایرانیان بدو گویند:

همه خاک باشیم اسپ ترا برستنده آذر گشسپ ترا
در تاریخ بلند ایران آخرین بار که نامی از پرستشگاه بزرگ ایرانیان میشنویم
در نامه ایست که رستم فرخزاد از قادیسیه بپیر ادرش نوشته و وصیت کرده گوید :
همی تاز تا آذر آبادگان بجای بزرگان و آزادگان
همیدون گله هر چه داری ز اسپ بپرسوی گنچور آذر گشسپ



تخت سلیمان - دروازه جنوبی شیز ، عکس از بوپ

شیون و هیوکه

در آیین مزدیسنا روان جاودانی است. پس از مرگ از تن جدا شده بسوی جهان مینوی گراید، بویژه روان مردم باک و پرهیز کار، پس از سپری شدن زندگی، در بارگاه ایزدی همواره شاد و خرم است و از بخشایش دادار مهربان برخوردار است، ازین رو در دین زرتشتی، بمردگان که روانهایشان بجهان خوشتر و بهتری در آمدند، گریستن و زاری کردن و موییدن، روانیست.

پس از مرگ که نزد ایرانیان کرده اهریمنی است بماتم کسی بگراف گریه و زاری کردن، بسر و سینه زدن، موی کندن، روی خراشیدن، خاک بسر ریختن و بدستیزی مویه گران، یک سو کواری ساختگی آراستن باز داشته شده است. چنانکه میدانیم نزد بسیاری از مردم دیگر گیتی، بگواهی نامه های دینی آنان، از برای در گذشتگان مویه و شیون کردن رواج داشت و ستوده بود.

باید بیاد داشت، مردمی که مانند ایرانیان بزندگانی خوش اعتقاد داشتند، نبایستی خود را در پیش آمدهای ناخوش زندگی، ببازند و در گریه و زاری خود را بیزار از جهان و روگردان از هستی نشان دهند. ماتم کرده اهریمنی است، در پیش او سپر انداختن، نشاید؛ شادی بخشایش ایزدی است، از آن روی بر تافتن نباید.

بسا در سنگنبشته های پادشاهان هخامنشی گفته شده: «بغ (خداوندگار) بزرگ است اهورا مزدا، کسی که این زمین بیافرید، کسی که آن آسمان بیافرید، کسی که مردمان بیافرید، کسی که از برای مردمان، شادی بیافرید.»

سراسر تاریخ باستانی ایرانیان و نوشته های دینی آنان گویاست که نیاگان دلیر مامردمی نبودند که در برابر کشاکش زندگی بانگ بیچارگی بر آورند و خواسته باشند بامویه و شیون خود را از تنگنا برهانند. ناگزیر از جدایی یاران و کسان و خویشان

و همه کسانی را که دوست داریم، افسرده و اندوهگین می‌شویم و هیچ دین و آیینی هم نمیتواند چنین دردی را از دلهای ماتم زده بزدايد، سخن درین است که در چنین هنگامه ناخوش زندگی شور و شیون ساختگی نزد ایرانیان کاری است بی‌مفود و ناستوده. اگر در چنین هنگامه ای خودداری و شکیبایی و بردباری خود ماتم زده، درمانی نباشد، مویه گری چند تن بیگانه که از برای همین کار پرورش یافته و مجلس سوگواری را با اشک و آه دروغین خود می‌آرایند، داروی سودمندی نیست. آناییکه خود در آن سوگواری داغدار نیستند با هنر اشکریزی و آه کشیدن، نمکپوش زخم دل ماتم زدگان و دامن زن آتش درونی آتند و بس.

اینگونه زنان نوحه گر را در عراق عداد و دره صر معدده خوانند. مویه در اوستا امیوا amayavâ آمده و در گزارش پهلوی (زند) به مویک müyak گردانیده شده است. شیون شاید در اوستا خشی xšî باشد که در گزارش پهلوی به شیون sēvan گردانیده شده است و در زبان ارمنی شیونک šivank شده است.^۱ در اوستایی که امروزه در دست داریم در چندین بخش آن، شیون و مویه نگوئیده و اهریمنی است، از آنهاست در خود سرودهای و خشور زرتشت: دراهونودگات، یسنا ۳۱ بند ۲: «کسی که بسوی پیرو راستی آید، دورماند از او در آینده، بدبختی

۱- در یسنا، هات ۳۱ (راهونودگات) بند ۲۰ در متن اوستای گلدنر Geldner خشبو Xšyō آمده و در نسخه بدل Xšyō، بار تلولومه آنرا خشی Xšî یاد کرده و به معنی Not, Elend گرفته، در همین باره است که بجای این واژه در پهلوی شیون آورده شده چنانکه خواهیم دید همین معنی درین باره مناسب می‌افتد. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 554 .

و نگاه کنید به:

The Divine Songs of Zaratruštra by Irach J. S. Taraporewala,

Bombay 1951 p. 243 .

Grundriss Der Iranischen Philologie, erster Band 2. Abteilung S. 88
Etudes Iranienne Par J. Darmesteter, paris 1883 II p. 169 .

وتیرگی بلند دیربا یا وخورش بد و بانك دریغ . ای پیروان دروغ ، روزگارتان چنین خواهد شد ، اگر آیین تان شمارا بآنجا کشاند »

در یسنه ها ، ۷۱ پاره ۱۷ آمده : « کار و منش خوب رامیستاییم ، منش خوب و کار را میستاییم تا بتوانیم در برابر تاریکی پایداری کردن و تا بتوانیم در شیون و مویه خود راری کردن... »

در نخستین فرگرد و ندیداد که شانزده سرزمین ایران بزرگ بر شمرده شده و گفته شده که هر یک از آنها را اهورامزدا نیک و نغز بیافرید و اهریمن بدکش بستیزه در هر یک از آنها آسیمی پدید آورد . از آنهاست مرزوبوم هرات که در پاره ۸ چنین گفته شده : « ششمین سرزمین که من اهورامزدانیک بیافریدم و اهریمن پرگرن در آنجا آسیب گریه و زاری پدید آورد هرات است و بهلند مردمان در آنجا خان و مان را . در هرات رسم بود در خانه ای که کسی میمرد ، باز ماندگان آن را رها میکردند و بگزارف شیون و زاری میکردند .^۱

۱- در این پاره از برای واژه گریه ، سرسك sraska آمده ، از مصدر سرسك srask که بمعنی چکیدن است . سرسك در فارسی بمعنی اشك و چكه (چكره) یا قطره است : زان می که گرسرشکی از آن در چكد بنیل صدسال مست باشد از بوی آن نهنك (رودکی) در پهلوی نیز سرسك srisak گویند . همچنین در اوستا از برای سرسك یا اشك چشم واژه اسرو asru آمده چنانکه در مهریشت پاره ۳۸ اسروازن asrû_azan صفت است بمعنی اشك ریز . در سانسکریت نیز اسرو asru بمعنی اشك است . این واژه در فارسی ارس شده و در فرهنگها بفتح اول و سکون ثانی یاد گردیده است .

در فرهنگ رشیدی آمده : ارس ، بالفتح اشك و بفتح تین رودی است ، شاعر گوید :

ز آهم بود يك ستاره درخش آرس رابود ارس من مایه بخش

بجای زاری در متن درویک driwika آمده ، هر چند در گزارش پهلوی واژه ای که بجای آن آورده شده ، درست خوانده نمیشود اما از توضیحی که بآن افزوده شده بخوبی گویاست که ازین واژه زاری و شیون اراده شده است ، نگاه کنید به :

در اوستای بزرگتر که نیاگان ما در روزگار ساسانیان درست داشتند بیشتر ازین درنکوهش شیون و مویه یاد شده بود چه در نامه پهلوی دینکرد در بخش نهم آن که از بیست و یک نَسک اوستای بزرگ سخن رفته و مندرجات آنها را بر می شمرد در باره سوتکر نَسک که نخستین نَسک بوده چنین گوید:

« فرگرد یازدهم سوتکر نَسک در باره شیون و مویه نکرده است از برای درگذشتگان و نیفزودن پریشانی مرد بَک، در جهان دیگر از شیون و مویه و در باره فرورد مرد پاکدینی است که پس از مرگ خواستار یزشنه و آفرینگان است نه شیون و مویه»^۱

همچنین در نوشته‌های دینی پهلوی و بازند و یارسی بنکوهش شیون و مویه بر میخوریم از آنهاست ارداویراف نامه، ارداویراف در گردش بهشت و دوزخ و همستگان (اعراف) در فصل ۱۶ گوید: «آنگاه بجایی در دوزخ رسیدم که رود بزرگ سهمگین و تیره روان بود. در کنار آن رود بسا روانها و فروردها را دیدم که برخی از آنان نمیتوانستند از آن بگذرند و برخی دیگر بارنج گران از آن میگذشتند و برخی هم بآسانی از آن میگذشتند، از راهنمایان خود پرسیدم، اینان چه کسانیند که اینچنین برنج اندراند، سرش بَک و ایزد آذر در پاسخ گفتند: این رودی است از اشک چشم مردمانی که از برای درگذشتگان خویش شیون و مویه کردند و گریستند. این رود از اشکهایی است که ناروا و بیرون از آیین مزدیسنا، ریخته شد. کسانی که نمیتوانند از این رود بگذرند، همان کسانی هستند که بازماندگانشان، پس از مرگشان شیون و مویه بسیار کردند، کسانی که بآسانی از آن گذشتن توانند، همانند که پس از مرگشان کمتر بر آنان گریستند. این را بجهانیان بگو: ای کسانی که در جهان هستید، چندان شیون و مویه نکنید و بیرون از آیین مگرید، چه این رنج و دشواری آورد روان درگذشتگان را»

۱- و اژه مست که پیشینیان از گویندگان بکار برده اند و در فرهنگها بمعنی گله یاد

گردیده، باید از ریشه مویه باشد:

باده خورو مستی کن، مستی چه کنی از غم دانی که به از مستی صد راه یکی مستی (لبیبی)

در فرگرد ۴۷ ارداویرافنامه آمده: «آنگاه روان زنانی دیدم که سر از تنشان جداگشته و زبانشان همی ونک (بانك خروش و فریاد) داشت، پرسیدم این روانها از کدام زنان هستند، سرورش پاك و ایزد آذر پاسخ گفتند: این روانها از زنانی هستند که در جهان شیون و هوویه بسیار کردند و بسروروی خود زدند.»

در نامه بازند مینوخرود در فرگرد ششم، ده سرزمین ناشاد و ناخشنود بر شمرده شده، پس از یاد کردن نه سرزمین گوید: «دهمین سرزمین ناشاد و ناخشنود جایی است که بر آن شیون و هوویه کنند.»^۱

در صددرنثر، در ۹۶ آمده: «کسی که بدیگر جهان شود، دیگران را نشاید که بگریند و اندوه دارند و شیون و هوویه کنند، چه اشک چشم رودی شود بر گذرگاه چینودپل آنچنانکه روان مرده از آن گذر نتواند کردن. برای اینکه روان مرده بتواند با آسانی از چینودپل بگذرد، بازماندگان راست که اوستا خوانند و بزشنه کنند»^۲

۱- بفرگرد ۴۴ مینوخرود به پاره ۲۴-۳۵ هم نگاه کنید

۲- بکتاب روایات داراب هره زدیار دفتر اول چاپ بمبئی ص ۱۴۶ و ص ۱۶۴

نیز نگاه کنید. درباره شیون و هوویه در دینهای دیگر نگاه کنید بواژه های lamentation و mourning در جلد Indexe کتاب:

Encyclopaedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, Edinburgh 1955

فهرست

واژه‌های

اوستایی - پارسی باستان - پهلوی - پازند

ویارسی

و

نام‌کسان و جایها

واژه‌های اوستایی

۹۸	آبِسِه یِشتی	۱۸	آبِرِت
۲۲	اِئثر	۱۲۵	آتر
۲۲	اِئثر یِشتی	۱۳۰	آتر پات
۲۲	اِئثر یِه	۱۳۰	آتر چِشَر
۷۸	اِئش	۱۳۰	آتر خوارنه
۶۴	اِئور و نَت	۱۳۰	آتر دینگه
۵۰	اِئیر یَمَن	۱۳۰	آتر دات
۵۰	اِئیر یَمَن اِشِیَه	۱۳۰	آتر زتو
۸۳	اِئیبی جر تیمچه	۱۳۰	آتر سوه
۶۸	اِئویا خِشتر	۱۲۶-۱۲۵	آترش
۱۲۷	اِئور و ن	۱۹-۱۸	آتر و خش
۱۰۳	اِث جمیات	۱۳۰	آتر و نوش
۳۳	اِختی	۱۲۵	آثر
۸۹	اِردوی سورا انا هیتا	۱۲۸	آثر و پوتر
۱۲۶-۶۵	اِرشَتان	۱۲۷-۲۳	آثر و ن
۶۵	اِرشتی	۱۲۷	آثر و نَت
۵۲	اِزدی	۱۰۳	آدا
۵۲	اِست	۵۹	آزیمتیی
۶۳	اِستوو یذوتو	۹۷	آسن
۵۲	اِستی	۹۸	آسناتر
۱۹۹	اِسر و	۱۰۱-۹۱-۷۹	آشموغ
۹۹	اِسر و اَزَن	۱۰۲	آفرینامی

۵۲	اوشتان	۵۶	اسروشتی
۱۱۴	اوشت برتی	۱۵۱-۱۴۸-۱۴۷	آسنو نت
۱۱۴	اوشتات	۳۱	اش
۱۱۴	اوشتو میتی	۴۰	اشا
۱۱۴	اوشتی	۴۳-۲۸	اشم وهو
۹۷	اوشیدرن	۷۸	اش وهیشت
۱۰۱	اهمائی ریشچه	۱۰۳-۷۶-۷۵-۵۸	اشی
۹۵	اهور	۹۸	آشیه دلامی
۱۰۰-۹۵	اهورانی	۱۱۱-۵۹-۲۷	آفسمن
۱۹	اهوم ستوت	۱۱۹	آم
۷۸-۶۲	اهون وئیریه	۱۹۸-۱۱۴	آمیوا
۵۸	اهه ریه	۱۴۶-۸۹	اناهیتا
۹۶	ای	۹۶	انتریو
۴۰	ایژا	۱۰۸	آنو نوروختویش
۴۰	ایژیه	۹۶	اوپ
۲۳	ایست واستر	۱۱۹	اوپرتات
۱۹	ایسونت	۹۶	اوپینا
۹۶	اینا	۱۱۳-۱۷	اوروئیس
۵۲	بشوذ	۲۳	اورو تندر
۲۰	بیر	۱۱۲	اورونمی
۳۰	بیرج	۵۲	اورون
۶۰	بیرزی ذا	۲۰	اوسیج
۶۰	بیرز میتیم	۱۱۴	اوشت
۳۱	بیشامروت	۱۱۴	اوشتا اهمائی
۱۰۸-۵۴	بغ		

۱۹۸-۱۱۴	خشی	۹۷	پئوئیر یوتکئیش
۹۱	خشی تیش	۲۲	پئیتی
۱۱۹	خوَذات	۹۱	پئیتیپ
۱۸۲	خورنه	۵۹	پئیتی فرس
۲۰	داستوا	۱۲۳	پئیری
۹۶	درغ	۱۰۱	پئیریکا
۳۷	درغوبازو	۱۳۰	پات
۱۱۹	درغو خودات	۱۲۶	پرشت
۱۱۹	دریویک	۱۱۰	پرشت گنو
۵۳	دژمت	۶۰	پروکئتر شتیم
۵۳	دژوخت	۴۴	پنچاسد ورا
۵۳	دژورشت	۱۲۶	ترشن
۲۰	دستویر	۱۱۴	تیمنگه
۱۲۳	دمان	۵۲	تنو
۷۸-۷۴	دهم آفریتی	۵۲	تویشی
۶۴	دهم ونگوهی آفریتی	۳۲	تهوات
۱۸	رئویشکر	۱۱۹	ئوایش
۱۳۲	رئو خشن	۱۴۶-۱۴۴-۱۴۰	چئچست
۱۱۲	رئود	۴۴	خدر
۴۷	راسئین تیش	۹۷	خبر تو
۴۷	راسئین تیم	۶۵	خرویم درئوش
۲۳	رتئشتر	۸۵	خشتر
۵۳	رتو خشتر	۹۰	خشودر
۷۲-۱۹-۱۷	زئوتر	۹۰	خشوذر

۱۱۰	فرشوشتر	۲۴	زرثوشتر و تمه
۱۱۳	فرشن	۹۷	زردذاتی
۳۶	فروزنگه	۱۱۹	زردوان اکران
۵۲	فروشی	۹۷	زن
۶۷-۶۲	فشوشومانشر	۷۹	زند
۷۸	کخوارنیزی	۱۱۰-۱۹	سن
۷۸	کخوارذ	۱۹	سائینی
۷۸	کخوارذئینی	۹۵-۸۳	ساونگمی
۲۰	کرین	۱۰۶	سپنتامئینیو
۱۲۶	کرشور	۵۴-۵۲-۵۰	ستمزت یسنیه
۱۱۰	کیرف	۱۲۳	ستا
۱۲۳	کین	۵۶	سرنوش
۵۲	کهرپ	۱۹-۱۸	سرموشاورز
۷۹	کیبذی	۱۹۹	سرسک
۷۹-۶۱	کید	۱۹۹	سرسک
۱۰۴	گشوش	۶۴	سرو
۹۷	گشوشوسروت	۶۴	سروان
۱۰۴	گیه	۱۹	سنتویه
۳۶	مئیکنت	۶۵	سنتی نیش
۶۴	مئینی و سنگه	۶۷	سوئیدیش
۲۰	ماترن	۷۸	فرشپامهی
۹۶	ماشرسپنت	۷۸	فرا
۱۰۴	مرتین	۶۲	فراشمی
۱۲۵-۲۱	مغو	۱۸	فربرتر

۲۲	هاریشت	۱۲۵-۹۱	مغوتیش
۳۶	هپونت	۱۰۱	هوش
۲۵	هپتنگ‌هاییتی	۴۷	میشاچیم
۹۵-۸۳	هذانتپتا	۹۱	نافیوتیش
۶۸	هر	۹۷	نبا نزدیشت
۶۲	هرئیتی	۱۲۳	نمان
۶۲	هرا	۶۸	نیشنگهرتییسه
۶۸	هرتر	۹۰	وئوروکش
۶۸	هرثرائی	۶۰	وئیغنا
۴۴	هندات	۲۳	واستریا
۵۳	هوخت	۴۴	واسی
۲۳	هورچیش	۵۹-۲۷	وچس‌تشتی
۵۳	هورشت	۱۹	وراز
۹۰	هوکتیریه	۹۱	ور زانوتیش
۵۳	هومت	۱۱۲	ورش‌جی
۴۳-۳۰-۲۶	هومتنام	۱۱۴	وس
۹۰	یئوز	۱۱۴	وست
۴۰	یئوشتی	۱۱۴	وسوخشتر
۷۹	یاتومنت	۴۹	وهوخشتر
۴۳	یثاهوئیریو	۱۹	وهوستی
۶۲	یسنوکرته	۶۳	ویذانو
۷۸-۴۳-۳۲	ینگه‌هاتام	۹۵-۸۳	ویسبه
۶۰	یون	۱۷	هاونن

واژه‌های پارسی باستان

۱۳۵	خشته‌ریاوان	۱۲۵	آتر
۱۲۵	دارِ یو او	۱۲۵	آتریه دیه
۱۲۵	مگو	۱۳۶	ارت وزده
۱۳۷-۱۳۶	فراداسپ	۱۲۶	ار شک
۱۲۵	کورو	۱۳۳	اوخشتر
		۱۲۳	پری

واژه‌های پهلوی و پازند

۸۳	ابرگیریشنی	۲۰	آبرت
۲۲	اربت	۲۰-۱۷	آتروخش
۱۸	ازیرینگاه	۱۲۵	آتش
۱۴۸	اسپروج	۱۲۵	آنور
۲۵	اُشتوَد	۱۷۸	آذر فروبغ
۲۷	اشتودگات	۱۲۸	آسروک
۹۶	اندروای	۱۲۸	آسرون
۱۴۸-۱۷	اورویس	۱۲۷	آسرونومند
۱۷	اورویسگاه	۲۰	آستار
۱۴۸	اوزدِس چار	۱۴۸	آسوست
۴۵	اویسروتربه‌گناه	۷۸	آفرینگان و همان
۴۹-۲۵	اهنمود	۹۳-۹۲	ایام نیات

۱۱۸	رایومند	۲۷	اهنودگات
۱۸۵	روستاك	۱۹	ایزم
۹۶	روِ شَنِیه	۵۴	باژ
۱۱۵-۲۴	زرتوشتموم (زرتشتوم)	۱۴۸	بش
۱۴۸	زریتمند	۱۸۵	بورزین‌مینر
۷۹	زندیک	۹۱	پاتیپ
۲۰-۱۶	زوت	۱۲۸	پوسر
۵۸	زور	۱۸۵	تسوك
۲۷	سپتمدگات	۱۴۸	تم
۱۴۸	ستویس	۱۴۹ - ۱۳۹	چست
۱۹۹	سروشك	۲۵	چم‌گاسانیک
۶۰	سروش	۱۱۳	چینود (چینوت)
۲۰-۱۷	سروشاورز	۱۱۸	خرهمند
۵۷	سروش باژ	۱۴۸	حوارزم
۵۵	سروش هادخت	۱۷	خوراسان
۵۵	سروش یشت	۱۷	خوروران
۱۴۸	سوبر	۶۵	خونیرس
۲۷	سوتکرنسك	۱۴۸	دانگاس
۱۸۴	شستك جامك	۸۰	دروند
۹۰	شوسر	۲۰	دستوَر
۱۳۹	شیچ	۱۲۴	دوتك
۱۹۸	شیون	۱۲۴	دوتك مانك
۱۰۱ - ۹۰ - ۴۴	فراخکرت	۹۶	دیرابر روشنیه
۱۲۹	فراسیك	۱۶	راسپی

واژه‌های پهلوی و پازند			۲۱۰
۵۸	نریوسنگ	۱۹ - ۲۰	فربرتار
۱۱۴	نوگ بریشنیه	۱۴۸	فرزدان
۱۹	نیازم	۱۸۲	فرنیغ
۱۴۸	ور	۱۷۸	فروبا
۱۲۷	وریش	۱۷۸	فروبنغ
۱۸	ورشت مانسر	۷۹	فروه کاستار
۱۴۷	وکیگر	۱۱۴	کامک
۲۷	وهوخشتر گات	۱۷	کست
۴۹-۲۸	وهیشتاواشت گات (وهیشتاواشت)	۲۸	گاس
۲۸	ویچست	۲۷ - ۲۱	گاسانیك
۲۷	ویسپرد	۵۳	گوزمان
۱۲۷	ویشك	۱۷۳	گناوت
۲۰	هاونان	۱۵۴	کنچك
۲۲	هاویشت	۱۲۶	گورسك
۱۹	هایزم	۲۱	مغوبت
۶۸	هردار	۱۹۸	هویك
۲۰۰	همستكان	۲۴	نابر
۴۶	هوشیام	۲۴	ناور
۱۷	یزشنگاه	۱۱۷	نبا نزد یشتان

واژه‌های پارسی و پازند			
۴۵-۲۲	آتربان	۱۸۲	آبریزگان
۱۲۵-۱۲۲	آتش	۸۵	آبزور

۶۱	اهریمن	۱۸	آتشدان
۱۷۴	اهنوخوشی (در شاهنامه)	۱۷۳	آتوربان
۲۵	اهنود	۱۲۲	آخشبیج
۷۴-۹۵	اهورامزدا	۱۲۵	آذر
۱۰۰-۹۶-۹۵	اهورایی	۱۳۹	آذرخش
۹۲-۵۴	باز	۱۲۷	آذرمند
۱۸۲	بازوساو	۱۳۹	آذرنگ
۱۲۹	بایکان	۱۳۹	آذرکشسپ
۲۲	بزرگ‌فرمداد	۱۲۹	آذریه
۲۲	بزرگ‌فرمداد	۱۰۱	آز
۱۰۸	بغ	۱۸۲	آفریجکان
۵۲	بوی	۹۲	آفرین
۷۴-۲۳	به‌دین	۳۱	آفرینگان کهنبار
۵۴	بهره	۱۷۳	ارتشتاران
۳۸	بهمن	۳۸	اردیبهشت
۱۲۷	بیشه	۱۹۹	ارس
۹۱	بادیاب	۶۵	ارشتاد
۲۲	پازند	۵۲	استه
۱۲۶	پاشنه	۱۲۶-۶۵	اشتاد
۲۰	پایه‌ور	۲۵	اشتود
۱۲۳	پراکندن	۶۹-۳۸	امرداد
۱۲۳	پرستیدن	۲۲-۲۰	اندرزبد
۱۲۷	بشت	۱۱۷-۹۶	اندروای

واژه‌های پارسی و بازند

۲۱۲

۱۲۳	دودمان	۱۸۳	پیروز
۹۲	رادی	۱۸۵	تسو (طسوج)
۷۲-۳۰-۱۹-۱۶	راسپی	۱۲۶	تشنه
۹۶	رایومند	۱۵۷	تفتید
۱۳۹	رخش	۶۴	تکاور
۹۲	رشن	۷۵	تن فرمان
۱۸۵	روستا	۵۲	توش
۱۸۴	ریوند	۱۶۶	جمست
۱۱۹	زروان	۱۱۴	چینودیل
۲۲	زند	۱۸۲	خرا
۷۹	زندیق	۱۸۲	خراد
۷۲-۳۰-۱۹-۱۸-۱۶	زوت	۹۷	خرد
۹۵	زور	۱۸۲-۶۹-۳۸	خرداد
۱۸۲	ساو	۱۸۲	خره
۳۸	سپندارمذ	۹۶	خرهمند
۶۹-۶۱-۳۳	سپند مینو	۱۳۹-۱۳۸	خش
۲۲	سپهبد	۱۸۲	خورا
۵۶	سروش	۱۸۲	خوره
۵۵	سروش هادخت	۲۲	دیبربد
۸۲	سور	۹۶	دروا
۶۴	شاخین	۸۰	دروند
۳۸	شهریور	۲۰	دستور
۱۰۹	شیدور	۱۸۳	دنیکا
۱۹۷-۱۱۴	شیون	۱۲۳	دود

۱۹۷ - ۱۱۴	مویه	۳۰	فرگرد
۱۰۴	مهر	۱۲۷	فرموشیدن
۴۲	میرد	۱۸۲	فرنبنغ
۲۴	نابر	۱۸۲	فروبا
۲۴	ناور	۱۸۲	فروبغ
۱۸	نسك	۹۸ - ۷۱ - ۵۶ - ۵۲	فرورد
۱۷۴	نسودی (در شاهنامه)	۳۸	فروردین یشت
۱۳۸	نفت	۵۶	فروهر
۹۷	نیاگان	۱۸۲	فره
۱۷۴	نیساریان (در شاهنامه)	۱۷۴	کانوزیان (در شاهنامه)
۱۸۴ - ۱۷۳	واستریوشان	۱۸۳	کام
۱۸۴	واستریوشی	۱۲۴	کانون
۹۲	وام	۱۴۴	کیبود
۲۰	وخشور	۱۲۶	کشور
۱۲۶	وشنه	۹۷	گروش
۱۸	وندیداد	۱۸	گشتاسپ یشت
۲۷	ویسپرد	۱۲۶	گوشنك
۷۱	هات	۱۲۳	مان
۵۵	هادخت نسك	۱۶۹-۱۶۷-۱۶۶-۱۲۶-۱۲۵	مجوس
۲۲	هاویشت	۳۶	مزیدن
۲۱	هربد	۱۲۵	منغ
۲۵	هفتن یشت	۳۶	مکیدن
۱۷۴	هوتخشان	۱۲۵ - ۲۰	موبد

فهرست جایها

۱۷	یزشنگاه	۴۶	هوشبام
۴۲-۱۷	یزشنه	۹۵-۱۰۰	هوم
۲۵	یشت	۲۰	هیربد
		۲۲	هیرکده

فهرست جایها

۱۳۸	آذرخش	۱۵۹	آباد
۱۸۳-۱۸۲	آذرخورا	۴۴	آبسکون
۱۷۴-۱۷۳	آذرفرنبغ (آتشکده)	۱۳۶-۱۳۵	آتروپتته
۱۷۹-۱۷۷		۱۸۱	آتش برزین
۱۴۹-۱۴۷-۱۴۳-۱۴۱	آذرگشسپ	۱۷۵	آتش ماجشنسف
۱۷۹-۱۶۴-۱۵۳-۱۵۱-۱۵۰		۱۳۴-۱۲۹-۱۲۸	آتورپاتکان
۱۳۹-۱۴۰-۱۷۳-۱۷۴	آذرگشسپ	۱۵۵	آجی چای
۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰		۱۲۸	آذربازگان
۱۷۶	آذینچشنسف (آتشکده)	۱۸۷-۱۴۲-۱۲۸	آذربایجان
۱۴۸	آسو ست (دریاچه)	۱۲۸	آذربایگان
۱۷۱	آوه	۱۷۵-۱۷۳	آذربرزین مهر
۱۸۵-۱۸۰-۱۷۵	ابرشهر	۱۲۸	آذریجان
۱۲۸	اترپتکان	۱۷۶-۱۷۵	آذرچشنسف
۱۳۷-۱۲۸	اتروپتته	۱۷۹	آذرخرداد
۱۳۷	آتن	۱۷۸-۱۷۵	آذرخره

۱۶۴-۱۵۲	اسنوند (کوه)	۱۵۸	ارارات
۱۶۴	اسوند	۱۹۵-۱۵۸-۱۴۳-۱۴۲	اران
۱۵۴	اشنویه	۱۳۱	اربل
۱۸۳-۱۸۲-۱۴۱-۱۳۲	اصفهان	۱۵۹	ارجاق
۱۴۳	افغانستان	۱۸۴	اردشیرخره
۴۴	البرز	۱۶۰-۱۵۹-۱۵۲-۱۵۰-۱۲۹	اردبیل
۱۵۸	الوند	۱۶۳-۱۶۱	
۱۳۷	انجرود	۱۵۶	اردن (رود)
۱۱۲	انیران	۱۵۷	اردویل
۱۷۲-۱۶۹-۱۶۷-۱۴۶	اورشلیم	۱۳۷-۱۳۶	ارس
۱۹۰-۱۸۹		۱۳۹	ارض الجبال
۱۴۸	اورویس	۱۵۸-۱۳۷-۱۳۵	ارمنستان
۱۴۸	اوزدس چار (بتخانه)	۱۵۹	ارمنیه
۱۱۷-۹۷	اوشیدرن (کوه)	۱۴۴	ارمنیه (دریاچه)
۱۶۹	اوه	۱۵۴-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۰-۱۳۶	ارمیه
۱۷۰	ایران	۱۵۵	
۶۵	ایران شهر	۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰	ارمیه (دریاچه)
۱۴۱	ایل تیمور	۱۸۶	
۱۳۵-۱۳۲-۱۳۱	بابل	۱۶۰-۱۵۸	اروند
۱۷۷	بارنوا (آتشکده)	۱۴۸	اسپروج (کوه)
۱۶۸-۱۴۰	باکو	۱۴۸	اسپروز (کوه)
۱۶۶	باکویه	۱۵۰-۱۴۸-۱۴۷	اسنونت (کوه)
۱۵۵	بحیره المتنته	۱۷۳-۱۶۴-۱۵۱	

۱۷۳	بشت و شتاسپان	۱۳۳	بدخشان
۱۷۰	بکینک	۱۵۲	بردع
۱۵۹	بیشکین	۱۴۲	بردعہ
۱۸۸	تبر مایس	۱۵۲-۱۴۳	بردعہ
۱۵۴-۱۴۰	تبریز	۱۸۴-۱۸۱-۱۸۰	برزین (آتشکدہ)
۱۸۷-۱۳۱	تخت جمشید	۱۷۹-۱۷۸	برزین مہر (آتشکدہ)
۱۴۰-۱۳۷-۱۲۹	تخت سلیمان	۱۸۴	
۱۵۲-۱۴۲-۱۴۱		۱۴۱	بسوی
۱۴۱	ترکستان	۱۵۵	بغداد
۱۵۴	تفتو (رود)	۱۵۸	بغستان
۱۵۸	تفتان (کوه)	۱۴۷	بکیگر
۱۴۵-۱۴۴	تلا (دریاچہ)	۱۸۰-۱۳۳	بلخ
۱۵۵	تلخ رود	۱۵۸	بلوچستان
۱۵۳-۱۵۰	توران	۱۵۲-۱۵۰	بہمن (دژ)
۱۸۷-۱۳۹	تیسعون	۱۶۹-۱۴۷-۱۴۶	بیت المقدس
۱۹۰	جبل الجبلجلہ		نگاہ کنید بہ اورشلیم
۱۳۰	جر بادقان	۱۶۹-۱۶۶	بیت لحم
۱۳۹	جزنق	۱۹۰-۱۸۷	بیزانس (رم سفلی)
۱۹۵-۱۵۵-۱۵۴-۱۴۱	جغتو (رود)	۱۵۸	بیستون
۱۴۳-۱۳۹	جنزہ	۱۷۸	بیضا
۱۶۶-۱۳۹	جیس	۱۶۹-۱۳۱	پارس
۱۴۶-۱۴۵-۱۴۰	چنچست	۱۳۸	پتیگران
۱۴۹-۱۳۹	چست	۱۵۲-۱۴۲	پرتو

۱۵۴	دریاشور	۱۷۳-۱۴۹	چیچست (بتکده)
۱۹۵	دژنپشت	۱۴۴-۱۴۰	چیچست (دریاچه)
۱۸۷	دستگرد	۱۶۴-۱۵۳	
۱۸۷	دشت مرغاب	۱۴۰	حلوان
۱۵۴-۱۴۱	دهخوارقان	۱۷۰	خان بالینغ
۱۷۱	دباوه	۱۷۹	خراد (آتشکده)
۱۶۶	دینور	۱۸۵-۱۸۱-۱۷۵	خراسان
۱۴۴-۱۳۶	رضائیه (نگاه کنید به ارمیه)	۱۴۵	خرتاب
۱۴۲	روس	۱۸۱	خرداد (آتشکده)
۱۷۹	ری	۹۰-۴۴	خزر
۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۶۴-۱۴۷	ریوند	۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷	خسرو (دریاچه)
۱۸۴-۱۸۰		۱۶۴	
۱۵۷	زره	۱۵۳-۱۴۴	خنجست
۱۴۸	زرینمند، (دریاچه)	۹۷	خواجه (کوه)
۱۸۷-۱۶۶	زنجان	۱۴۸	خوارزم (دریاچه)
۱۸۷	زندان سلیمان	۱۷۵-۱۷۳	خوارزم
۱۳۸	زومبیس	۱۸۷	خوزستان
۱۹	سائینی	۶۵	خونیرس
۱۷۱-۱۷۰	سابه	۱۵۹	خیاو
۱۹۵	ساروق	۱۸۳	دارا (شهر)
۱۴۱	ساجبلاغ	۱۷۷	داراگرد
۱۷۰-۱۶۹	ساوه	۱۳۵	دجله
۱۹۴-۱۵۷-۱۵۴	سیلان	۱۶۶	دربند

۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۱-۱۴۱	۱۳۷	مستوربوق
۱۹۴-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۷۵-۱۷۴	۱۴۸	ستویس
۱۶۶ شهرزور	۱۴۴	سپوت (دریاچه)
۱۵۵ صوفی چای	۱۶۳	سراندیب
۱۵۶ طبریه	۱۵۴	سراو
۱۵۴ طروج	۱۵۹	سراه
۱۵۴ طسوج	۱۴۵	ستز
۱۴۵ طلا (دز)	۱۵۴-۱۴۵	سلماس
۱۷۸-۱۷۷ طین (کوه)	۱۳۵	سلوکیه
۱۶۰ عراق	۱۳۶	سمعیاس
۱۴۳ غزنه	۱۴۸	سویر (دریاچه)
۱۸۲-۱۸۱-۱۷۷-۱۷۴ فارس	۱۵۷-۱۵۵	سولان (کوه)
۱۷۷ فرا (آتشکده)	۱۶۴-۱۵۸-۱۵۲	سهند
۱۳۷ فرا اسپ	۱۸۸-۹۷	سیستان
۱۰۱-۹۰-۴۴ فراخکرت (دریا)	۱۳۳	سیسیمترس
۱۴۹	۱۶۳	سیلان
۱۳۷ فراداسپ	۱۵۹-۱۵۷	سینا (کوه)
۱۴۰ فرازه اسپ	۱۴۶-۱۴۴	شاهی
۱۷۶ فراهان	۱۶۶-۱۴۳	شروان
۱۷۶ فردجان	۱۴۶-۱۴۴	شوردریا
۱۴۸ فرزdan (دریاچه)	۱۳۳-۱۳۱	شوش
۱۷۸ فروبا (آتشکده)	۱۳۹	شیج
۱۷۸ فروبغ (آتشکده)	۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۲۹	شینز

۱۳۰	کلبادگان	۱۸۸	فارس
۱۸۸	کرمان	۱۷۸-۱۷۵	فسا
۱۳۰	گرباذگان	۱۹۰-۱۵۵	فلسطین
۱۳۷-۱۳۵-۹۰	گرکان	۱۵۸	فوجی یامه (کوه)
۱۳۷	گزنه	۱۳۳	فیض آباد
۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶	کزک	۱۸۷	قبرمادر سلیمان
۱۳۰	کلبایگان	۱۵۵	قادر (رود)
۱۷۳	کناباد	۱۶۰	قزوین
۱۷۳	کناوت (کوه)	۱۴۲	قفقاز
۱۴۰-۱۳۷-۱۳۶-۱۲۹	کنجک	۱۷۵	قم
۱۸۷ - ۱۸۱-۱۷۴-۱۶۶-۱۵۴-۱۴۳		۱۴۵	قوتلو
۱۹۰-۱۸۸		۱۴۳	کابل
۱۴۳	کنجه	۱۷۳	کابلستان
۱۹۵	کنج شیچکان	۱۷۸-۱۷۷-۱۷۵-۱۷۴-۱۶۴	کاریان
۱۳۷	کنزک	۱۸۱	
۱۴۵	گوگرچین	۱۷۲	کاشان
۱۳۱	گوگملا	۱۸۳	کامفیروز
۱۳۱	کیلان	۱۴۴-۱۳۶	کبودان
۴۴	کیلان (دریا)	۱۴۴	کبودان
۱۷۴	لارستان	۱۴۵-۱۴۴	کبودان (دریا)
۱۵۷-۱۵۶	لوط (بحر)	۱۴۴	کیوت
۱۴۱-۱۴۰	لیلان	۱۵۴	کردستان
۱۳۴-۱۳۱-۱۲۷-۲۴-۲۱	ماد	۱۶۸-۱۳۹	کزنا
۱۳۹-۱۳۷			

فهرست جایها		۲۲۰	
۱۸۱	نوبهار	۱۳۵	ماد بزرک
۱۸۱-۱۸۰-۱۷۵	نیشابور	۴۴	مازندران
۱۴۱	نیلان	۱۶۲	ماوراءالنهر
۱۳۱	نینوا	۱۲۷	ماه
۱۹۱	وَر	۱۳۹	ماهات
۱۶۲	وزوو (کوه)	۱۵۴-۱۴۵-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹	مراغه
۱۴۷	وکیگر	۱۶۸-۱۶۶	
۱۵۷-۹۷	هامون (دریاچه)	۱۵۵	مردی چای
۶۲	هرا	۱۷۶	مزدجان
۱۹۹	هرات	۱۳۵	متینه
۹۰	هکر (کوه)	۱۸۷	مسجد سلیمان
۱۳۵	همدان	۱۶۲	موصل
۶۵	هند	۱۴۱	مهاباد
		۱۷۹	مهر (آتشکده)

فهرست نامهای کمان			
۱۸۴-۱۶۲-۱۳۲	ابن الانیر	۱۹۳	آباقاخان
۱۷۷-۱۷۵-۱۵۶-۱۲۹	ابن الفقیه	۱۳۵-۱۳۱	آتروپاتس
۱۸۵		۱۴۲-۱۳۸	آتورپات
۱۵۶	ابن بطوطه	۱۲۹	آذرباذین ایران
۱۷۷-۱۵۸-۱۵۵-۱۴۵	ابن حوقل	۱۲۹	آذرباذین بیوراسف
۱۵۶-۱۴۳-۱۳۹-۱۲۹	ابن خردادبه	۱۲۹	آذرباذکان اصبهید
۱۲۹	ابن مقفع	۱۶۹	ابراهیم (بیغمبر)

۱۶۱	افضل الدين صدر ترکه	۱۵۸-۱۵۶-۱۴۵	ابوالفداء
۱۳۸-۱۳۷	اميانوس مارسلينوس	۱۶۰	ابوحامد اندلسی
۱۳۳	انتیپاتور	۱۳۹	ابودلف مسعر بن المهلهل
۱۸۷-۱۸۶-۱۳۶	انتنیوس		(نگاه کنید به مسعر)
۱۸۲-۱۷۵	انوشیروان (انوشروان)	۱۵۵	ابودوانیق
۱۸۴		۱۸۲-۱۲۴	ابوریحان بیرونی
۱۳۳	اوخششر	۱۶۲	ابوسلیمان داور بناکتی
۱۲۹	ایران گوشسپ	۱۲۲	ابوشکور
۱۹	ایزم (نیازم-هایزم)	۱۳۶	ابولنیدس
۱۴۲	بارتولد	۱۶۶	احمد بن ابی یعقوب بن واضح
۱۷۰	بالتسار	۱۷۲	أدریک
۱۳۳	برسینه	۱۸۰-۱۷۹	ارداویراف
۱۷۶	برون ترکی	۱۸۰	اردشیر پاپکان
۱۳۷-۱۳۳	بطلمیوس	۱۲۶	ارشک
۱۷۴	باعمی	۱۳۳-۱۳۱	ازیانوس
۱۶۳	بهاء الدین سعید اردبیلی	۱۷۸	ازدهاک
۱۹۵	بهرام چوبین	۱۸۶-۱۴۴-۱۳۷-۱۳۵	استرابو
۱۸۴	بهرام گور	۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱	اسکندر (سکندر)
۱۷۸	پاپک	۱۲۶	اشتاد
۱۳۶-۱۳۵	پارت	۱۸۶-۱۶۸-۱۳۵-۱۲۶	اشک (اشکانیان)
۱۳۴	پایتون	۱۷۷-۱۵۶-۱۴۵-۱۴۳	اصطخری
۱۳۴-۱۳۱	پردیکاس	۱۴۷	اغریث
۱۶۲-۱۶۱-۱۳۷	پلینیوس	۱۹۵-۱۵۲-۱۴۸-۱۴۷-۱۲۹	افراسیاب

۱۳۲-۱۳۱-۱۲۵	داریوش	۱۸۶	پلوتارخس
۱۶۴	دالا	۱۹۱-۱۸۷	پوپ
۱۸۵	دقیقی	۱۸۴-۱۸۲	پیروز (فیروز)
۱۶۰	دمیری	۱۸۷	تئوفانس
۵۵	دهابر (هیربد)	۱۷۰	تولی
۱۷۸	دهاک	۱۸۲	ثعالبی
۱۳۴	دیو دروس	۱۱۰	جاماسب
۱۸۶	دیو کاسیوس	۱۷۰	جسپار
۱۹۱-۱۴۱	راولنسون	۱۶۰	جعفر صادق (امام)
۱۲۳-۱۲۲	روشنک (رخسان)	۱۷۴-۱۷۳	جمشید
۱۶۱-۱۵۹-۱۱۰-۱۹	زرتشت	۱۷۰	چنگیزخان
۱۹۸-۱۹۴-۱۸۵-۱۶۶-۱۶۲		۱۲۹	حذیفه
۱۸۱-۱۷۹	زردشت بهرام پزددو	۱۴۶-۱۴۱-۱۳۷	حمدالله مستوفی
۱۷۶	زردشت بن آذرخورد المتوکل	۱۶۷-۱۶۲-۱۵۹-۱۵۴	
۱۸۹	زکریا	۱۶۶	حمدون بن اسماعیل الندیم
	زکریا بن محمد بن محمود قزوینی	۱۵۷	خاقانی
۱۹۴-۱۶۵-۱۶۰		۱۲۶	خراد برزین
۱۸۲	زوتنبرک	۱۸۸-۱۸۷-۱۴۳	خسرو پرویز
۱۳۷	ژولیانوس	۱۹۰-۱۸۹	
۱۷۹	ساسان	۱۶۳	خواندمیر
۵۹	سپیتیمان	۱۳۲	داراب
۱۳۳	سته‌تئیر	۱۶۴	داراب هرمزد
۱۵۰	سروش (ایزد)	۵۵	دارمستتر

۱۵۰	فریبرز	۱۳۵	سلوکوس
۱۵۲	فریدون	۱۹۵	صلیمان
۱۸۶	فرهاد چهارم	۷۱-۳۱	سوشیان (سوشیوس)
۱۶۸	فرهاد پنجم	۱۴۹-۱۵۷-۱۰۸-۸۰	
۱۷۶-۱۴۳	قارن	۱۵۰-۱۴۷	سیاوخش (سیاوش)
۱۷۶-۱۴۳	قباد	۱۴۲	سیکس
۱۷۰	قوییلای قاآن	۱۳۴	میکولوس
۱۸۸	کرزوس	۱۳۷-۱۳۰	شاپوردوم
۱۵۳-۱۴۷	کرسیوز	۱۸۷	شاهین
۱۳۳	کساندرس	۱۶۱	شهرستانی
۱۳۴	کورتیوس	۱۸۷	شهروراز
۱۸۷-۱۲۵	کورث	۱۹۰-۱۸۷	شیرویه (قباد دوم)
۱۵۲-۱۴۸-۱۴۷	کیخسرو	۱۸۴-۱۷۴	طبری
۱۹۶-۱۹۵-۱۷۳-۱۶۴-۱۵۹		۱۵۰	طوس
۱۵۱-۱۵۰	کیکاوس	۱۶۰	طوسی احمد
۱۶۱-۱۱۰-۱۹	کی گشتاسب	۱۶۶	عثمان بن عفان
۱۸۵-۱۷۳-۱۶۲		۱۲۹	عمر
۵۷	گلدنر	۱۸۹-۱۷۰-۱۶۸-۱۵۶	عیسی
۱۵۲-۱۵۰	گودرز	۱۶۴	غازان خان
۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰	کیو	۱۸۱	فخرالدین اسمعذگر گانی
۱۵۴	لیسترانج	۱۱۰	فرشوشتر
۱۴۰	مارکوارت	۱۶۲	فضل الله الحسینی
۱۷۰	مارکوپولو	۱۵۰	فرنکیس

فهرست ناهای کمان

۲۲۴

نرسی (نگاه کنید به نریوسنک)	۱۷۶-۱۶۶	متوکل (خلیفه)
۱۶۶ نصر بن احمد سامانی	۱۵۴	منصور (خلیفه)
۱۸۰ نظامی	۱۶۴	محمد بن منصور
۱۹ نوذر	۵۵	مدی
۱۶۲ نیچه	۱۱۰	مدیوماه
۱۸۷-۱۴۳ هراکلیوس (هرقل)	۱۷۰-۱۶۸	مریم
۱۸۹-۱۸۸	۱۷۶	مزدک
۱۶۹-۱۶۸ هرمز	۱۴۰-۱۳۹	مسعر بن الهلهل
۱۴۹-۳۱ هشیدر باهی	۱۹۳-۱۶۸-۱۶۶	
۱۴۹-۳۱ هشیدر ماه	۱۷۷-۱۵۶-۱۴۵-۱۳۸	مسعودی
۱۱۰ هوکو	۱۹۰-۱۸۴-۱۷۸-	
۱۹۳-۱۷۰ هولاکو	۱۷۲	مسیح
۱۹۵-۱۵۳-۱۵۲ هوم (زاهد)	۱۶۶-۱۲۹	مغیره بن شعبه
۱۶۹ هیرودس	۱۷۷	مقدسی
۱۴۵-۱۴۳-۱۳۹-۱۲۹ یاقوت	۱۷۰	ملکیور
۱۶۸ ۱۶۶-۱۵۹-۱۵۶	۱۴۰	متیانی (قومی است)
۱۸۴ یزدگرد دوم	۱۲۸	موبد (شاه)
۱۸۸ یزدگرد سوم	۱۵۹	موسی
۱۷۱-۱۶۹ یشوع	۱۶۲-۱۶۱	میرخواند
۱۳۵ یوستینیوس	۱۹۵-۱۹۳-۱۴۰	مینورسکی
۱۳۱ یوسف یعقوب مسکونی	۱۱۵-۵۸	نریوسنک